www.takbook.com

۳

یادنامه سردار شهید
حاج حبیب لک زایی

حبیب دلها

دفتر سوم

به کوشش:
رضا لکزایی

www.takbook.com

www.takbook.com

بسم الله الرحمن الرحيم

www.takbook.com

www.takbook.com

حبیب دلها

یادنامه سردار شهید
حاج حبیب لک‌زایی

دفتر سوم

تهیه:
مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

به کوشش:
رضا لک‌زایی

www.takbook.com

حبیب دلـها
دفتر سوم

تهیه: مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی
به کوشش: رضـا لکـزایی
ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری ابناءالرسول(ص) تهران
طراح و صفحه آرا: محمود کریمی
نوبت چاپ: اول ، بهـار ۱۳۹۲
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: نگارش
قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان
شابک: ۲ـ ۷۶۶ـ ۵۲۹ـ ۹۶۴ـ ۹۷۸ ISBN: 978-964-529-766-2

مرکز پخش: قم، بلوار جمهوری اسلامی، مجمع جهانی اهل‌بیت (ع)،
دفتر مؤسسه ابناء الرسول(ص) تهران
تلفن: ۲۱۳۱۳۲۰ ـ ۰۲۵۱
www.ahl-ul-bayt.org - info@ahl-ul-bayt.org

www.takbook.com

چاپ نخست دفتر سوم از کتاب **حبیب *دلها*** با حمایت «بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس» انجام و در سالروز آزادی خرمشهر رونمایی گردید.

فهرست نویسی فیپا

عنوان و نام پدیدآور: حبیب دلها؛ یادنامه شهادت سردار حاج حبیب لک زایی. تهیه و تدوین مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی؛ به کوشش رضا لک‌زایی
مشخصات نشر: تهران: ابناءالرسول(ص)، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.: مصور(رنگی)
بهاء:۱۰۰,۰۰۰ ریال: ISBN: 978-964-529-766-2

فهرست نویسی بر اساس جلد سوم
موضوع: لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲ـ ۱۳۹۱ـ سرگذشتنامه
موضوع: لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲ـ ۱۳۹۱ـ یادنامه ها
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ـ ۱۳۶۷ـ شهیدان ـ خاطرات
موضوع: شهیدان ـ ایران ـ سیستان و بلوچستان ـ مقاله ها و خطابه ها
موضوع: شهیدان ـ ایران ـ بازماندگان ـ خاطرات
شناسه افزوده: لک زایی، رضا، ـ گردآورنده.
رده کنگره: ۱۳۹۱، ۲ح۶۴ل/۱۶۷ DSR
رده دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

www.takbook.com

www.takbook.com

تقدیم به

دلیل بقای زمین و آسمان

و منتهای آمال منتظران

که حبیب ما، کمر بسته خدمت او بود

www.takbook.com

www.takbook.com

فهرست

اول دفتـــر ۱۳
مقدمه ناشر ۱۵
سخن مؤسسه ۱۷
مقدمه بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ۲۰
فصل اول: همراه با حبیب ۲۳
گفتار اول: حبیب از زبان حبیب ۲۵
حبیب دلها ؛ از هامون تا شلمچه (بخش سوم) ۲۷
گفتار دوم: جرعه‌ای از جام حبیب ٤۳
جایگاه تربیت بدنی در اسلام ٤۵
گفتار سوم: سخن حبیب ۵۵
فلسفه وجودی و تأثیرات اردوهای راهیان نور ۵۷
از امامت موجود موعود(عج) تا ولایت فقیه ٦۲
منتظران امام زمان باید جهانی فکر کنند ۷۰

www.takbook.com

گفتار چهارم: برگی از کارنامه حبیب ۷۳
گزیده‌ای از فعالیت‌های در بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) ۷۵
گزیده‌ای از فعالیت‌های در مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا ۸۰
فصل دوم: گرامی‌داشت حبیب ۸۳
گفتار اول: سخن محبان حبیب ۸۵
به خانواده شهید لک‌زایی تبریک می‌گویم ۸۷
ایجاد جریان کوثر؛ هدف رونمایی ۸۹
تمام وجودش را وقف اسلام و نظام کرده بود ۹۶
شهید لک‌زایی، مولود اندیشه پاک انقلاب اسلامی ۱۰۳
سردار لک‌زایی براساس فرمایشات آیت الله بهجت بهشتی هستند ۱۰۶
گفتار دوم: دمی با محبّان حبیب ۱۱۵
او نگاه تقریبی به مهدویت داشت ۱۱۷
دلسوزی و عشق به حضرت مهدی در وجودش کاملاً محسوس بود ۱۲۷
ایران و حتی اسلام نیرویی اثرگذار را از دست داد ۱۳۷
کار ایشان در حوزه مهدویت منحصر به فرد بود ۱۴۶
اخلاق و رفتار خوبی که این بزرگوار داشت، ثروت اصلی است ۱۵۱
شخصیتی خستگی ناپذیر و انقلابی ۱۵۸
شهید لک‌زایی واقعاً استثنایی بود ۱۷۳
از همان لحظه معارفه کارش را شروع کرد ۱۸۱
خیلی به گردن ما حق داشت ۱۹۲
فرماندهان با حضور ایشان احساس آرامش می‌کردند ۱۹۹

www.takbook.com

فصل سوم: با یاران حبیب ۲۱۳
گفتار اول: یاد و یادداشت ۲۱۵
خدمات فرهنگی حاج حبیب پس از شهادت ۲۱۷
چقدر دلم برای حاج حبیب تنگ شده است ۲۲۱
سردار عرصه‌های فرهنگی ۲۲۵
مرد روزهای سخت ۲۳۳
در مسائل کاری با کسی تعارف نداشت ۲٤۲
تظاهر در رفتارش دیده نمی‌شد ۲۵۰
او چیزی را می‌دید که ما نمی‌دیدیم ۲۵۲
من از شکاف واژه‌ها به قلب پر مهر تو گریز می‌زنم ۲۵۷
گفتار دوم: ابیاتی در رثای حبیب ۲۵۹
دل از حب دنیای دون سرد بود ۲٦۱
معراج سعادت ۲٦۲
سردار نور ۲٦۳
اینجا علی رهبر بود ۲٦٤
گفتار سوم: خاطراتی از حبیب ۲٦۷
از بهترین روزهای عمرم ۲٦۹
به من یاد داد که مشکلاتم را خودم حل کنم ۲۷۲
مدح مولا علی علیه‌السلام ۲۷۷
پدر! با تمام وجود تو را می‌ستایم ۲۷۹
تکیه کلامش «مردم داری» بود ۲۸۷

www.takbook.com

بیست سال است بازار را ندیده‌ام ۲۹۰

فرماندهی با صلابت و در عین حال مهربان بود ۲۹۱

پدربزرگ من مثل حسین فهمیده یک قهرمان بود ۲۹۳

عمو حبیب از من عکس گرفت ۲۹٤

ما هر چه داریم از مردم است ۲۹۵

فصل چهارم: با مهمانان حبیب ۲۹۹

گفتار اول: مراد حبیب ۳۰۱

شهید حسینی شیفته راه امام خمینی بود ۳۰۳

گفتاردوم: هم‌رزم حبیب ۳۲۱

بزرگ لشکر ٤۱ ثارالله بود ۳۲۳

گفتار سوم: گم شده حبیب ۳۲۹

شهید هفده ساله‌ای که هفده سال مفقود الأثر بود ۳۳۱

مرگ در راه خدا حجله دامادی ماست ۳۳۹

گفتار چهارم: حبیب قرآن ۳٤۷

شهادت با گلوله‌ای که به قرآن متبرک شده بود ۳٤۹

گفتار پنجم: یاور حبیب ۳۵۹

جایی بهتر از خاش ۳٦۱

پیوست‌ها ۳۷۱

پیوست۱: فراخوان همایش حبیب دلها ۳۷۳

پیوست۲: حبیب در قاب خاطره‌ها (آلبوم تصاویر) ۳۸۳

www.takbook.com

اول دفتـــر

www.takbook.com

www.takbook.com

مقدمه ناشر

شاید اگر در روزهای اول شهادت «سردار حبیب لک‌زایی» گفته می‌شد که با گذشت تنها ٦ ماه از شهادت او، سه جلد کتاب با بیش از ۱۱۰۰ صفحه درباره وی منتشر خواهد شد کمتر کسی باور می‌کرد؛ آن هم با این وضعیت چاپ و کاغذ؛ و آن هم در شرایطی که سال‌ها از شهادت بسیاری از دردانه های این سرزمین گذشته، اما کاری برای آنان نشده و یادبودی برایشان منتشر نگشته است.

اما این کار بزرگ به همت خانواده و یاری ارادتمندان بی‌شمار این شهید انجام شد و اینک دفتر سوم کتاب حبیب *دلها* در مقابل شما قرار دارد.

ولی گرچه این کتاب‌ها دستاورد بزرگی محسوب می‌شوند؛ اما شاید دستاورد بزرگ‌تر و همت بلندتر، برگزاری همایش حبیب دلهاست که اینک با ابتکار دوستان و بستگان شهید و کمک حدود ۳۰ سازمان و نهاد در دست اجراست.

بی شک، این کار اگر بخوبی سامان گیرد و فراورده‌های درخوری داشته باشد، نه تنها دست‌مایه دفاتر بعدی حبیب دلها فراهم خواهد شد؛ بلکه الگویی کم‌نظیر خواهد گردید برای زنده نگه داشتن یاد شهدا و فرهنگ ایثار و شهادت.

www.takbook.com

فراخوان این همایش در پایان این کتاب آمده است و امیدواریم که شما خواننده گرامی نیز نقشی در برگزاری آن داشته باشید؛ با بنان، بیان یا معرفی آن به هم‌گنان.

❊ ❊ ❊

در انتشار دفتر سوم حبیب *دلها* نیز ـ همانند دو دفتر قبل ـ زحمت اصلی بر دوش اخوان شهید بود. بویژه باید از «آقای رضا لک‌زایی» تشکر کرد که با جدیت و پیگیری، با آشنایان و همرزمان شهید به گفتگو نشست و مستندات خوبی را به یادگار گذاشت.

همچنین آقایان «محمود کریمی»، «محمدجواد خرسندی»، «مهدی نقوی»، «حسین قربان‌تقی» و «اسماعیل فرجی» نیز در راه نشر این کتاب همکاری فراوانی نمودند، که البته در اینجا لازم است از برادر خرسندی ـ مدیرکل همکاری‌های فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت(ع) و همکار ما در خبرگزاری ابنا ـ تشکر مضاعفی داشته باشم؛ زیرا با وجود زحمات طاقت‌فرسا و اضافه بر سازمان، قدردانی متناسبی از او صورت نمی‌گیرد. تقبل الله منه و منا.

سید علیرضا حسینی عارف

مدیر عامل مؤسسه فرهنگی هنری ابناءالرسول(ص)

اردیبهشت ۱۳۹۲

www.takbook.com

سخن مؤسسه

خداوند را شاکر و سپاس‌گزاریم که به ما توفیق عنایت کرد دفتر سوم را نیز به منظور تعظیم شعائر الهی و بزرگداشت شهادت و شهید ـ همانند دفتر اول و دفتر دوم ـ به محبان اهل بیت علیهم السلام و خیل علاقه‌مندان و دوستان سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی تقدیم نماییم.

سازماندهی دفتر سوم «حبیب دلها» تقریباً همانند دو دفتر پیشین است. بار اصلی کار همچنان بر دوش آقای رضا لک‌زایی بود که از همت والای ایشان تشکر می‌شود. عزیزانی نیز همکاری خوبی داشتند که به ویژه مایلیم از حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک‌زایی، مجید اله کیخا، رضا پیغان، سلمان لک‌زایی، صادق لک‌زایی، طیبه صیادی، علیرضا رخشانی، میثم لک‌زایی، مهدی لک‌زایی، مهدی کیخا، مجید اکبریان و ... سپاس‌گزاری کنیم.

از زحمات آقایان محمود کریمی، مهدی نقوی و حسین قربان تقی در بخش طراحی و چاپ نیز تقدیر و تشکر می‌شود.

بسیاری از مراکز و نهادها و سازمان‌ها و برخی اشخاص حقیقی از دفتر دوم کتاب «حبیب دلها» حمایت کرده و در چاپ و توزیع آن مشارکت

www.takbook.com

و همکاری به عمل آوردند که بویژه از مسؤولان دانشگاه امام حسین (ع) سردار جاهد، سردار شعبانی، سردار کفعمی و حاج ابوالفضل خسروی تقدیر و تشکر به عمل می‌آید. گفتنی است در مراسمی که به منظور بزرگداشت شهدای تاسوکی و سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی و رونمایی از دفتر دوم حبیب دلها به همت مجمع رزمندگان استان سیستان و بلوچستان مستقر در تهران، هیأت سجادیه سیستانی‌های مقیم تهران و مرکز آینده پژوهی مطالعات فرهنگی ـ اجتماعی شهید قلنبر برگزار شد، جمعی از دانشجویان دانشگاه افسری امام حسین(ع)، فرماندهان اسبق سپاه استان سیستان و بلوچستان، سردار اشجع و دکتر لطیفی از بنیان‌گذران سپاه استان در سال ۱۳۵۸ و دیگر مسئولین لشکری و کشوری حضور داشتند.

آیت الله عباسعلی سلیمانی، نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه زاهدان، با حضور و سخنرانی در مجالس بزرگداشت شهید والامقام حاج حبیب لک‌زایی، تسلی‌بخش دل حبیبیان بود که از ایشان و نیز سردار سید حسن مرتضوی، فرمانده محترم سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان، سپاسگزاری می‌شود. از تلاش حجت الاسلام والمسلمین آقای قربان‌پور، مدیر کل سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان و همکارانشان، به سبب برگزاری نشست معرفی دفتر دوم کتاب حبیب دلها در زاهدان نیز قدردانی می‌شود. همچنین از حجت الاسلام والمسلمین حسینی عارف، مدیر عامل خبرگزاری اهل بیت علیهم السلام ـ ابنا و همکارانشان، حجت الاسلام والمسلمین عباس دانشی، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان و همکارانشان، و نیز جناب آقای غلامی، مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان سیستان و بلوچستان و همکارانشان، تقدیر و تشکر به عمل می‌آید.

www.takbook.com

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس با تقبل هزینه، امکان چاپ دفتر سوم «حبیب دلها» را فراهم آورد که از جناب سرهنگ حمزه دهقان، مدیر این دفتر در استان سیستان و بلوچستان و همکارانشان، به سبب پیگیری مجدانه تقدیر و سپاسگزاری می‌شود.

در پایان مؤسسه دست یاری همه دوستان و منتقدان را به گرمی می‌فشارد و از همه عزیزانی که مطلبی درباره سردار شهید سپاه اسلام حاج حبیب لک‌زایی و یا نظری درباره این مجموعه دارند تقاضامند است به یکی از شیوه‌های زیر مطالبشان را ارسال نمایند:

نشانی پستی: زاهدان، صندوق پستی ۱۱۹۱–۹۸۱۵۵

نشانی پایگاه اطلاع رسانی:

www.arshiyankavir.ir

نشانی پست الکترونیک:

arshiyankavir@gmail.com

شماره تماس: ۰۹۱۰۹۶۱۶۱۵۲

فکس: ۰۲۵۱۲۸۵۶۹۰۳

شماره حساب جهت دریافت کمک‌های مردمی نزد بانک ملت:

٤٢٥٤٦٦٦٢٦٨

دکتر شریف لک‌زایی

رئیس هیأت مدیره

مؤسسه فرهنگی ـ هنری عرشیان کویر تاسوکی

www.takbook.com

مقدمه بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا، همه چیز تویی؛ و غیر از تو همه هیچ. خداوندا، تو عزیزی؛ و غیر از تو همه ذلیل. خداوندا، تو غنی‌ای؛ و غیر از تو همه فقیر.

گل سرخ باطراوت و همیشه بهار شهادت، هیچ گاه پژمرده نمی‌شود و تا پایان تاریخ، مطاف بلبلان شیدا و عاشق است؛ چرا که این گل، این زیبایی و این عمر جاودانه، ریشه در عشقی نامیرا دارد؛ عشقی که با نوای ملکوتی «بل احیاء» حضرت معشوق در جهان طنین افکنده است. پس تجلیل از شهید، قدردانی از حیات است و تکریم و ترسیم چشم‌انداز زندگی؛ چرا که مرگ سرخ بهتر است تا تن به ذلت دادن! و رفتن به زیر سم اسبان جنگی راحت‌تر است تا زیر بار حرف باطل رفتن.

از دیگر سو، زنده نگهداشتن یاد امامزادگان عشق و پراکندن عطر خوشبوی آنان در کرانه هستی، مساوی است با بالابردن کیفیت و ارج و ارزش زندگی؛ یک زندگی شرافتمندانه و الهی؛ کاری که بانوی صبر و ایثار؛ زینب کبری انجام داد و اکنون بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، به امید گوشه

www.takbook.com

نگاهی همان راه را می‌رود و همان بار را می‌برد؛ امید که به مقصد برسد و برساند.

امیدواریم دیگر نهادها، سازمانها و خواهران و برادران نیز با اقتدا به شیرزن حماسه پرور کربلا، در پیمودن این راه که سرانجام با ظهور منجی جهانی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ به اوج خود می‌رسد، همراه و همسفر شوند؛

اکنون خداوند را، هزاران بار، شاکریم که به ما توفیق داد تا از «حبیب دلها»، سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی، پروانه‌ای که متعبدانه، متعهدانه و عاقلانه در جنگ و صلح، عاشقانه به گرد شمع حقیقت گردید، سخن بگوییم و بشنویم.

سرهنگ پاسدار حمزه دهقان

مدیر کل بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

استان سیستان و بلوچستان

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل اول

همراه با حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار اول

حبیب
از زبان حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

اشاره

بخش اول و دوم گفتگوی منتشر نشده با سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در دفتر اول و دوم کتاب «حبیب دلها» منتشر شد و اینک بخش سوم این مصاحبه منتشر می‌شود.

در این گفتگو سردار شهید از دوران کودکی و تحصیل و مبارزه با رژیم پهلوی سخن گفت. همچنین در بخشی دیگر به جزییات حضور در جبهه و نجات معجزه آسای خود گفتگو می‌کند. و بخش سوم این مصاحبه، که جزییات دیگری از حیات این شهید سعید را آفتابی می‌کند. این گفتگو در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ انجام شده است.

حبیب دلها؛ از هامون تا شلمچه

قسمت سوم

ـ ظاهراً چاشنی یک نارنجک هم در بدن شما باقی مانده بود؟!

ـ بله؛ اینجا [درناحیه گلو] چاشنی نارنجک گیر کرده بود، متوجه می‌شوی؟ اینجا حلقه نارنجک گیر کرده بود که بعد من حلقه نارنجک را در بیمارستان دیدم و با دستم آن را کندم، جایش الآن هست؛ اینجا.

حالا! داشتم در مسیر می‌آمدم که دوباره مجروح شدم، این بار پهلویم مجروح شد، یعنی یک بار گردن، پیشانی و چشمانم ترکش خورده بود، در مسیر هم

www.takbook.com

که می‌آمدیم پهلویم ترکش خورد. بعد آقای شبستری دست مرا ـ درحالی که چشمانم جایی را نمی‌دید ـ گرفت و با خودش می‌آورد که دوباره درگیری شد و او خودش اسیر شد؛ در حالی که قبل از آنکه عراق بیاید و به خط آخر برسد و آن را به خود الحاق کند من را از معرکه آورده بودند بیرون.

ـ خوب اینها باید به مصاحبه قبل اضافه شود.

ـ خوب ما رفتیم که بخوابیم!

ـ جریان آقای شبستری را که گفتید. آقای حیدری‌نسب شما را از کجا آورد؟

ـ ببین! من که اینجا مجروح شدم فشنگ نداشتم، تفنگم را هم داده بوده بودم به یکی از رزمنده‌ها، بعد من به یکی از بچه‌های رزمنده گفتم من جلوی تو راه می‌روم، تو پیشانی‌ام را ببند که خون نیاید، چفیه‌ام را که به کمرم بسته بودم، باز کردم و دادم دستش، او هم پیشانیم را بست. یک مقداری که با این رزمنده که او را نمی‌شناختم آمدم، حیدری نسب را دیدم. به حیدری نسب گفتم من را هم با خودت ببر! ناچاراً دستم را گرفت و یک مقداری آورد.

ـ کدام حیدری نسب؟

ـ محمدرضا. بعد که یک مقداری ما آمدیم، شبستری را دیدیم. آقای حیدری‌نسب، دست من را داد به دست آقای شبستری. شبستری دستم را گرفته بود و داشتیم می‌آمدیم که خمپاره‌ای نزدیکمان منفجر شد، من رفتم هوا و خوردم زمین، اینجا بود که خمپاره پهلویم را برده برد، چون دستم در دست آقای شبستری بود، و بین دست و پهلویم یک فاصله ایجاد شده بود،

www.takbook.com

ترکش خمپاره از اینجا رفته بود؛ باز من اینجا دوباره مجروح شدم.

ـ سه بار؟

ـ دو بار!

ـ دو بار چطوری بود؟

ـ یک بار در کله گاوی و یک بار هم در مسیری که داشتم می‌رفتم.

ـ کله گاوی اسم منطقه بوده؟

ـ نه! یک خاکریزی بود که این خاکریز حالت کله گاوی داشت و به آن می‌گفتند کله گاوی.

ـ این جراحت، سطحی بود؟

ـ نه! ببین ترکش از اینجا خورده بود و عصب چشم را قطع کرده بود که هنوز قطع است. بعد از اینجا یک ترکش آمده بود پشت این، که هنوز هم هست. این چشمم خونریزی داخلی کرده بود و بینایی‌اش را از دست داده بود، چشم دیگر هم که کامل عصبش قطع شده بود، بعد از همینجا رفته بود داخل. اینجای گلویم هم خورده بود، صورتم هم همه‌اش ترکش خورده بود. در مسیر هم که داشتم می‌رفتم، پهلویم ترکش خورد، پاهایم هم ترکش خورد، دیگر ترکش خوردم! هر چه دلت بخواهد ترکش خوردم!

ـ گفتید اینجای گلویتان چه گیر کرده بود؟

ـ اینجا، سر نارنجک. ببین! نارنجک یک حلقه دارد که می‌کشی‌اش، اینجا

www.takbook.com

رفته بود گیر کرده بود، بعد در بیمارستان کشیدم و درش آوردم.

ـ بعد اینجا آقای حیدری‌نسب می‌رود؟

ـ اول یک رزمنده، بعد آقای حیدری نسب، بعد هم آقای شبستری. در این فرصت هم چون گلوله دشمن می‌آمد، ترکش می‌خوردیم، یکی، دو تا، همینطور که راه می‌رفتیم، ترکش هم می‌خوردیم.

ـ شبستری چکاره بود؟

ـ نیروی رزمنده بود، یک پاسدار از زابل، شوهر خانم داوودی[1] ـ خدا رحمتش کند ـ بود؛ مهم این بود که آقای شبستری که دست من را گرفته بود و داشت می‌آورد، خودش اسیر شده بود! بعد هم احساس کرده بود من شهید شده‌ام! اما من آمده بودم.

ـ بعد آن جریان اعزام چطوری بود؟

ـ بابا ما باید بریم بخوابیم دیگر. (با خنده)

ـ من مجبورم بدون تعارف بگویم که صحبت‌های شما بخشی از تاریخ مملکت است، من از جنابعالی به عنوان خبرنگار می‌پرسم شما هم باید بگویید. خوابم می‌آید هم نداریم، چون احتمالاً کس دیگری از شما نمی‌پرسد؛ مطالبتان را تا الان هم تعریف کرده‌اید، برخی هم به نظر من آشناست و قبلاً شنیده‌ام.

ـ خوب اگر تعریف کرده‌ام چرا ننوشتی؟ (با خنده)

---

۱. ایشان نخستین مسؤول بسیج خواهران در شهرستان زابل بود.

www.takbook.com

ـ چون آن موقع من این رسالت را نداشتم. خوب ببین آن لحظه جراحت شما را که من نوشتم، یکی از آشناها که خوانده بود، واقعاً تحت تأثیر قرار گرفته بود. من آنجا را اینطوری نوشته‌ام: «احساس کردم پهلویم خیلی درد می‌کند و می‌سوزد، دستم را طرف پهلویم بردم که پهلویم را کمی بخارم و مالش بدهم که ناگهان احساس کردم انگشتانم وارد بدنم شدند، و دستم به چیز نرمی خورد و خیس شد، متوجه شدم ترکش‌های خمپاره پهلویم را پاره کرده‌اند و یک شکاف به اندازهٔ یک کف دست در پهلویم ایجاد شده است.»

ـ آره! الان هم جایش معلوم است.

ـ من یادم هست، آن موقع زابل بودیم که شما مجروح شده بودید، ما هم یواشکی در کمین کمپوت‌هایی بودیم که برای شما می‌آوردند ...

ـ قضیه جبهه رفتن ما، چون من دو سه بار جبهه رفتم. سال ٦٠ بود بعد که می‌خواستم بروم جبهه، خوب من که فکر می‌کردم کار خوبی می‌کنم و گفته بودم که جبهه می‌روم. صبح که می‌خواستم بروم در خانه را قفل کردند که من نروم.

ـ خانه کجا بود؟

ـ در خانه دایی بودیم.

ـ همان خانه که یک اتاق داشت.

ـ آره، در خانه را خانمم قفل کرده بود که من نروم. من هم اراده کرده بودم

www.takbook.com

که واقعاً بروم. فکر کردم که باید چکار کنم، دیدم چیزی به ذهنم نمی‌آید. یک قاشقی را برداشتم با ته همان قاشق یک کمی با قفل ور رفتم، دیدم در باز شد. از خانه رفتم بیرون. به در حیاط که رسیدم دیدم در حیاط را هم قفل کرده‌اند.

من ۱۲ اسفند ۱۳۶۰من ازدواج کردم. روزی که می‌خواستم بروم جبهه ۱۷ اسفند ماه بود که خانواده می‌گفتند نرو! یعنی چهار روز بعد از ازدواجم می‌خواستم بروم جبهه که خانواده می‌گفت نرو.

ـ همین مطالب را بگویید.

ـ در را که قفل کرده بودند، من قاشق را همینطور که به قفل زدم، قفل در باز شد. اصلاً معجزه آسا بود! من که کمی تلاش کردم باز شد. آمدم که بروم، دیدم در حیاط را هم قفل کرده‌اند.

ـ خوب در باغچه نداشت؟ حوضی؟ گوسفند یا مرغی که از کنارش رد شده باشی؟

ـ به نظرم گوسفند بود، حالا یادم نیست که چه بود اما بعد که رفتم دیدم در حیاط هم که قفل است. برای باز کردن در حیاط هم دنبال کلید نگشتم. جوان بودم و از روی دیوار صاف پریدم و رفتم.

حالا یک نکته جالب‌تری می‌شود که برایت بگویم. رفتم کرمان، پادگان کرمان که رفتیم که اعزام بشویم، گفتند الان لازم نیست که بروید، برگردید و مرخصی بروید و چهار، پنج روز دیگر بیایید. ما برگشتیم و دوباره آمدیم زابل. جماعت خوشحال شدند که ما برگشتیم.

www.takbook.com

ـ زابل از کجا اعزام شدید؟

از سپاه زابل اعزام شدیم. مردم جمع شدند، بدرقه کردند و ما اعزام شدیم.

ـ پس از خانه رفتی سپاه؟

ـ بله دیگر. همین سپاه که الان در خیابان شهید مطهری است. آمدیم کرمان. حدوداً بیست، سی نفری بودیم که همه آنها را می‌شناختم، چون در سپاه با هم بودیم. من هشتم تیرماه ۱۳۶۰ وارد سپاه شدم. از یک سال قبلش هم با سپاه همکاری داشتم؛ یعنی از سال ۱۳۵۹ به بعد. هشتم تیرماه ۱۳۶۰ تا هفدهم اسفند ماه ۱۳۶۰ هم خوب در سپاه مشغول بودم و خیلی‌ها را می‌شناختم. کرمان که آمدیم گفتند سه چهار روز بروید مرخصی.

ـ عذر می‌خواهم! از زابل کی راه افتادید؟

ـ صبح از سپاه زابل راه افتادیم. فکر کنم ساعت حدود هشت با اتوبوس حرکت کردیم به طرف سپاه زاهدان، نماز و نهار و این مسائل را سپاه بودیم. بعد از ظهر از سپاه زاهدان آمدیم کرمان. سپاه آن موقع روبروی همین استانداری الان بود، قبلاً هم استانداری همانجا بود.

ـ خوب اینجا کسی سخنرانی نکرد؟ یا کسی نیروها را توجیه نکرد؟

ـ چرا. فرمانده سپاه استان. به نظرم «آقای خاکسار» بود همین که رئیس حج و زیارت هم بود. در مورد هر چه که لازم بود صحبت کرد؛ مانند اینکه: فرمان امام هست و قطعاً باید به جبهه برویم و اما این‌ها که آمده بودند همه‌شان داوطلب بودند کسی را به زور و اجبار نفرستاده بودند. یک سخنرانی حماسی بود.

www.takbook.com

از زابل هم که آمده بودیم اسفند دود کرده بودند، از زیر قرآن رد کرده بودند، با سلام و صلوات، مردم و هم رفقای پاسدارمان که می‌ماندند، جمع زیادی آمده بودند و با سلام و صلوات بدرقه می‌کردند. خیابان دم سپاه پر شده بود. مردم خیلی بودند، نمی‌توانم تخمین بزنم اما مردم خیلی بودند. نمی‌دانم که با هر یک از نیروها چقدر آمده بودند، به جز من که از خانه فرار کرده بودم. مردم با شکوه تمام یک مقداری همراه اتوبوس پیاده هم آمدند. در سپاه زاهدان هم مردم نبودند و خود مسئولین سپاه ما را بدرقه کردند.

ـ این هم روش اعزام به جبهه در زابل.

ـ خوب بعد ما آمدیم کرمان. این نکته را بگویم که می‌خواهم بخوابم.

ـ از خواب خبری نیست.

ـ صبح باید بروم سر کلاس!

ـ جناب عالی معمولاً وقتی تشریف می‌آورید که من بعد از ظهرش را خوابیده‌ام و سرحالم.

ـ غروب از زاهدان راه افتادیم. نزدیک صبح، هوا هنوز تاریک بود که رسیدیم کرمان. خوب من آمدم کرمان. کرمان گفتند الان نیرو اعزام نمی‌کنیم و شما بروید مرخصی و چند روز بعد بیایید. من هم برگشتم زابل.

ـ خوب یعنی هماهنگی نبود؟

ـ نمی‌دانم هماهنگی بوده یا نبوده، بالاخره آنها اینطوری گفتند. ما هم برگشتیم.

www.takbook.com

ـ یعنی بی نظمی حاکم بود. درست است؟

ـ هر چه بود. ما برگشتیم زابل.

ـ این سؤال که الان من می‌پرسم آن موقع برای شما مطرح نشد؟

ـ برای ما نه، چون این قضایا برای ما طبیعی بود. نه بی‌نظمی بود و بی‌انظباطی، البته آنها می‌توانستند بگویند که بمانید ولی گفتند که بروید شهر خودتان و برگردید. من که برگشتم خانواده خوشحال شدند.

ـ خوب برگشتن تازه دامادی که یواشکی رفته بود جبهه و چند روز بعد برگشته بود خوشحالی هم دارد.

ـ خوب حالا که برگشته بودم، دنبال این بودم که این دفعه چطور بیایم که تجربه دفعه قبل تکرار نشود. خوب بالاخره من برگشتم اظهار شادمانی کردند، از همه بیشتر هم عروس خانم خوشحال شد و خانواده عروس خانم. چون که برای آقا و خانواده ما قضیه جا افتاده بود؛ آنجا نه کسی ناراحت شد و نه کسی گفت نرو! من قبلش رفتم و خداحافظی کردم و آمدم.

ـ با پدر و مادر قبل از باز کردن در با قاشق خداحافظی کرده بودید؟

ـ بله! روز قبلش با همه خداحافظی کرده بودم، اهالی منزل در آن موقع خواهرانم «صغری» و «صدیقه» و برادرانم «نجف» و «شریف» بودند. حالا می‌خواهم بگویم که با اهالی آنجا من خداحافظی کردم هیچ عکس‌العمل منفی نبود. هیچی خداحافظی کردم رفتم تمام. اما عکس العمل منفی مال خانمم بود دیگر. آنجا کسی به من نگفت که

www.takbook.com

نرو ولی عروس خانم می‌گفت که نرو! بقیه هم دخالت نمی‌کردند.

ـ بعد موقع خداحافظی مثلاً بابا چیز خاصی نگفت؟

ـ نه نه. اتفاقا دعای محفوظ ماندن را برایم خواند: «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعاد»[1] (ان شاء الله) «فَاللّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمینَ؛ پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست مهربانترین مهربانان.»[2]

بله خوشحال شدند که من برگشتم. به آقا گفتم آمدم که چند روز بعد [باید] بروم ولی به حاج خانم نگفته بودم. دنبال این بودم که این دفعه چه طور بروم که مشکلی نشود. تو فکر می‌کنی چطور رفتم؟

ساکم را هم از کرمان نیاورده بودم؛ این از ساک. قبلاً ساک را که بسته بودم فکر نمی‌کردم که مخالفت بکنند وقتی گفتم دارم می‌روم، مخالفت کردند. فکر می‌کردم که مثل خانه بابا مخالفت نمی‌کنند و عکس العمل منفی ندارند، آنجا را هم فکر می‌کردم همینطوری است و گفتم من دارم می‌روم، بعد دیدم می‌گویند که نرو! هر چه هم رفتنم جدی‌تر می‌شدم آن‌ها بیشتر ناراحت می‌شدند.

بار دوم دنبال این بودم که بروم. ما حاج خانم را برداشتیم، رفتیم خانه آقا. ما با خانم شوخی داشتیم. من هم می‌خواستم به یک شکلی، مطلب را بگویم و بروم. به حاج خانم گفتم یک لیوان آب خوردن به من بده! به شوخی گفت نمی‌دهم، خودت آب بردار و بخور! من هم گفتم اگر به من آب خوردن ندهی، می‌روم جبهه. گفت برو جبهه! من هم بلند شدم کفش‌هایم را پوشیدم و رفتم. در مسیر آقای دامنرویی را دیدیم که آقا در خانه‌اش بود،

---

۱. سوره قصص(۸۲)، آیه ۵۸

۲. سوره یوسف(۲۱)، آیه ٤٦

www.takbook.com

گفتم خانه که رفتی بگویی که فلانی گفت من رفتم. فکر می‌کردند شوخی می‌کنم. مادرم هم گفت که حالا که بیرون می‌روی یک مرغ هم سر راهت بخر! مرغی را هم که خریده بودم دادم دست آقای دامنرویی که ببرد و گفتم به مادرم هم بگویی که من رفتم جبهه. خوب من هم شوخی داشتم و دنبال همچین بهانه‌ای بودم که وقتی می‌روم جبهه گریه و ناراحتی این چیزها نباشد. بعد خانم متوجه شده بود که من جدی گفته بودم و رفته‌ام جبهه.

ـ دوباره سپاه و دوباره اعزام؟

ـ نه! دیگر ما به اختیار خودمان بودیم و به عنوان مرخصی برگشته بودیم و کاری به سپاه نداشتیم. چون ما نیروی جنگ بودیم و از سپاه معرفی شده بودیم و تمام. بعد آمدیم کرمان، از کرمان آمدیم اهواز، مدتی اهواز بودیم و آموزش دیدیم. حالا اینها را داشته باش که می‌خواهم بخوابم. قرار شد من راننده تانک بشوم بعد عملیات زود شروع می‌شد لذا از اهواز آمدیم شوش، پنج شش روزی شوش بودیم. از شوش رفتیم دشت عباس، از دشت عباس در عملیات فتح المبین شرکت کردم. عملیات فتح المبین که تمام شد تسویه حساب کردم و برگشتم. باز تا دفعه بعدی که آمدم (خنده شهید). اینها را تو نداری اصلاً!

ـ نه. فکر کنم کس دیگری هم نداشته باشد!

ـ در عملیات فتح المبین شرکت کردم؛ «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبینا» (فتح، آیه ۱). ما بنا بود ۱۵ کیلومتر پیش‌روی راه برویم. بعد که خط را شکستیم، دیدیم کسی مقابلمان نیست. سوار تویوتا شدیم و ۵۰ کیلومتر با ماشین رفتیم! خط را که شکستیم، عراق پشت سر نیرو نداشت، ۵۰ کیلومتر پیشروی کردیم. ۵۰

www.takbook.com

کیلومتر مستقیم، به کیلومتر مربع که زیاد است، باید نگاه کنی چقدر می‌شود. جاده شوش ـ اهواز و جاده شوش ـ دزفول آنجا آزاد شد. تپه‌های ۲۰۲ آزاد شد، ما آنجا بودیم. کمر سرخ آزاد شد. خیلی از دوستانم آنجا شهید شدند. یک رفیق داشتیم به نام «ارباب رشید» که زودتر از من رفته بودند آنجا. من که آنجا رفتم آمد، وقتی فهمید من آمده‌ام، آمد پیش من. گفت چهل و هشت ساعت بعد عملیات است، بعد از عملیات می‌روی زابل؟ گفتم مگر ما شهید نمی‌شویم؟ گفت ممکن است شهید شویم. بعد از هم خداحافظی کردیم و داشتیم دور می‌شدیم که برگشت، گفت که ممکن است که من شهید شوم ولی یک نگرانی دارم، پرسیدم از چه نگرانی؟ در ضمن برادرش هم جبهه آمده بود. گفت هیچی! اخوی‌ام جبهه آمده و من برادرم را ندیده‌ام و دل تنگش هستم. من اخوی‌اش را اهواز دیده بودم، اخوی‌اش به من یک شانه داده بود. شانه را گذاشته بودم در جیبم و همان لحظه هم همراهم بود. گفتم من اخوی‌ات را دیده‌ام، این شانه را هم به من هدیه داده است. شانه را از من گرفت و سرش را شانه زد، ریشش را هم شانه زد و گفت حالا خاطرم جمع شد. خداحافظی کرد. کمی که رفت دوباره برگشت، گفت فلانی بیا با هم یک قراری بگذاریم، گفتم چه قراری؟ گفت هر یک از ما شهید شد، روز قیامت دیگری را شفاعت کند. گفتم باشد. ما این قرار را با هم گذاشتیم و دوباره با هم خداحافظی کردیم. گفت چهل و هشت ساعت دیگر عملیات شروع می‌شود. گفتم چطور؟ گفت به ما گفته‌اند از اینجا که بروید فلان جا درختی است، فلان جا زیارتی است، اینجا جاده است، از اینجا اینطوری می‌رویم و...

ـ کجا شهید شده بود؟

www.takbook.com

ـ دوستان دیگر گفتند که کنار همان درخت شهید شد. من بعد رفتم جایی که شهید شده بود. دشت عباس یک زیارتی دارد. بعد من دو سه بار رفتم آنجا. این قدر برای من شیرین بود، مردم هم کشاورزی می‌کردند. من رفتم در سنگری که آنجا بود.

شبی هم که ما باز از پشت خط راه افتادیم و رفتیم خط، هفتاد نفر داخل یک هیفا نشستیم. هیچکداممان هم تفنگ نداشتیم. یک دفعه دیدیم که از خط ایران رد شده‌ایم و وارد خط عراق شده‌ایم. موقع اذان مغرب و عشاء هم بود. چون هیفا چادر داشت، عراقی‌ها نفهمیدند و متوجه حضور ما نشدند. این هیفا از همان راهی که آمده بود برگشت. عراقی‌ها هم ندیدند. اگر عراقی‌ها می‌دیدند همه ما را اسیر می‌کردند. هفتاد نفر داخل ماشین بودیم، بدون هیچ اسلحه‌ای؛ یک قبضه تفنگ هم نداشتیم.

ـ آقای ارباب رشیدی‌چطور شهید شده بود؟

ـ در عملیات فتح المبین شهید شده بود. شهید ارباب رشید و شهید نصیری که از بچه‌های زابل بود آنجا شهید شدند. شهید سمیعی از «بالاخانه» آنجا شهید شد که زابل دفن هستند. شهید ارباب رشید «ده ارباب» دفن است. پسر آقای چشک که ارتشی بود آنجا شهید شد؛ چون ارتشی‌ها و سپاهی‌ها با هم ادغام شده بودند. ارتشی‌ها همان اول تانک‌ها را گذاشتند و فرار کردند، بسیجی‌ها و پاسدارها هم ماندند، یک بساطی بود. عرض کنم خدمت شما که ده، پانزده نفر از رفقای ما همانجا شهید شدند. شهید رنجوری هم آنجا شهید شد، چند نفر دیگر هم بودند. بالاخره عملیات تمام شد، ما را تسویه حساب کردند و ما برگشتیم زابل.

بعد سپاهیان حضرت رسول(ص) که آمدند من هم با آنها آمدم. حاج آقای

www.takbook.com

ناظری هم آن موقع فرمانده حوزه مقاومت بود. من بدون اجازه آمده بودم. متوجه شدم که برای من گزارش رد کرده‌اند دادسرای نظامی، که فلانی بدون اجازه رفته جبهه. آقای ناظری را با هفت، هشت نفر دیگر را یک طوری برگرداندم. خودم هم ماندم. من که ماندم ـ خدا رحمت کند ـ شهید میر حسینی گفت فرمانده جنگ که من هستم، من به تو تکلیف می‌کنم که برگردی. شهید میرقاسم میرحسینی گفت من به تو تکلیف می‌کنم که برگردی آنجا، چون آنجا بیشتر لازم است که نیروهای داوطلب را جمع و جور کنی و بفرستی جبهه. گفتم وقتی تو به عنوان فرمانده جنگ می‌گویی چشم. آنجا که رفتم به من گفتند باید بروی دادسرا.

ـ جناب عالی نیرو جمع می‌کردید؟

ـ خوب من آنجا مسئول بسیج بودم دیگر. حاج آقا ناظری آن موقع مسئول بسیج زهک بود. من مسئول بسیج شهرستان زابل بودم. اگر می‌خواهی این مطالب را که من بگویم و تو بنویسی، کلی حساب و کتاب دارد؛ ما کجا رفتیم، می‌خواستم راننده تانک بشوم، بعد زمان نبود، راننده تانک نشدم، رفتم تک تیرانداز شدم، در عملیات شرکت کردم؛ اینها خیلی داستان دارد. باز آمدم و دوباره رفتم جبهه. موقعی که فاو را گرفته بودند. می‌خواستم عملیات فاو را شرکت کنم، عملیات لو رفت و اجرا نشد، برگشتم. دوباره آمدم و اواخر سال ٦٦ رفتم که در نبرد شلمچه آنجا تازه من مجروح شدم. من از آخر برایت گفته‌ام! یک بار تمام مسئولین شهرستان زابل را از فرماندار گرفته تا همه‌شان را بردم بازدید از جبهه حدود ده روز، مناطق جنگی را نشانشان دادم.

www.takbook.com

ـ چه تاریخی؟

ـ اینها تاریخ‌هایشان هست، چون وقتی برگشتم، فرماندار برایم لوح تقدیر نوشته و فرستاده بود. لوح تقدیر هنوز هست و تاریخ دارد. این‌ها می‌شود کتاب؛ یعنی این یک مرحله از جبهه که مربوط به سال شصت است؛ شکلی که به جبهه آمدم، چطوری آمده‌ام، چطوری رفتم اهواز، چطور آموزش دیدم، کجا رفتم؛ در کدام رزمایش‌ها، تا در عملیات فتح المبین شرکت کردم تا عرض کنم خدمت شما عملیات که تمام شده و برگشتم. دوباره مشغول شدم. دوباره آمدم. دوباره مشغول شدم، دادسرای نظامی رفتم، باز دوباره آمدم تا اینکه مجروح شدم.

ـ سه بار؟

ـ آره! این در صورتی بوده است که همزمان سیستان و بلوچستان هم جبهه محسوب می‌شد؛ مثلاً تمام این جبهه‌هایم ۹ ماه بوده ولی الآن مدت جبهه‌ام طبق قانون ۷۵ ماه است، چون آن مدتی را هم که سیستان و بلوچستان بوده‌ام آن‌ها هم جبهه محسوب می‌شده است. همه پاسدارانی که در سیستان و بلوچستان بودند در زمان جنگ برایشان جبهه محسوب می‌شده است چون به آنها می‌گفتند اینجا هم تنگه احد است و جنگ است. من در تمام عمرم یکبار دادسرای نظامی رفتم، آن هم به خاطر اینکه بدون اجازه جبهه رفته بودم.

الان باید خوابید، هیچ چیزی مهم‌تر از خواب نیست (خنده شهید). شب بخیر، برای نماز هم بیدار کنی.

به همین خاطر مرا از منزل آن بنده خدا آوردی؟!

www.takbook.com

ـ امیدی نداشتم که تعریف کنید.

ـ بالاخره فهرست را برایت گفتم.

ـ یادداشت کردم، ان شاء الله تکمیلش می‌کنیم. متشکر و ممنون.

www.takbook.com

گفتار دوم

جرعه‌ای از جام حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

جایگاه تربیت بدنی در اسلام

به قلم: سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی

مقدمه

موضوع سخن در این نوشته، جایگاه تربیت بدنی، در اسلام است. انگیزه‌های متعددی سبب شد تا این موضوع را جهت تحقیق انتخاب کنم که علاوه بر علاقه شخصی به موضوع، بالا بردن سطح اطلاعات جامعه درباره ورزش و تربیت بدنی و ارزش آن از دیدگاه اسلام دلیلی برای این انتخاب بوده است. تا جایی که من مطالعه کردم، در این باره منابع مستقل زیادی وجود ندارد. جزوه نسبتاً جامع و خوب در این‌باره نوشته آقایان «دکتر حسن غفوری‌فرد» و «سید علی گرامیان» به نام *ارزش و جایگاه ورزش در اسلام* وجود دارد. نوشته دیگر *اسلام و بازی کودکان* است که بنا بر ادعای نویسنده آن «دکتر احمد بهشتی» برای اولین بار در جهان اسلام مسئله بازی کودکان را از دیدگاه اسلام مورد بحث قرارداد داده است.

سؤال اصلی مقاله حاضر عبارت است از: «تربیت بدنی در دین اسلام چه

www.takbook.com

جایگاهی دارد؟» و سؤالات فرعی هم عبارتند از:

الف) حکم عقل درباره تربیت بدنی چیست؟

ب) حکم قرآن، دستورات پیامبر (ص)، ائمه هدی و سیره عملی انبیاء و ائمه ـ علیهم السلام ـ در این باره چه بوده است؟

فرضیه من این است که با توجه به اینکه تربیت بدنی از نظر عقل حسن است و نه قبیح؛ پس تربیت کردن قوای جسمی بدن از نظر اسلام نیز مورد سفارش قرار گرفته است؛ چون هر آنچه را که عقل حکم به خوب بودن آن کند، شرع نیز به نیکو بودن آن حکم می‌کند و به همین جهت گفته شده است: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع.»

به هر حال در این نوشته در پی آزمون این فرضیه خواهم بود.

روش تحقیق، نقلی و نوع تحقیق دستوری و تجویزی است.

مفهوم تربیت بدنی

برای اینکه خوانندگان در مورد موضوع مورد بحث اتفاق نظر داشته باشند در اینجا مفهوم مورد بحث را تعریف می‌کنم. منظور من در این نوشته از مفهوم تربیت بدنی هر گونه دستور، سیره و کاری است که نتیجه آن تربیت و سلامت بدن البته با جهتگیری الهی باشد؛ بنابراین بحث من شامل انسان در تمام سنین زندگی چه کودکی، چه جوانی و چه بزرگسالی خواهد بود.

تربیت بدنی و حکم عقل

آدمی پیوسته به دنبال چیز گمشده‌ای به نام سعادت بوده و در این راه از تأیید عقل نیز برخوردار بوده است و می‌دانیم که انسان‌ها بالفطره کمال‌خواه و آرمانخواه هستند. در این مسیر عده‌ای راه خطا پیموده‌اند و چیزهای

www.takbook.com

موهومی همچون ثروت یا قدرت و... را سعادت پنداشته‌اند. اما در اسلام این سعادت مقید به توجه به آخرت است. یعنی هر گونه توجه به دنیا تنها در پرتو نگاه به آخرت معنی پیدا می‌کند؛ زیرا دنیا مزرعه و کشتزار آخرت شمرده شده است.

طبیعی است که برای رسیدن به هر هدفی باید از ابزارهای خاصی استفاده نمود. حال که می‌خواهیم به سعادت برسیم باید از ابزارهای لازم استفاده نماییم. تجربه ثابت نموده است که ورزش، تفریحات سالم، بازی‌های هدفدار و غیر مخرب، روحی سالم و با نشاط را به ارمغان می‌آورد و سلامت روح، سلامت عقل و فکر را به بار می‌آورد. در اینجا پای حکم عقل به میان می‌آید. عقل حکم می‌کند که هر چیزی که انسان را به سعادت می‌رساند انجام آن مطلوب است. البته شرع هم در اینجا به کمک عقل می‌آید و آن ابزارها را معین می‌کند و جلوی هر گونه سوء استفاده‌ای را می‌گیرد تا مبادا عده‌ای به عنوان اینکه هدف، وسیله را توجیه می‌کند، دست به هر کاری نزنند و درست به همین دلیل است که من در اینجا به صرف حکم عقل در مورد مطلوب بودن تربیت بدنی اکتفا نمی‌کنم و به سراغ شرع نیز می‌روم و موارد آن را بازگو می‌کنم.

تربیت بدنی در مکتب قرآن

از کودکی شروع می‌کنیم و پاسخمان را از قرآن می‌خواهیم. در این باره پاسخ قرآن این است که کودک نیاز به بازی دارد و در این مورد همه خوانده‌ایم که برهانی که فرزندان «حضرت یعقوب(ع)» برای گرفتن «حضرت یوسف(ع)» از پدر به آن دست یازیدند همین برهان بود که ای پدر! اجازه بده یوسف با ما بیاید و مدتی در صحرا بازی کند. و می‌دانیم که یعقوب(ع)

www.takbook.com

به درخواست فرزندان پاسخ مثبت داد و یوسف(ع) را به آن‌ها سپرد و شد آنچه شد. در اینجا فواید بازی[1] را نقل می‌کنم:

۱. بازی وسیله‌ای برای یادگیری است.

۲. بازی وسیله‌ای برای آمادگی نسبت به زندگی و مسؤولیت‌های آینده است.

۳. بازی وسیله‌ای برای ابتکار است.

٤. بازی وسیله‌ای برای کسب موفقیت و سرشار شدن جان و دل کودک از شادی و نشاط است.

۵. بازی وسیله‌ای برای رشد اندام است.

٦. بازی مانع افسردگی و انزوا است.

۷. بازی وسیله‌ای برای اجتماعی شدن کودک است.

۸. بازی وسیله‌ای برای ارضای میل برتری‌جویی و خودنمایی است.

۹. بازی نشانی از مهر و علاقه و عشق و کین در وجود کودک است.

۱۰. بازی وسیله‌ای برای تمکین عواطف و بیرون ریختن ناراحتی‌ها و عقده‌ها است.

۱۱. بازی وسیله‌ای برای شناخت شخصیت کودک و رشد شخصیت او است.

۱۲. بازی وسیله‌ای برای واژگون کردن واقعیت‌ها در راه ارضای امیال درونی و تخفیف ناراحتی‌هاست.

و اما از کودکی بیرون بیاییم و برویم سراغ بزرگسالی. در این مورد نیز آیات قرآن بسیار گویا است. در جریان انتخاب «طالوت» به عنوان فرمانده لشکریان دو دلیل ذکر شده است:

---

۱. *اسلام و بازی کودکان*؛ صص ۳۵ و ۳٦

www.takbook.com

۱. علم طالوت

۲. قدرت جسمی طالوت

این مطلب به این معنی است که قدرت بدنی وقتی که در کنار ارزش‌های الهی قرار گرفت، دارای قداست و ارزش می‌شود. همین جا گفتنی است که همه آنچه می‌گوییم وقتی است که تربیت بدن، مقدمه تربیت روح باشد. در غیر این صورت نه تنها مورد تأیید نیست، بلکه مذموم نیز خواهد بود؛ همانند آنچه امروزه در جهان غرب، عموماً، شاهد آن هستیم که نیازی به وارد شدن در این بحث نمی‌بینیم.

فکر می‌کنم که در هر مورد اشاره‌ای کافی باشد تا بتوانیم این موضوع را به سرانجام برسانیم.

تربیت بدنی در روایات

از سن کودکی شروع می‌کنیم. در این باره احادیث فراوانی رسیده است که کودکان آزادند و باید بازی کنند و حتی اگر کسی نبود که با کودک بازی کند، باید آنکه کودک در دامن او تربیت می‌شود خود را به کودکی بزند (نقش کودک را انتخاب کند) و با کودکش، بازی کند تا کودک از نظر جسمی و روحی تربیت شود. و چه جالب مولوی می‌سراید:

چون که با کودک سر و کارم فتاد

پس زبان کودکان باید گشاد

که برو کُتّاب تا مرغت خَرَم

یا مویز و جوز و فستق آورم[1]

و از رسول اللّٰه ـ صلّی اللّٰه علیه و آله ـ رسیده است که: «الولد سیّد سبع

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۸٦٦

www.takbook.com

سنین، و عبد سبع سنین، و وزیر سبع سنین؛ فرزند، به مدت هفت سال سرور، به مدت هفت سال بنده و به مدت هفت سال وزیر است.»[1] برداشت ما این است که سروری کودک در هفت سال اول به این است که با کارهایی که می‌کند پدر و مادرش را در محدودیت قرار می‌دهد. اتفاقاً احادیث دیگر این معنی را تأیید می‌کند؛ چون در حدیث دیگری کلمه «یلعب» به کار رفته است؛ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «دَعِ ابْنَکَ یَلْعَبْ سَبْعَ سِنِین؛ فرزندت را رها کن تا به مدت هفت سال بازی کند.»[2]

و حالا برویم به سراغ سنین بالاتر. از حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «عَلِّمُوا أَبْنَاءَکُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَهْ؛ به پسران خود تیراندازی و شنا یاد دهید.»[3]

و یا نقل شده است که از انس بن مالک سؤال شد آیا در زمان پیغمبر برای مسابقه شرط‌بندی می‌کردید؟ جواب داد: بلی؛ حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله با اسبی که داشت شرط‌بندی کرد و مسابقه را برد و این پیروزی باعث مسرت آن حضرت شد.

نیز در تفسیر آیه «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّکُم؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید! و(همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید»[4] آمده است که این قوت، تیراندازی است و نیز بهترین سرگرمی‌ها اسب سواری و تیراندازی معرفی شده است.

---

۱. *مکارم الأخلاق*، شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی، قم، انتشارات شریف رضی، ۰۷۳۱.
۲. *من لا یحضره الفقیه*، شیخ صدوق، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۳. *النوادر للراوندی*، سید فضل الله راوندی، قم، دار الکتاب، بی تا.
۴. سوره انفال، آیه ۶۰

www.takbook.com

باری، گفتیم که چیزی که از عقل مطلوب است شرع نیز مهر تأیید بر آن می‌نهد منتهی آن را جهت دار می‌کند.

تربیت بدنی و سیره عملی معصومین علیهم السلام

سیره و روش زندگی پیامبر (ص) و ائمه (ع) نشان می‌دهد که آن بزرگوارن به تربیت جسم خویش توجه داشته‌اند. به همین دلیل هم وقتی در جنگ‌ها حضور مستقیم پیدا می‌کردند قدرتشان به اندازه‌ای بود که دیگران به پای ایشان نمی‌سیدند؛ البته این به دلیل قوت ایمان آن حضرات نیز بود. همه می‌دانیم که در جنگ خندق قهرمانی امام علی علیه السلام آن چنان بزرگ بود که ارزش عبادت جن و انس را پیدا نمود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تربیت بدنی توانست عمرو بن عبدود را به زمین بکوید و با تربیت روحی توانست بر هوی و هوس غلبه نماید و در پرتو این پیروزی، پیروزی بر عمروبن عبدود ثوابی بیش از عبادت جن و انس پیدا نمود.

نقش تربیت بدنی در عبادات

از نماز شروع می‌کنیم. همه می‌دانیم، و چنانکه فتوی همین است، انسان باید نماز را آن گونه که قادر است بخواند و به فرض اگر ایستاده نمی‌تواند، تکیه داده و اگر تکیه داده نمی‌تواند نشسته و ... .

در مورد روزه هم اگر روزه برای جسم انسان ضرر داشته باشد روزه گرفتن حرام است؛ و نیز فلسفه تشریع روزه، سلامت و صحت بدن معرفی شده است؛ لذا حدیث داریم که «صوموا تصحوا؛ روزه بگیرید تا تندرست بمانید.»

حج نیز که مظهر همبستگی دینی مسلمان است مملو از حرکت‌های بدنی است.

www.takbook.com

جهاد، تماماً متکی به تربیت بدن و روح است و امر به معروف و نهی از منکر نیز وقتی ممکن است که ناهی و یا آمر از قدرت لازم برای ضمانت اجرا استفاده نماید.

خاتمه

پایان بخش این نوشته سخنانی از رهبران معظم انقلاب اسلامی است که به شکلی نتیجه‌گیری و جمع‌بندی این مقاله هم محسوب می‌شود.

بنیانگذار و معمار کبیر انقلاب «امام خمینی» می‌فرمایند:

«عقل سالم در بدن سالم است. ورزش همان طور که بدن را تربیت می‌کند و سالم می‌کند، عقل را هم سالم می‌کند و اگر عقل سالم شد، تهذیب نفس هم دنبال او باید باشد. شما همان طور که ورزش می‌کنید و اعصاب خودتان را قوی می‌کنید، و ان شاء اللّٰه برای مملکت و آتیه مملکت مفید واقع خواهید شد، لازم است که همه ابعاد وجودی خودتان را تحت تربیت ورزشی درآورید. این علی علیه السلام که در هر جا می‌رویم اسم او هست؛ پیش فقها وقتی می‌رویم فقه علی؛ پیش زاهدها وقتی که می‌رویم زهد علی؛ پیش صوفی‌ها وقتی که می‌رویم آنها هم می‌گویند تصوف علی؛ پیش ورزشکاران هم که می‌رویم آنها هم می‌گویند که علی و با اسم علی شروع می‌کنند. این علی همه چیز است. یعنی در همه ابعاد انسانیت درجه یک است. و لهذا هر طایفه‌ای خودشان را به او نزدیک می‌کنند. و خاصیت هر طبقه را هم دارد. خاصیت قدرت ورزشکارها را به طور وافی دارد. می‌گویند که حضرت این بازوی ایشان مثل اینکه آهن بوده است! و قدرت‌هایی هم در شمشیرزنی به کار می‌برده است که ضربت‌های علی را می‌گویند که «یکی بوده». از این طرف که می‌زده دو تا می‌کرده؛ از این طرف هم که می‌زده دو تا می‌کرده.

www.takbook.com

یکدفعه اگر به فرد می‌زد، دو نیم می‌کرد. اگر این طور هم می‌زد دو نیم می‌کرد. این علی همه چیز است؛ و همه چیز ماست؛ و ما همه باید تابع او باشیم.»[۱]

رهبر حکیم و فرزانه انقلاب «آیت الله خامنه‌ای» هم معتقدند:

«همه آحاد مردم، باید ورزش را جدّی بگیرند. همه باید برای سلامتی خودشان، ورزش را یک ضرورت و کار لازم به حساب آورند. جامعه ورزشکار، جامعه‌ی با نشاط و پرتلاش و زنده و کارآمد خواهد بود. عادت ورزش را به فرزندان خودتان هم منتقل کنید. کودکان و نوجوانان به خصوص جوانان را به ورزش کردن وادار کنید. حتّی افراد مسن و پیر هم باید ورزش کنند. هر کسی ورزش متناسب با حال خود ورزش، یک کار لازم و یک وظیفه است که برای نشاط و طراوت دائمی جامعه لازم است. امروز جامعه‌ی ما به این طراوت و این نشاط احتیاج دارد.»[۲]

فهرست منابع

۱. قرآن مجید.

۲. احمد بهشتی، *اسلام و بازی کودکان*، تهران، اداره کل تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش چاپ دوم، ۱۳٦۷.

۳. پیام *انقلاب*، شماره ۳۸۷، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

٤. حسن غفوری فرد و سید علی گرامیان، *ارزش و جایگاه ورزش در اسلام*، تهران، کمیته ملی المپیک جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳٦۹.

۱. سخنرانی امام خمینی در جمع اعضای تیم ملی و هیأت وزنه‌برداری تهران، در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع در مراسم افتتاحیه‌ی مانور فرهنگی، ورزشی جانبازان و معلولان کشور در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۳۷٦.

www.takbook.com

۵. سید فضل الله راوندی، *النوادر للراوندی*، قم، دار الکتاب، بی تا.
٦. شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی، مکارم *الأخلاق*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۰.
۷. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین، ١٤٠٤ ق.
۸. فرمایشات امام خمینی در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.
۹. فرمایشات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۳۷٦.
۱۰. جلال الدین محمد بلخی(مولوی)؛ مثنوی معنوی.

www.takbook.com

گفتار سوم

سخن حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

این گفتگو از سوی نشریه *حماسه جاویدان* در فرودین ۱۳۸٦ با سردار حاج حبیب لک‌زایی به عنوان رییس ستاد راهیان نور منطقه مقاومت سپاه استان سیستان و بلوچستان در خصوص اعزام به این اردوها انجام گرفته است.

فلسفه وجودی و تأثیرات اردوهای راهیان نور

ـ فلسفه وجودی و تاریخچه اردوهای راهیان نور را بیان فرمایید.

ـ بسم الله الرحمن الرحیم. از آنجایی که کشور ما دارای حکومت اسلامی و اندیشه و فرهنگ ضد استعماری می‌باشد، اردوهای راهیان نور گامی است بلند در شناسایی و بهره برداری از ذخیره ماندگار ملت ایران و رزمندگان هشت سال دفاع مقدس. به این بهانه هر ساله خیل عظیمی از دلدادگان و پویندگان راه ولایت و شهادت خود را به وادی مقدس و جای پای شهیدان می‌رسانند؛ تا ضمن آشنایی با آن مدرسه عشق و ایثار و بیعت مجدد با رهبر عزیزمان، از برنامه‌های اثرگذار روحی، فرهنگی و معنوی، فیض و بهره برده و ضمن تقویت روح ولایت پذیری، گام مثبتی در روحیه ظلم ستیزی و استکبار ستیزی مردم ما به وجود آید.

تاریخچه این اردوها بر می‌گردد به سال‌های آخر جنگ؛ اما صورت رسمی

www.takbook.com

از سال ۱۳۷۳ شروع شد و به خصوص پس از سفر مقام معظم رهبری در نوروز سال ۱۳۷٦ که معظم له با توجه به بحث تهاجم فرهنگی و ترفندهای دشمنان داخلی و خارجی با حضور خویش در منطقه شلمچه و مناطق عملیاتی باعث خیر و برکت شده و از آن تاریخ امت خداجوی ایران اسلامی با تأسی از امام و مرادشان هر ساله در ایام تعطیلات نوروز راهی مناطق عملیاتی می‌گردند و هر ساله به کیفیت و کمیت آن افزوده می‌شود.

ـ به نظر جنابعالی استقبال مردم خداجوی استان سیستان و بلوچستان از طرح راهیان نور و اعزام به مناطق عملیاتی هشت سال دفاع مقدس چگونه بوده است؟

ـ امت شهید پرور استان سیستان و بلوچستان با تأسی از امام شهیدان و در جهت بزرگداشت یاد و خاطره شهیدان هشت سال دفاع مقدس و با توجه به برنامه‌ریزی‌های این منطقه جهت حضور در سرزمین مقدس قدمگاه افلاکیان و معراج شهیدان، الحمدالله استقبال بسیار خوبی از این اردوها داشته و دارند. آن گونه که مستحضرید این اردوها با عنوان طرح «از طلوع فجر تا حماسه فتح» از دوازدهم بهمن ماه سال ۱۳۸۵ آغاز و تا سوم خرداد ماه ۱۳۸٦ ادامه خواهد داشت که اولین گروه اعزامی از استان، عزیزان بسیجی و سنگرسازان بی‌سنگر پایگاه شهید خیابانیان بسیج ادارات از مجتمع آموزشی شهید خیابانیان سازمان جهاد سازندگی استان بوده و سپس اقشار دیگر همچون دانشجویی، بسیج محلات، خواهران، دانش آموزی و... استمرار داشته و دارد.

ـ نیروهایی که اعزام شده‌اند همه از افراد بسیج هستند یا برای عموم مردم آزاد بوده است؟

www.takbook.com

ـ اکثریت افراد شرکت کننده در اردوها را عزیزان بسیجی تشکیل می‌دهند؛ به شکلی که قریب به نود و هشت درصد بسیجی‌اند. شرکت در اردوی راهیان نور برای عموم امت حزب الله و همیشه در صحنه سیستان و بلوچستان مانعی ندارد و تا کنون دو درصد افراد غیر بسیجی نیز به اردوی راهیان نور اعزام گردیده‌اند. این منطقه آمادگی کامل جهت اعزام همه اقشار و صنوف مردم را جهت اعزام به اردوی بازید از مناطق جنگی را دارد.

ـ برای بازدید از مناطق جنگی سقف مشخصی داشته‌اید یا اینکه هیچ گونه محدودیتی نداشته و هر تعدادی که ثبت نام می‌کردند اعزام می‌شدند؟

ـ سقف مشخص ابلاغی از طریق نیروی مقاومت بسیج به استعداد ۲۰۰۰ نفر است که این سقف محقق گردیده و کماکان روند اعزام اردو با توجه به توانمندی و ظرفیت اردوگاه‌ها ادامه دارد. بحمدالله امسال اردوی راهیان نور نسبت به سنوات گذشته از لحاظ کمی و کیفی از وضعیت مناسب‌تری برخودار بوده است.

ـ اثرات مثبت این گونه اردوها از نظر شما چیست؟

ـ اردوی راهیان نور گامی است بلند، در شناسایی و بهره برداری از ذخیره ماندگار ملت ایران؛ یعنی فرهنگ ایثار و شهادت. هر سال خیل عظیم دلدادگان ولایت را به جای پای شهیدان و عرصه‌های این رویارویی نابرابر می‌رساند و دیدگان نسل جوان و نیز بازماندگان آن حماسه عظیم را به آثار بر جای مانده و از آن دوران حماسه و عشق و ایثار، روشن می‌سازد. این اردوها از برنامه‌های اثر گذار برای الهام‌گیری از رشادت‌ها و شجاعت‌ها و ایثارگری‌های شهیدان و رزمندگان هشت سال دفاع مقدس و مقابله با

www.takbook.com

شبیخون فرهنگی بیگانگان و تحکیم‌دهنده پیوند ارزشی و فرهنگی نسل جوانان دوران دفاع مقدس با نسل جوان امروز (گفتگوی نسل‌ها) و تبیین کننده عزت، عظمت و اقتدار ملت ایران در برابر استکبار جهانی و سرکردگی آمریکای جنایتکار و سرسپردگان منطقه‌ای آن‌هاست. ضمن اینکه با رفع شبهات و ابهامات احتمالی شرایط نبرد در مقاطع زمانی مختلف، اثبات پیروزی قطعی رزمندگان اسلام را بیان می‌نماید.

ـ راههای آشنایی نسل سوم انقلاب با فرهنگ بسیج، ایثار و شهادت به نظر جناب عالی کدامند و آیا اقدامات فعلی را کافی می‌دانید؟

ـ سؤال شما دارای دو شق قسمت است: اول راههای آشنایی نسل سوم انقلاب با فرهنگ بسیج و شهادت، که به نظر بنده مهم‌ترین و اثرگذارترین راه برگزاری، همین اردوهای راهیان نور می‌باشد.

در پاسخ به قسمت دوم هم به نظر من برگزاری اردوی راهیان نور، برگزاری جلسات یاد و خاطره شهدای جنگ تحمیلی، برپایی یادواره شهدای اقشار مختلف اعم از دانشجو، طلبه، دانش آموز، محلات برای طیف مربوطه، بازگو نمودن معنویت و عبودیت خاص رزمندگان در دوران دفاع مقدس، بازگو نمودن خاطرات رزمندگان توسط همرزمان شهدا در مجالس و محافل، توجه به نشریات متناسب با این موضوعات، دیدار با خانواده شهدا و الهام‌گیری از راه و رسم شهدا، توجه ویژه و جدی به فرهنگ جهاد و شهادت در اسلام، ساخت فیلم‌های مستند و جنگی دوران دفاع مقدس، فعال شدن بیش از پیش ارگان‌های فرهنگی و سیاسی و دید مثبت مسؤلین در این راستا و حمایت لازم از این گونه طرح‌ها که با دفاع و امنیت ملی کشور ما رابطه مستقیم دارد؛ همه و همه در آشنایی نسل سوم انقلاب با فرهنگ بسیج، ایثار و شهادت مؤثر است.

www.takbook.com

ـ به نظر شما با انجام کارهای صورت گرفته تاکنون، آیا نسل جوان و سوم انقلاب توانسته با دوران هشت سال دفاع مقدس و روحیه ایثار و شهادت طلبی ارتباط برقرار نمایید؟

ـ الحمدالله با استعانت خدای متعال و تأکیدات و هدایت‌های خردمندانه مقام معظم رهبری اقدامات بسیار خوب و سازنده‌ای توسط دستگاه‌های فرهنگی صورت گرفته است. بله! اثرات فراوانی در این راستا داشته است ولی بایستی گفت هنوز این اقدامات کافی نیست و توجه بیشتر مسؤلین و مردم را می‌طلبد.

ـ با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

www.takbook.com

سخنرانی سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در اردوی رزمی ـ فرهنگی شایستگی‌های پاسداری که خرداد ماه ۱۳۹۰ ایراد شده است.

از امامت موجود موعود(عج) تا ولایت فقیه

بسم الله الرحمن الرحیم.

برای سلامتی امام امت، قلب ملت، عامل وحدت، رهبر رأفت، امام خامنه‌ای صلوات ختم کنید.

شادی ارواح طیبه شهدا و امام شهدا هم صلوات ختم کنید.

توانا بود هر که دانا بود　　زدانش دل پیر برنا بود

خدمت همکاران عزیز و بزرگوار عرض سلام و ادب و احترام و خسته نباشید دارم.

از همان دیروز که شما در این اردوی رزمی ـ فرهنگی شایستگی‌های پاسداری، شرکت کردید قطعاً به دنبال همین مطلب بودید؛ چرا که:

توانا بود هر که دانا بود　　زدانش دل پیر برنا بود

همان نکته‌ای که در کتاب کلاس اول دبستان نوشته شده بود و آن موقع که

www.takbook.com

ما مدرسه رفتیم به ما یاد دادند. ان شاء الله که خوب استفاده کرده باشید. ماه رجب را به نوبه خودم تبریک عرض می‌کنم.

بصیرت و استقامت

حضرت علی علیه السلام از ولادت تا شهادت دو خصوصیت داشت که اگر جامعه بشری این دو خصوصیت را می‌داشت، مشکلاتی که امروز داریم را نمی‌داشت: یک خصوصیت، بصیرت است، بینش است؛ بینش سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و دینی. خصوصیت دوم استقامت است.

مسأله بصیرت و بینش همراه با معنویت، نکته‌ای بسیار مهم و اساسی است؛ چرا که جریان‌های پیچیده‌ای که امروز هم در کشور ما و هم در دنیا وجود دارد، در صورتی می‌شود تشخیص داد که کدام جریان حق و کدام جریان باطل است که بصیرت وجود داشته باشد. اگر خدای نکرده بصیرت وجود نداشته باشد این همه جریان را نمی‌شود تشخیص داد که کدام حق است و کدام باطل؛ این مهم فقط با بینش و بصیرت امکان‌پذیر است.

حالا چه ضرورتی دارد که جریان‌های حق، جریان‌های انحرافی و جریان‌های باطل را از هم تشخیص دهیم؟ جهتش این است که باید جریان حق را تشخیص داد و از حق حمایت کرد. اگر بصیرت نباشد امکان تشخیص حق نیست. آیا فقط کافی است که حق را تشخیص بدهیم؟ نه! وقتی تشخیص دادیم حق چیست، بایستی در راه حق استقامت بکنیم و از حق حمایت کنیم. در مسیر حمایت از حق ممکن است که همه چیز را هم بدهیم، مهم‌ترین چیزی که انسان دارد، جانش هست، آن را هم بدهد؛ این معنای استقامت است.

www.takbook.com

فرهنگ ابدان و فرهنگ ادیان

استقامت در صورتی امکان دارد که معنویت باشد. انسان دو بعد دارد یکی بعد مادی است یا به قول معروف، فرهنگ ابدان است و یکی بعد معنوی یا فرهنگ ادیان است. در بحث ابدان مسأله جسم انسان مورد نظر است. خوب انسان هم سلامتی دارد هم مریضی دارد؛ هم جسم و بدن انسان و هم روح انساندچار بیماری یا دارای سلامتی است.

معمولاً امروزه نسبت به گذشته تأکیدات بیشتری را داریم که اگر بدن انسان سالم باشد، باید ورزش بکنیم؛ اگر جسم انسان مریض باشد باید به طبیب و پزشک مراجعه بکنیم. ورزش به عنوان فرهنگ ابدان نام برده می‌شود. این بعد مادی انسان هست.

اما از نظر روحی اگر انسان مریض شد که از آن به عنوان فرهنگ ادیان نام برده می‌شود بایستی به عالِم مراجعه بکند. انبیای الهی و ائمه و معصومین مسؤولیت سلامت روحی انسان‌ها را داشتند. امروز در جامعه اسلامی ما مسؤولیت هدایت ما انسان‌های مسلمان ما به عنوان پاسداران انقلاب اسلامی وظیفه ولی فقیه و رهبری است که در رأس همه علمای اسلام و همه اسلام‌شناسان قرار دارد.

معرفت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

همه ما معتقدیم که امام زمان (عج) موجود است. در مقابل کسانی که ممکن است بگویند ایشان موجود نیست، ما می‌گوییم موجود است. از نظر معنوی در خصوص آقا امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ آنچه مهم است معرفت به امام زمان است. کسی که معرفت به امام زمان داشته باشد محبت

www.takbook.com

به امام زمان دارد و کسی که محبت به امام زمان دارد از امام زمان اطاعت می‌کند و کسی که مطیع امام زمان است، قطعاً مطیع ولایت فقیه و رهبری است و امکان ندارد مطیع ولایت فقیه نباشد. پس بایستی ما به این نکته توجه کنیم که انسان هم از نظر بدنی و جسمی باید به سلامتی‌اش توجه داشته باشد و هم به بعد معنوی و روحی؛ در بعد جسمی معلوم است و از نظر معنوی هم معلوم هست.

در اردوی رزمی ـ فرهنگی رجبیون، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به دنبال این است که خودمان را محاسبه کنیم، قبل از اینکه دیگران ما را محاسبه کنند؛ خودمان را ارزیابی کنیم قبل از آنکه دیگران ما را ارزیابی کنند.

یک انسان در صورتی می‌تواند به معنای واقعی خودش را ارزیابی کند که وظیفه‌اش را بداند؛ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ برای چه آمده‌ام؟ این که می‌گویند خود ارزیابی، این که خودمان را محاسبه کنیم، چرا؟ برای اینکه ببینیم در مسیر الهی حرکت کردیم یا نه.

انواع انسان‌ها

معمولاً انسان‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند: یک عده انسانهایی هستند که نه به ساختن آینده اعتقاد دارند نه سهمی برای خودشان قائل هستند؛ منزوی هستند.

یک گروه از انسان‌ها انسانهایی هستند که به ساختن آینده اعتقاد دارند ولی برای آن ساختن آینده نقشی برای خودشان قائل نیستند.

یک عده انسان‌ها هستند که هم به ساختن آینده اعتقاد دارند و هم بر خودشان نقش قائلند. این انسان‌ها مثل حضرت امام(ره) هستند؛ مثل شهید مطهری هستند؛ مثل شهدا هستند؛ که هم در خودشان به ساختن آینده اعتقاد داشتند و هم در مسیر الهی دیگران را با خودشان همراه کردند.

www.takbook.com

ما در اردوی شایستگی‌های پاسداری به دنبال این هستیم که اعتقاداتمان را تقویت کنیم؛ به توحید، نبوت و معاد و حتی امامت و اصول و فروع دین توجه بیشتری بکنیم و به نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی، تبری و همه این‌ها و انجام فروع دین به شکل واقعی و مطلوب برای رضای خدا عمل کنیم.

یادی از گذشته

آن اوائل پاسداری ما مسائل و اهرم‌های کنترلی که الآن وجود دارد نبود. برادر عزیز و بزرگوارم «جناب سرهنگ فقیهی» و خود «جناب سرهنگ خمر» می‌دانند. ما در مجموعه سپاه زابل ۲۰ الی ۳۰ نفر بیشتر نبودیم؛ شاید ۱۲ شبانه روز می‌ماندیم و تنها یک شب به مرخصی می‌رفتیم. از ٦ بعد از ظهر تا ٦ صبح!

اما آن موقع خیلی معنویت بود. در مسیر الهی حرکت می‌کردیم. بعضی از تجملات نبود. بعضی از بی‌صداقتی‌ها نبود. بعضی از مشکلاتی که برخی دارند نبود. لذا آنچه افراد برای خودشان نمی‌پسندیدند برای دیگران هم نمی‌پسندیدند.

تعجب نکنید اگر بگویم که یک وقت اگر می‌خواستند حقوق بدهند یک مقدار پول خورد می‌ریختند تو یک سینی، هر کس به اندازه نیازش برمی‌داشت؛ یکی ۵ تومان برمی‌داشت، یکی دو تومان برمی‌داشت، یکی نمی‌دانم ده تومان؛ بیشتر یا کمتر از روی سینی برمی‌داشت، خیلی نمی‌شد!

شهادت هدف نیست

حالا سپاه با این دوره شایستگی‌های پاسداری می‌خواهد به این سمت

www.takbook.com

حرکت کند. برای اینکه هم در مسیر الهی حرکت بکنیم و هم عاقبت به خیر بشویم. تعریف می‌کنند و می‌گویند فرهنگ پاسداری یا خود پاسدار در انقلاب اسلامی کلمه‌ای است که حکایت از ایثار، شهامت، شجاعت، تقوا، اخلاص، از خود گذشتگی و نهایتاً شهادت فی سبیل الله دارد؛ البته شهادت هدف نیست، آنچه هدف است، حفظ اسلام است، حفظ انقلاب اسلامی و اجرای دستورات ولی فقیه هست اما در این راستا اگر لازم شد خون هم داده شود خوب ایرادی ندارد.

محاسبه

برادران عزیز! دوستان دو سال زحمت کشیدند و یک دفتر خود ارزیابی تدوین کردند که هدفش این هست که ما برگردیم اگر اشکالاتی داریم با مطالعه آن دفترچه، با نمره دادن ماهی یکبار سه ماهی یکبار شش ماهی یکبار هر موقع که خود صلاح می‌دانیم بین خودمان و خدایمان خلوت کنیم. ما که می‌فهمیم نیت ما چطوری هست؛ خودمان می‌فهمیم چقدر کار خوب کردیم یا نکردیم؛ به خودمان نمره بدهیم؛ باز دوباره ببینیم رفتیم در مسیر الهی یا نه. بین خودمان و خدایمان خلوت کنیم و فکر کنیم ببینیم در مسیر الهی هستیم یا نه؟ اگر هستیم خیلی خوب هست. اگر اخلاقمان خوب هست، اگر رفتارمان خوب است، اگر کردارمان خوب است، اگر عملمان خوب است، اگر تقوا داریم، اگر اخلاص داریم، همه این‌ها را داریم، خوب خیلی خوب است؛ دیگر مشکلی نداریم؛ باید حفظش کنیم. اگر نداریم یا ضعیف هست اینها را تبدیل کنیم.

لذا این اردو و این مسائل و این مطالب به دنبال این قضیه است. ان شاء الله خوب بهره برده باشیم. خودمان را محاسبه کنیم، خودمان را نمره بدهیم،

www.takbook.com

مسیر را درست‌تر تشخیص بدهیم، بهتر حرکت کنیم، معنویت، صداقت، عملکرد مثبت افزایش پیدا بکند، بصیرتمان و معنویتمان افزایش پیدا بکند.
باید به گونه‌ای باشیم که خداوند متعال راضی باشد و ائمه معصومین راضی باشند؛ و سرباز ولایت و سرباز امام زمان باشیم. کسی که سرباز امام زمان باشد قطعاً سرباز ولی فقیه هم هست، امکان ندارد نباشد. لذا به دنبال این هستیم در رسته سپاه، نمایندگی ولی فقیه، حفاظت اطلاعات، همه و همه دست به دست هم دهیم وبرای این اهداف برنامه ریزی کنیم.
از دیروز این اردو تشکیل شد و دقایق دیگری هم خاتمه پیدا می‌کند. چکیده و جمع بندی قضیه باید این باشد که ما خودمان را محاسبه بکنیم که اگر اشکال داریم بر طرف کنیم؛ در مسیر الهی حرکت بکنیم؛ نان حلال ببریم برای زن و بچه‌مان و برای خودمان؛ دستورات خدا را عمل کنیم؛ وظیفه‌شناس باشیم؛ و به وظیفه‌مان عمل کنیم.

مراقبه

اگر مراقب خودمان باشیم کارهای دیگر همه درست می‌شود؛ همه درست می‌شود. تلاش کنیم عاقبت به خیر باشیم، بقیه خودشان درست می‌شود؛ واقعاً درست می‌شود.

تقدیر و تشکر

من از همه شرکت کنندگان در این اردو تشکر می‌کنم. از مسئول محترم نمایندگی ولی فقیه «حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا علوی» و همکارانشان تشکر می‌کنم. از فرماندهی محترم سپاه سلمان «سردار جاهد»، برادر عزیزمان جناب سرهنگ خمر، معاون محترم هماهنگ کننده، همه

www.takbook.com

معاونین و تک تک شما عزیزان تقدیر و تشکر می‌کنم. از مربیان عزیز که دیروز آمدند، امروز حضور پیدا کردند، تلاش کردند که مسائل و مطالبی را که قابل استفاده هست برای شما انتقال دهند و مطرح کنند تشکر می‌کنم. برادران عزیزمان در گردان پشتیبانی قرارگاه در آماد، در بهداری، همه کسانی که اینجا حضور داشتند و حضور نداشتند و چه به صورت آشکار چه به صورت پنهان کمک کردند تا این برنامه اجرا بشود از تک تک شما عزیزان که حضور پیدا کردید تقدیر و تشکر می‌کنم.

خدایاچنان کن سرانجام کار　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

www.takbook.com

گزارشی از سخنرانی سردار شهید حبیب لک‌زایی در مراسم افتتاحیه اولین دوره آموزشی ضمن خدمت فرهنگیان در ششم آذرماه ۱۳۸۹.

منتظران امام زمان باید جهانی فکر کنند

به کوشش:
روابط عمومی بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
استان سیستان و بلوچستان

به گزارش روابط عمومی بنیاد فرهنگی حضرت مهدی (عج) استان سیستان و بلوچستان، «حبیب لک‌زایی»، مدیر عامل بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) استان، در مراسم افتتاحیه اولین دوره آموزشی ضمن خدمت فرهنگیان با عنوان «حکومت مهدی (عج) و وظایف منتظران» که ششم آذرماه ۱۳۸۹در سالن اجتماعات کانون فرهنگی تربیتی آزادگان زاهدان برگزار شد، وظایف منتظران ظهور را در زمان غیبت برشمرد و اظهار داشت: منتظران هر کدام یک وظیفه فردی و یک وظیفه اجتماعی دارند و در هر مقطعی از زمان وظایفشان متفاوت است.

www.takbook.com

ما منتظران ظهور قطعاً در کشور و استان سیستان و بلوچستان وظیفه خاص خود را داریم. منتظران مهدی(عج) باید به وظایفشان آشنا شوند؛ چرا که مشخص نیست ظهور کی اتفاق بیفتد و هر لحظه ممکن است که آن حضرت ظهور نمایند.

مدیر عامل بنیاد مهدویت استان سیستان و بلوچستان با تأکید بر اینکه منتظران امام زمان (ع) باید جهانی فکر کنند، بیان داشت: زمانی که آن حضرت ظهور کنند حکومت جهانی تشکیل می‌دهند و ما باید خود را برای یاری ایشان آماده کنیم.

وی همچنین با تشریح استراتژی نظام اسلامی در رابطه با حکومت جهانی حضرت مهدی(عج) گفت: الحمدلله با تلاش امام امت(ره) و یاوران او نظام اسلامی شکل گرفت و قریب به ۳۲ سال است که از آن می‌گذرد و باید تا تشکیل حکومت جهانی اسلام حفظ شود.

حبیب لک‌زایی همچنین با تأکید بر تلاش برای ایجاد آمادگی برای ظهور و مسأله اتحاد و انسجام ملت‌های مسلمان تصریح کرد: اگر همه امت اسلامی متحد شوند و انسجام داشته باشند در نهایت ظهور شکل می‌گیرد و حکومت جهانی تشکیل خواهد شد.

مدیر عامل بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) استان سیستان و بلوچستان در پایان خاطر نشان کرد: باید آمادگی برای ظهور به وجود بیاید و تقویت شود. این امر با یک شناخت علمی و با معرفت از امام زمان (عج)، افزایش بصیرت، آگاهی از وظایف منتظران و چگونگی تشکیل حکومت جهانی امکان پذیر می‌باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار چهارم

برگی از کارنامه حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

این گزارش از نیمه دوم سال ۱۳۸۹ تا شهریور ۱۳۹۱ می‌باشد که توسط مدیر عامل بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی، به صورت کلیپ و به سفارش معاونت روابط عمومی و تبلیغات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) استان سیستان و بلوچستان، ارائه شده است.

گزیده‌ای از فعالیت‌ها و اقدامات در بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) استان سیستان و بلوچستان[1]

ـ برای ترویج فرهنگ مهدویت در بنیاد استان ۸ معاونت و یک بخش مستقل سازماندهی شد. این معاونت‌ها عبارتند از:

۱. معاونت اجرایی

۲. معاونت دانشجویی

۳. معاونت آموزش

٤. معاونت فرهنگی

۱. سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی از سال ۱۳۸۹ تا زمان شهادت مدیر عامل بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) استان سیستان و بلوچستان بود.

www.takbook.com

۵. معاونت اداری ـ پشتیبانی

۶. معاونت خواهران

۷. معاونت پژوهش

۸. معاونت مساجد و محلات

۹. روابط عمومی، تبلیغات و کتابخانه تخصصی

موفق شدیم در طول سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ چهارده دفتر بنیاد را در چهارده شهرستان استان افتتاح کنیم.

در بعد آموزش؛ موفق شدیم که سه دوره آموزش تربیت مربی برگزار کنیم که هر دوره حدوداً شش ماه طول کشید؛ دوره اول مخصوص خواهران، دوره دوم مخصوص برادران و دوره سوم به صورت مشترک برای خانم‌ها و آقایان بود که در مجموع ۱۵۰ نفر در این دوره‌ها جهت اخذ گواهی تربیت مربی حضور پیدا کردند. گفتنی است مربیان این دوره‌ها از مرکز تخصصی مهدویت قم دعوت شده بودند تا آموزش‌های لازم را ارائه کنند.

موفق شدیم با هماهنگی مدیران سازمان‌ها، نهادها و ادارات در سطح استان، جلساتی آموزشی را که در مجموع به بیست ساعت رسید با عنوان «مباحث مقدماتی حکومت جهانی حضرت مهدی و وظایف منتظران» برای بیست هزار نفر از کارمندان دولت ارائه کنیم و در پایان برای آن‌ها گواهینامه آموزش هم صادر کنیم.

برای کسانی که آموزش مقدماتی را طی کردند، آموزش تخصصی را برگزار کردیم که تا کنون ۳۵۰ نفر در سطح استان آموزش تخصصی مهدویت را فرا گرفته‌اند.

برای دانشجویان عزیز، طلاب و اقشار مختلف، اردوهای ده روزه آموزشی برگزار کردیم که در این اردوهای آموزشی حدوداً ۳۰۰ نفر شرکت کردند.

www.takbook.com

آموزش غیر حضوری هم برای کسانی که برایشان میسر نبوده که در کلاس حاضر شوند برگزار شد که تا امروز درسطح استان ده هزار نفر در آموزش غیر حضوری شرکت کرده‌اند.

همایش منجی موجود در سال ۱۳۹۰ در حوزه علمیه زاهدان برگزار شد.

همایش ملی مهدویت در اوایل سال ۱۳۹۱ به مدت دو روز در دانشگاه سیستان و بلوچستان برگزار شد.

همایش آسیب‌شناسی مهدویت در اوایل سال ۱۳۹۱ در شهرستان سراوان برگزار شد.

همچنین همایش‌های متعدد مهدوی با موضوعات مختلف در سطح استان برگزار شد که حدود شش هزار نفر از اقشار مختلف مردم استان سیستان و بلوچستان در این همایش‌ها حضور داشتند.

موفق شدیم در مرکز و بعضی از شهرستانهای استان، سلسله مباحث «حیات طیبه» را ویژه بانوان برگزار کنیم.

موفق شدیم سخنرانی‌هایی با موضوع مهدویت به صورت تخصصی و کارگاه‌های آموزشی را در استان برگزار کنیم که در مجموع، افرادی که در این برنامه‌ها حضور داشته‌اند بیش از ده هزار نفر می‌باشند.

جلساتی پیرامون شعر انتظار در سطح استان برگزار شد.

راهپیمایی انتظار به شکل خانوادگی با حضور بیش از پنجاه هزار نفر در دو، سه نوبت برگزار شد.

ما موفق شدیم بیش از هزار عنوان کتاب و در مجموع بیش از پنجاه هزار جلد در سطح استان در این مدت توزیع کنیم. کتاب‌ها برای سنین مختلف و اقشار متفاوت بوده است.

کتاب مهدویت در صحاح ستّه که به بحث امام موعود(عج) از دیدگاه

www.takbook.com

دانشمندان اهل سنت می‌پردازد در شمارگان یکصدوپنجاه هزار جلد در سطح استان توزیع شد.

اجرای مسابقات کتاب‌خوانی هم داشتیم که در مجموع در سطح استان بیش از سی و پنج هزار نفر در آن شرکت کردند و به برندگان به نسبتی که امکان داشته و به شیوه‌ای که امکان داشته جوایزی تقدیم شد.

موفق شدیم که دو کتاب هم منتشر کنیم. یک اثر، کتاب *خورشید پنهان* تألیف «حجت الاسلام و المسلمین شهید نعمت الله پیغان» است که وظایف منتظران را برشمرده است. یک کتاب هم *خلاصه مقالات کنگره ملی مهدویت* است. در مجموع پانزده هزار جلد از این دو عنوان کتاب چاپ و توزیع شده و الان هم در حال توزیع است. یک کتاب هم اقدامات اولیه‌اش انجام شده و در دست چاپ است و آن هم مقالاتی است که در کنگره مهدویت به دبیرخانه ارسال شده و بررسی‌های لازم انجام شد و به تأیید هیئت داوران رسیده و در حال چاپ است.

توانستیم در این مدت ارتباط خوبی با دانشگاه‌های سطح استان برقرار کنیم. به عبارت دیگر معاونت دانشجویی ارتباط مناسب و خوبی را با کانون‌های مهدویت دانشگاه‌ها برقرار کرد و این نکته بسیار مهمی است که بتوانیم از نظر تخصصی کانونهای مهدویت دانشگاه‌ها را تقویت کنیم و در اجرای آموزش‌ها به این کانون‌ها کمک کنیم.

آموزش برای مربیان مهد کودک‌ها در مرکز استان برگزار شد که این هم از اقدامات خوبی بود تا بحث مهدویت مخصوصاً برای کودکان هم مطرح بشود و الان هم در حال انجام است.

با خیلی از نهادها و سازمان‌های فرهنگی جلسات مختلفی برگزار شد و با بعضی از آن‌ها تفاهم‌نامه امضا شد تا با همکاری هم بتوانیم ترویج فرهنگ

www.takbook.com

مهدویت را در استان داشته باشیم.

این‌ها بخشی از برنامه‌های محوری بود که بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ در سطح استان انجام داده است، البته برنامه‌های مقطعی کوتاه مدت و برنامه‌های دیگری هم انجام شده که مجال پرداختن به آن‌ها به صورت ریز نیست.

www.takbook.com

گزیده‌ای از فعالیت‌ها و اقدامات در مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا استان سیستان و بلوچستان [۱]

تأسیس: در سال ۱۳۸۲.

ارائه خدمات درمانی و غیر درمانی به چهار هزار هشتصد و هشتاد و پنج نفر؛ از سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۸۷.

ارائه خدمات درمانی و غیر درمانی به سه هزار و پانصد و هفتاد و سه نفر؛ در سال ۱۳۸۸.

ارائه خدمات درمانی و غیر درمانی به شش هزار و نهصد و هشتاد و سه نفر؛ در سال ۱۳۸۹.

ارائه خدمات درمانی و غیر درمانی به دو هزار و صد و چهل و شش نفر در سال ۱۳۹۰.

ارائه خدمات درمانی و غیر درمانی به هزار و ششصد و شصت و هفت

۱. سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی از سال ۱۳۸۸ ریاست هیئت مدیره مؤسسه خیریه امدادگران عاشورای استان سیستان و بلوچستان را بر عهده داشت.

www.takbook.com

نفر؛ ۱۳۹۱.

به این ترتیب در مجموع به نوزده هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر خدمات درمانی و غیردرمانی به مبلغ شش میلیارد و هفتصد و شصت و سه میلیون و سیصد هزار ریال ارائه شده است که مبلغ یک میلیون و نهصد و هفتاد و هفت هزار ریال آن به سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۸۷ اختصاص دارد.

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل دوم

گرامی‌داشت حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار اول

سخن محبان حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

«آیت الله العظمی علوی گرگانی» از مراجع عظام تقلید در دیدار با «حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک زایی» با ذکر خاطراتی از شهید احمد کاظمی و شهید حبیب لک‌زایی درباره مقام شهید و شهادت سخن گفتند. آنچه در پی می‌آید متن سخنان ایشان است که درشامگاه ۱۹ فروردین ۱۳۹۲ و در آستانه سالروز شهادت حضرت صدیقه طاهره(س) ایراد گردید.

به خانواده شهید لک‌زایی تبریک می‌گویم

بسم الله الرحمن الرحیم

ما درباره شهید چه می توانیم بگوییم؟ آخرین مرحله وجود هر کسی جان اوست و وقتی جانش را در راه خدا بدهد دیگر همه چیز دارد. علت اینکه مقام شهید اینقدر بالاست برای همین است؛ زیرا آنهایی که شهادت نصیبشان می‌شود در واقع خدا آنها را قبول می کند و بینهم و بین الله مقبول درگاه خداوند شده اند. لذا به آنها نمی شود گفت مرده اند؛ حقیقتا زنده اند؛ و می‌فرماید: "وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ ـ (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه

www.takbook.com

آنان زنده‌اند"[۱]. کانه خداوند جان اینها را به رسم امانت و رهن گرفته است و عند ربهم یرزقون هستند.

واقعیت این است که مقام شهید بسیار بالاست و ما عاجز هستیم که مقام شهید را بیان کنیم. این امر از چیزهایی هست که یدرک ولایوصف؛ ما به چشممان می‌بینیم که جان ندارند ولی این مقام را نمی توانیم وصف کنیم. خوشا به حال کسانی که شربت شهادت را نوشیدند و به این مقام رسیده اند.

«شهید کاظمی» یک هفته قبل از شهادتش به دیدار من آمد و گفت: "حاج اقا شما را به جدتان قسم می‌دهم دعا کنید من شهید شوم".گفتم: "چرا؟ شما اگر باشید بهتر است". گفت: "آرزوی من شهادت است". برای من خیلی تعجب برانگیز بود که این بزرگوار از ته دل این امر را می‌خواست.

شهید حبیب لک‌زایی هم به دیدار من آمده بودند. من در مجلس شهدای تاسوکی شرکت کرده بودم و ایشان پیش من آمدند و از شرکتم در آن مجلس تشکر کردند. من آرزومند بودم «حاج آقای نجف لک‌زایی» را هم از نزدیک ببینم و الان با دیدن چهره شما، آن شهید به یادم آمد. ما به شما داشتن چنین برادری را تبریک می‌گوییم.

---

۱. سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید سخنرانی «آیت الله عباسعلی سلیمانی» نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان است. این سخنرانی در مراسم معرفی دفتر اول کتاب حبیب *دلها* در سالن اشراق اداره کل ارشاد و فرهنگ اسلامی استان سیستان و بلوچستان در زاهدان، در تاریخ ۱ آذر ۱۳۹۱ ایراد شد.

ایجاد جریان کوثر؛ هدف رونمایی

بسم الله الرحمن الرحیم.

الحمد لله و الصلوه و السلام علی رسول الله و علی آله آل الله.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً، وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً؛ ما خبرشان را بر تو درست حکایت می‌کنیم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم، هنگامی که [در مقابل پادشاه ظالم] برخاستند و گفتند پروردگار ما ربّ آسمان‌ها و زمین است...»[1]

۱. سوره یوسف، آیه ۳۱ و ٤۱.

www.takbook.com

تقدیر و تشکر

از همه شما بزرگواران و حضار صمیمانه تشکر می‌کنم و از برادر فاضل و ارزشمندمان «حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج آقای دانشی» که میزبانی این برنامه را عهده دار شدند، صمیمانه سپاس‌گزاریم.

از برادر فاضل و ارزشمندمان «حجت الاسلام آقای رضا لک‌زایی» که بخشی از مسؤولیت ما را هم عهده‌دار شدند و شیوه ورود و خروج، در به تصویر کشاندن فرازهایی از زندگی این عزیز را بازگو کردند، صمیمانه سپاس‌گذاری می‌کنم.

حضرت آقای دانشی در بازگو کردن بیوگرافی خانواده و شخص سردار رشید اسلام مطالبی فرمودند که جای تقدیر دارد و برادرمان که با سرود ستودنی‌اش تحولی در جلسه به وجود آوردند و منطقه را با فکه و شلمچه و امروز را با دیروز عاشورا و کربلا و فضای منطقه را با جبهه و جنگ پیوند دادند هم صمیمانه سپاس‌گزاریم.

از مجری قدر و قویمان که در هر لحظه‌ای توانمندی خودش را در اداره مجلس به نمایش گذاشتند هم صمیمانه تشکر می‌کنیم.

نسبت انسان و سنت

بشر به حکم فطرت، سنّت‌دوست است و هم نسبت به گذشته تاریخش و هم نسبت به آینده تاریخش پیوند دارد. آدمی، از بریدگی نسبت به گذشته و بی‌ریشه شدن و بی‌پایه شدن رنج می‌برد و از بریدگی به آینده و گم شدن و محو شدن در سینه زمان ناراحت و نگران است. هم می‌خواهد پیوندی به گذشته داشته باشد و هم می‌خواهد پیوندی به آینده پیدا کند؛ این جزء

www.takbook.com

طبیعت آدمی است. شما اگر این حقیقت را از آدمی جدا کنید، چیزی مهم برای آدم نمی‌ماند. اساساً شخصیت انسان، ملیت انسان، هویت انسان، شجره انسانیت انسان، به هم بستگی دارد، که آدمی بتواند به نوعی زندگی کند که از گذشته بریده نباشد و نسبت به آینده هم بیگانه نباشد.

پلی به گذشته

این تفکر در اسلام بسیار برجسته است. نقل سرگذشت‌های اقوام و ملل پیشین دقیقاً در همین راستاست. چرا قرآن کریم داستان یاران غار را بسیار برجسته بازگو می‌کند و سوره کهف را به نام سوره یاران غار، رونمایی می‌کند؟ چرا قرآن کریم زندگی پیامبران قبلی را برای بشریت امروز و امروز به بعد، مطرح می‌کند و سور فراوانی را به نام آن‌ها نامگذاری می‌کند؟ سوره لوط، سوره یونس، سوره یوسف، سوره ابراهیم و سوره محمد علیهم السلام. تبیین این قضیه از منطق قرآن محدود به جنس مذکر نیست، انسان و انسانیت و جوهره بشریت، ملاک این حقیقت است. بر این اساس ممکن است سوره‌ای به نام «مریم» بانویی از بانوان تاریخ، رونمایی شود.

اما امروز

این یک جلسه عادی نیست که امروز در سالن اجتماعات فرهنگ و ارشاد اسلامی، آن هم تقریباً در فرصتی این چنین ـ و نه در فرصت با نشاط صبح ـ که هر کس در صدد مدیریت فرصت پایانی وقت اداری استشکل پیدا کرده است. بلکه جلسه مهمی است زیرا ما در رونمایی یک سند در تبیین و به تصویر کشیدن چهره یک صاحب چهره منطقه‌مان هستیم؛ این یک اصل اسلامی و قرآنی و بهتر بگویم، یک اصل انسانی و بشری است.

www.takbook.com

جناب آقای دانشی فرمود که در مسکو برای پر کردن فرصت‌های مفید مهمان‌ها کجا را مد نظر قرار می‌دهند. فقط هم در ایران نیست که دانه درشت‌های نظام اگر وارد یک شهر بشوند، اولین نقطه‌ای که الزاماً باید به عتبه بوسی بروند مزار شهداست؛ بلکه این در تمام کشورها و در تمام مرام‌ها ـ حتی مرام کمونیستی ـ وجود دارد.

ایجاد موزه‌ها، جمع‌آوری آثار گذشته‌ها، نگهداری نشانه‌های دور تاریخ بشریت یعنی بیان هویت.

امروز که به برکت انقلاب اسلامی دست بیگانگان از آثار گرانقدر تاریخی این سرزمین کوتاه شده است و خواسته‌ایم هویت ملی و تاریخی‌مان به غارت نرود، شاهد به هم ریختگی و پاشیدگی آثار گران سنگ شهر سوخته، دهانه غلامان، کوه خواجه و صدها نقطه هویت بخش یک ملت هستیم! از همین سرزمین، نمودها و نشانه‌های هویتی ملی ما در موزه‌های انگلستان و آلمان و فرانسه است. غارتگران هویت ملی، وقتی وارد یک کشور می‌شدند ـ از جمله ایران ـ به سراغ این نشانه‌ها می‌رفتند تا یک ملت را بی‌ریشه، بی‌پایه و بی‌هویت کنند.

اگر بناست ما از انقلاب اسلامی‌مان به عنوان حیات دوباره این ملت و مملکت با قدرت هرچه تمام پاسداری کنیم باید از نیروهای محافظ انقلابمان پاسداری کنیم. باید از اماممان، رهبرمان، شهدایمان، جانبازانمان، سردارانمان، امیرانمان، آزادگان سرافرازمان پاسداری کنیم و اهمیت بدهیم، تا نسل آینده به شایستگی با پایه و ریشه انقلاب پیوند بخورند.

رونمایی در عاشورا

اینکه در طول تاریخ یک انقلاب را به عنوان بزرگ‌ترین حماسه بشری این

www.takbook.com

همه ارج می‌گذاریم از این باب است؛ عاشورا، محرم، کربلا و سردار رشید بی‌مانند تاریخ بشریت؛ اباعبدالله(ع).

عاشورا یک رونمایی است، از چه کسی؟ از بزرگ‌ترین فرد این صحنه، «حضرت اباعبدالله» تا کوچکترین فرد این صحنه «حضرت علی اصغر».

عزیزان ما در این سال‌ها بحث روز رونمایی از علی اصغر(ع) دارند. تصمیم بر این بود که رونمایی از قاسم بن الحسن(ع) هم داشته باشند؛ این یعنی فرهنگ، یعنی ارزش.

یاد حبیب

قرآن فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ»[1] ما داستان اصحاب کهف را بر تو بازگو کردیم، چرا؟ چون جوانمردند؛ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ.

شما از کلمه «فتیه» درک درستی دارید، چون گفته شده هیچ جوانمردی نیست به مثل علی و هیچ ابزار دفاعی هم نیست به مثل ذوالفقار؛ لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار. قرآن می‌فرماید ما گفتیم چون «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ.» چرا از «حبیب لک‌زایی» یاد شود و دم زده شود؟ قرآن به ما یاد می‌دهد «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ.» چرا فتی؟ بخش‌هایی را آقای دانشی فرمود؛ بخش‌هایی در این کتاب آمد؛ بخش‌هایی هم باید بعدها در دیگر کتاب‌ها بیاید.

هدف رونمایی

جناب آقای دانشی اشاره زیبایی کرد؛ نه به عنوان یک فرد، بلکه به عنوان یک جریان. وقتی به عنوان یک جریان باشد از دیگر ابرمردها هم بایست چنین تجلیل‌هایی به عمل بیاید؛ نه آنکه یاوه‌سرایی بگوید جنگ تمام شد؛

۱. سوره یوسف، آیه ۳۱ و ٤١.

www.takbook.com

حساسیت و هیجان انقلاب به پایان رسید؛ و سخن از رزمنده و جانباز و سردار و آزاده خاتمه پیدا کرد. این همان سخن یاوه سرایی است که درباره پیامبر به کار برده شد که قرآن در دفاع برآمد و فرمود «إِنَّا أَعْطَيْناکَ الْكَوْثَر». رونمایی برای ایجاد یک جریان کوثری است که در کنارش «باغبانی»ها، «میرحسینی»ها، عالی‌ها، «آیت الله سید محمد تقی طباطبایی»ها، و دیگران و دیگران باید بگنجند؛ تا پیراهن یک نوجوان و جوان ما تصویر یک هنرپیشه بی‌هویت را تابلو نکند؛ بلکه قهرمانان قَدَر یک نظام را تابلو کند.

سربازی در میدان سرخ

آخر سخنم هست. روز ملی مسکو بود، ارتش سرخ در میدان سرخ آماده برای رژه رفتن بود. صفوف منظم ارتش قوی دنیا؛ ولی شروع نشد. بنده و «آقای دکتر بی‌آزار شیرازی» رفتیم کنار این تشکیلات ایستادیم، ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. دیدیم منتظرند. ده نیرو و صد نیرو و ده هزار نیرو و صد هزار نیرو نیستند؛ میدان سرخ مملو از نیروهای مسلح بود.

رفتیم جلو از آقایی پرسیدیم چرا شروع نمی‌شود؟ گفت هنوز فرمانده نیامده. یک پیرمرد مسن و قد خمیده با ریش بلند قرمز رنگ آمد. گفتیم کیه؟ گفتند یکی از رزم آوران جنگ دوم جهانی. پرسیدیم الان هم در ارتش مشغول است؟ نه! بازنشسته است و در خانه، ولی به احترام، همه ژنرال‌های قدر چشم به راه ورود او بودند و تا وارد صحنه شد همه سلام نظامی دادند به احترام او.

شما در برابر نام الله، نام بقیة الله، نام رهبری سلام نظامی می‌دهید؛ ولی دیدم آن‌ها در برابر یک پیرمرد که نقشی در دفاع از میهن در جنگ جهانی دوم داشت اینطور ادای احترام کردند. حالا ببینید آن‌ها با تفکر کمونیستی

www.takbook.com

نسبت به این مسائل بیشتر توجه و عنایت دارند یا ما با یک تفکر الهی که حبیب لک‌زایی و حبیب‌ها را قربانی این تفکر می‌دانیم، بیشتر در این زمینه حساسیت نشان می‌دهیم.

فرهنگ سازی

این اقدام بهینه را سپاس‌گذارم. در این مدت فشرده کوتاه دو اخوی بزرگوار ایشان که اهتمام و اقدام به این کار ورزیدند؛ اما درست است که آنها اخوی شهید هستند ولی بحث، بحث اخوت نیست، بحث فرهنگ سازی است.

بسیار ممنون و متشکریم. مجدداً از میزبانی فرهنگ وارشاد اسلامی هم سپاس‌گزاریم، گرچه بعید می‌دانم ناهاری در کار باشد! ولی همین اندازه هم که میزبانی را پذیرفتند صمیمانه سپاس‌گزاریم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید سخنرانی «حجت الاسلام و المسلمین دکتر نجف لک‌زایی» معاون فرهنگی مجمع جهانی اهلبیت علیهم السلام است که در مراسم روز سوم سردار شهید در مسجد گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) شهرستان نیمروز (ادیمی) در تاریخ ۲۹ مهر ۱۳۹۱ ایراد شد.

تمام وجودش را وقف اسلام و نظام کرده بود

بسم الله الرحمن الرحیم.

تقدیر و تشکر می‌کنم از سرور ارجمند حضرت آیت الله سلیمانی که با فرمایشات بسیار شیوا و مهم خودشان ما را به فیض رساندند.

دو برنامه دیگر داریم؛ یکی افتتاح مجتمع فرهنگی سردار شهید لک‌زایی است که توسط حضرت آیت الله سلیمانی ان شاء الله از تابلویش رونمایی و مجتمع هم افتتاح می‌شود. مرثیه سرایی هم داریم که آن هم انجام خواهد شد.

من جا دارد که اینجا از همه عزیزانی که در این چند روز قبول زحمت کردند، در مراسم زاهدان، در مراسم زابل و در تهران حضور داشتند، تشکر کنم. از علمای عزیز، از روحانیت معظم، مخصوصاً آیت الله سلیمانی که امروز قبول زحمت کردند و به زابل تشریف آوردند. ائمه محترم جمعه و

www.takbook.com

جماعات استان، استاندار محترم، فرمانده محترم کل سپاه، فرمانده محترم نیروی زمینی، فرمانده‌هان محترم دیگر نیروها در استان، مخصوصاً از سردار مرتضوی که خیلی زحمت کشیدند تشکر می‌کنم. همچنین از حوزه نمایندگی محترم ولی فقیه در سپاه استان که خیلی زحمت کشیدند تشکر می‌کنم. در شهرستان زابل، برادر عزیزمان «جناب آقای ناظری» فرمانده محترم سپاه خیلی زحمت کشیدند. دوستان هیئت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) زحمت زیادی کشیدند که از همه این عزیزان تشکر می‌کنم. بعضی از دوستان در تهران خیلی همکاری کردند؛ سردار جاهد، سردار کیاشمشکی، سرداران دیگری که در خدمتشان بودیم، جناب آقای رجایی، حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای ربانی که از تهران تشریف آورده بودند. در خود استانمان سردار باغبانی که خیلی این چند روز زحمتشان دادیم. همه دوستان، همه عزیزان، طوایف مختلف، سران طوایف، اقوام، بستگان، کسبه محترم، بازاری‌ها، مخصوصاً در سیستان و زاهدان و همین‌طور پایگاه‌های مختلف بسیج، همه دوستانی که زحمت کشیدند، امام جمعه محترم ادیمی، امام جمعه محترم شهر زابل، دوستانی که در مصلی زحمت کشیدند، از همه تشکر می‌کنم. ان شاء الله خدای متعال به همه شما اجر جزیل عنایت بفرماید.

نکته‌ای که من می‌خواهم عرض کنم این است که بعضی از دوستان این یکی دو روزی که من را می‌دیدند درباره برنامه‌هایی که شهید داشتند صحبت می‌کردند و می‌پرسیدند که آیا آن برنامه‌ها ادامه پیدا می‌کند؟ در واقع نگران بودند که مبادا قطع شود. من به آن مقداری که در توانم باشد ان شاء الله کمک می‌کنم که آن مقداری که می‌شود ادامه پیدا بکند ادامه یابد؛ مخصوصاً برنامه‌هایی که هیئت امنای گلزار شهدای رسول اکرم داشتند، که یک کار

www.takbook.com

کاملاً مردمی هم هست. نمی‌دانم دوستان خبر دارند یا نه. یک هیئت امنایی هست که ۱۱٤ عضو دارد. این طور هیئت امنا شاید شما تا حالا نشنیده باشید و یا کمتر دیده باشید.

این شهید عزیز به مردم و کار مردمی و اینکه مردم همه دوست دارند محبوب خدا باشند و خدا را دوست دارند اعتقاد داشت. بنابراین در کارهایی که داشت تمام تلاشش این بود که این کارها و برنامه‌ها با مشارکت خود مردم باشد. اگر یک مدیریتی بشود یک هماهنگی شود این انرژی‌ها جمع می‌شود وکارهای بزرگی صورت می‌گرفت.

نمونه‌اش همین کاری است که در این مجموعه انجام شده است. همه دوستانی که در هیئت امناء گلزار شهدای رسول اکرم(ص) مشغول فعالیت بودند و برنامه داشتند به همان شیوه ان شاء الله برنامه‌های خودشان را ادامه خواهند داد. مخصوصاً آن برنامه پنج شنبه آخر هر سال را با نظارت حضرت آیت الله سلیمانی که از آغاز و شروع آن برنامه اشراف، نظارت، حضور و مشارکت داشتند اگر خدا توفیق دهد با قوت و جدیت ادامه خواهیم داد. برنامه‌های دیگری هم که شهید داشته است تا جایی که بتوانیم همگی ان شاء الله کمک می‌کنیم که آن برنامه‌ها ادامه پیدا کند.

برای کار شهدا

یک جمله‌ای شهید داشتند که می‌فرمودند: «من تمام وجودم را وقف اسلام و نظام کرده‌ام». امروز یکی از کسانی که در نوبت‌های قبل که ایشان بستری شده بود در بیمارستان همراه او بود برای من تعریف کردند که پزشک به ایشان گفت که: استفاده از موبایل برای شما ممنوع است. شهید هم بلافاصله می‌گوید: چشم آقای دکتر ولی برای کار شهداء استثناء قائل بشوید.

www.takbook.com

ایشان روی تخت بیمارستان می‌گفت من برای کار شهدا باید تلفن بزنم. برای کار شهدا، نه برای سایر کارها چشم. ایشان از وجود خودش مایه گذاشته بود.

قلب سلیم

تعبیر قرآنی «قلب سلیم» که حضرت آیت الله سلیمانی به کار بردند خیلی تعبیر زیبا و رسایی بود. همیشه ما از قلب سلیم ایشان درس می‌گرفتیم. من خودم خیلی از این جهت استفاده می‌کردم از صبر ایشان در برابر آن رنج‌هایی که داشت و دردهایی که داشت. به هر حال بیست و چند سال همیشه دارو مصرف می‌کرد، همیشه قرص و آمپول و ... . هر موقع قم می‌آمد یک کیف خیلی سنگینی هم داشت، گفتیم آقا این را دیگر دستت نگیر! گفت چکار کنم. یک بخش از محتویات این کیف، معمولاً قرص و آمپول و داروهایی بود که با خودش داشت. خوب مشیت الهی و تقدیر اینگونه بود.

سنت تاریخ

برداشت من این است که با عنایتی که وجود دارد و با توجهی که همه مردم به شکل فطری به خدای متعال دارند، این حرکت‌ها چون لله بوده است باقی می‌ماند و ادامه پیدا می‌کند: «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق؛ آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است.»[1] آنچه که پیش خودتان باشد از بین می‌رود. ولی آنچه که پیش خدا ذخیره کنید آن می‌ماند. تنها پس اندازی که می‌ماند آن پس اندازی است که پیش خدا ذخیره کردیم. آن هست که بعداً برای ما می‌ماند.

۱. سوره نحل، آیه ٦٩

www.takbook.com

این شهید عزیز برای خودش چیزی نمی‌خواست. ما که تا حالا ندیدیم. چون اگر برای خودش چیزی می‌خواست یک مقدار بالاخره می‌رفت می‌نشست، استراحت می‌کرد. ایشان جانباز حالت اشتغال بود، می‌توانست سر کار نرود و بگوید من می‌خواهم استراحت بکنم.

شرط من این است

این اواخر یک برنامه‌ای را با حضرت آقای سلیمانی صحبت کرده بودیم، راجع به بحث اهل بیت(ع) بود، ایشان هم پیگیرش بود. گفتم: «کمک می‌کنم راه بیفتد، به شرط اینکه خودت مسؤولیتش را به عهده نگیری. گفتم شرط من این است. شما خودت اگر قول می‌دهی که به این کار، کاری نداشته باشی و دیگران انجام بدهند چشم». گفت: مشکلی نیست، باشد.

بالاخره ایشان با حاج آقا صحبت کرده بودند و «آقای شهرکی» را فکر می‌کنم معرفی کرده بودند.

امر به معروف و نهی از منکر جزء برنامه‌های مهم اسلام

قرار بود در تاریخ ۸ / ۸ / ۱۳۹۱همایش امر به معروف و نهی از منکر را برگزار کنند. خوب شما می‌دانید امر به معروف و نهی از منکر جزء برنامه‌های مهم اسلام است. یک برنامه‌ایی است که به ما می‌گوید: نگویید به من چه ربطی دارد؟ به شما چه ربطی دارد؟ اسلام اینطور حرف‌ها ندارد. به ما مربوط می‌شود. آنچه به امور مسلمین مربوط می‌شود، آنچه به سعادت انسان مربوط می‌شود، به ما مربوط می‌شود.

کسانی که سخنرانی‌هایشان را شنیده باشند می‌دانند که ایشان خیلی از واژه‌های دوگانه قرآن در سخنرانی‌هایش استفاده می‌کرد؛ شجره طیبه و

www.takbook.com

شجره خبیثه. می‌گفت چه جور زندگی می‌خواهید؟ می‌خواهید زندگیتان طیب باشد یا خبیث؟ اگر می‌خواهید زندگی شما طیب باشد، باید به حرف خدا گوش بدهید. این شهید عزیز همیشه می‌فرمود اصلاح جامعه از طریق دو چیز صورت می‌گیرد؛ یکی اصلاح انگیزه‌ها؛ انبیاء هم برای اصلاح انگیزه‌ها و پاک کردن آدم‌ها آمدند تا انگیزه‌هایشان الهی بشود. دوم اصلاح اندیشه‌ها؛ «یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِم؛ کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند.»[1] پس ما باید در این جهت تلاش کنیم. تلقیشان از امر به معروف و نهی از منکر این بود که امر به معروف و نهی از منکر یک حرکت جمعی است برای اصلاح انگیزه‌ها و اصلاح اندیشه‌ها؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها؛ که هر کس آن را (یعنی نفس خویش) پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً درباخت.»[2]

اگر می‌خواهیم به قرب الهی نائل بشویم باید به حیات طیبه، کلمه طیبه، به صلاح، به تقوا، به حق، به صدق، به این‌ها پایبند باشیم. به توحید، رهبری الهی، ... اینکه فرمودند که در رفتار خودش می‌خواهد ببیند نظر عالم بزرگ استان که نماینده رهبری هست چیست که بر اساس نظر ایشان عمل کند، نه فقط در یکی، دو مورد بوده است؛ بلکه سیره و سبک زندگی او این بود. یک سبک زندگی که می‌گوید ما باید انگیزه‌هایمان، اندیشه‌هایمان و رفتارهایمان مطابق معیارهای الهی باشد. خوب معیار الهی را چه کسی می‌گوید؟ معلوم است که عالم دین می‌گوید؛ رهبر می‌گوید؛ مرجع تقلید می‌گوید. در آن صورت ما حجت شرعی داریم.

---

۱. سوره بقره، آیه ۹۲۱

۲. سوره شمس، آیه ۹ـ ۰۱

www.takbook.com

تشکر و قدردانی

دوباره از همه عزیزان تشکر می کنم. نمایندگان محترم را یادم رفت. نمایندگان سابق نمایندگان جدید منطقه در مجلس؛ آقای دکتر حسینی، خانم دکتر عالی، آقای دکتر کیخا، آقای دکتر نورا، جناب آقای میرحسینی، فرمانداران محترم از سابق تا جدید، جناب آقای میرشکاری که حالا من دوباره دیدمشان در جمع یادم آمد که روزهای قبل در خدمتشان بودیم، جناب آقای راهداری و ... .

ممکن است نام خیلی‌ها را فراموش کرده باشم و یا بعضی‌ها را به خاطر نیاورم. از همه شما که الان اینجا هستید، از عزیزان اهل سنتمان که تشریف آوردند هم در زاهدان هم اینجا تشکر می‌کنم. شهید روحیه‌اش روحیه تقریبی بود. برایش شیعه و سنی تفاوتی نداشتند: اهل خدمت بود بر اساس ملاک‌های اسلام و توصیه‌های بزرگان اسلام.

فرمودند که مراسم زاهدان هم یاد آوری شود. دوستانی که در زاهدان هستند فردا مراسم ساعت ۹ تا ۱۱ صبح در مسجد جامع برقراراست. حضرت آیت الله سلیمانی آنجا برنامه گذاشتند. ما هم در خدمتشان هستیم.

ما افتتاحیه عنوان و تابلوی مجتمع را داریم بعد هم برادر عزیزمان مداحی می‌کنند و ان شاء الله مراسم به پایان می‌رسد. با صلوات بر محمد وآل محمد.

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید گزارشی از سخنرانی «مولوی عارف هوتی» و دیگر برنامه‌های اولین یادواره سردار شهید حبیب لک‌زایی است که در زرآباد چابهار در تاریخ ۲٤ آذر ۱۳۹۱ برگزار شد.

شهید لک‌زایی، مولود اندیشه پاک انقلاب اسلامی

مولوی عارف هوتی پیش از ظهر روز جمعه ۲٤ آذر در نخستین یادواره حبیب دلها و سردار بی‌ادعای سپاه اسلام «شهید حبیب لک‌زایی» در مسجد جامع روستای سورو با گرامیداشت یاد و خاطره شهید لک‌زایی و شهدای دفاع مقدس اظهار داشت: با توجه به آیات و روایات متعدد در مورد خصوصیت‌های شهدا، فخر مردم کشورمان و استان سیستان و بلوچستان و خاصه بخش زرآباد به جمهوری اسلامی و رهبری معظم آن، وحدت جامعه اسلامی، تکریم شهدا، جانبازان و رزمندگان است.

وی افزود: شهید بزرگوار و حبیب دلها، سردار لک‌زایی در طول دوران خدمتش به این استان در شادی‌ها و غم‌ها شریک مردم سنی و شیعه بود. بارها و بارها و حتی در بلایای طبیعی به بخش زرآباد و روستای ولایتمدار سورو سفر کرد و از نزدیک با مردم این بخش و روستا همکلام و هم‌سفره شد.

www.takbook.com

این مدرس حوزه علمیه اهل سنت در ادامه شهید لک‌زایی را مولود اندیشه پاک انقلاب اسلامی و همچنین مدافعی برای حریم ولایت در مدت حیاتش دانست و بیان داشت: در جامعه اسلامی، اهل تسنن و اهل تشیع زیر پرچم اسلام ناب محمدی و رهبری مقام معظم رهبری به فکر رشد و تعالی روزافزون جامعه خواهند بود.

سپس «علی نوری دلاور» از شعرای بسیجی استان ضمن قرائت سروده‌ای در خصوص مقام شهید و شهادت و همچنین فرهنگ بسیج و بسیجی، یاد و خاطره همه شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را گرامی داشت.

در ادامه یکی از نخبگان بخش زرآباد ضمن قرائت دل‌نوشته‌ای در خصوص مقام شهید بزرگوار لک‌زایی به بیان مطالبی درباره نقش شهدا در شکوفایی جامعه اسلامی پرداخت.

تنی چند از معتمدان و علمای اهل تسنن منطقه هم در این همایش به ایراد سخنرانی درباره شخصیت شهید لک‌زایی پرداختند.

بخشدار زرآباد نیز در این مراسم ضمن پرداختن به بیاناتی از مقام معظم رهبری در خصوص ارزش و منزلت شهادت به عنوان مرگ آگاهانه و عزتمند، زندگی و تعامل بین اقوام و مذاهب گوناگون را در جمهوری اسلامی ایران به عنوان الگویی نمونه و مناسب از جامعه اسلامی، راهکار برون رفت مشکلات بسیاری از کشورهای اسلامی دانست.

«مجتبی شجاعی» افزود: شهید بزرگوار لک‌زایی به عنوان «ابوالشهید» نه به خانواده خود بلکه به تمامی مردم استان سیستان و بلوچستان اعم از شیعه و سنی تعلق دارد.

وی همچنین شهید حبیب لک‌زایی را نمونه یک بسیجی وحدت‌آفرین در استان ذکر کرد و افزود: جا دارد تفکر شهید لک‌زایی، تفکر شهید شوشتری

www.takbook.com

و تفکر بسیجی به عنوان رهروان بی‌ادعای ولایت در جامعه رشد کرده و به بالندگی و توسعه فرهنگی و اجتماعی جامعه اسلامی کمک کند.

بخشدار زرآباد بیان کرد: به درخواست معتمدان و علمای اهل سنت و فرهنگیان بخش زرآباد طی جلساتی مقرر شد این همایش در محرم امسال برگزار شود که به یاری خداوند توانستیم این مهم را محقق کنیم و بنا بر این با همکاری شوراها و مردم هر ساله یادواره شهید لک‌زایی را در یکی از روستاهای زرآباد با شکوه خاصی برگزار خواهیم کرد.

شجاعی محبوبیت شهید لک‌زایی را ناشی از تبعیت بی‌چون و چرای وی از ولایت و رهبری، بی‌ادعا و بی‌نشان بودنش در حالی که در اوج خدمت قرار داشت، می‌داند.

گفتنی است مراسم بزرگداشت سردار شهید لک‌زایی به همراه محفل نورانی انس با قرآن با شکوه خاصی با حضور اقشار مختلف مردم، معتمدان، علمای بخش زرآباد و بخش‌های همجوار از استان هرمزگان در مسجد جامع روستای سورو برگزار شد. این مراسم که به همت بخشداری، حوزه مقاومت بسیج، شورای اسلامی و شهرداری زرآباد برگزار شد، حضور بیش از ۷۰۰ نفر از شرکت‌کنندگان بر اهمیت و شکوه این همایش افزود. این برای نخستین بار بود که همایشی با حضور بیش از ۷۰۰ نفر در بخش زرآباد برگزار می‌شود.

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید سخنان «سردار سرتیپ پاسدار نصرالله فتحیان» معاون بهداشت و درمان ستاد کل نیروهای مسلح است که در جمع اعضای خانواده سردار سرتیپ شهید حاج حبیب لک‌زایی در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۹۱ ایراد شد.

سردار لک‌زایی براساس فرمایشات آیت الله بهجت بهشتی‌هستند

بسم الله الرحمن الرحیم

اللّهُمّ کُنْ لِوَلِیّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن؛ صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِه؛ فِی هَذِهِ السّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ؛ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً؛ حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا.

اولاً خیلی خوشحال هستم که این توفیق را پیدا کردم که در دهه مبارک فجر و در آستانه روز۲۲ بهمن توفیق شرف حضور در بیت معظم سردار عزیز و سرافراز سپاه اسلام شهید لک‌زایی را پیدا کردم. خدا را شکر و افتخار می‌کنم که این توفیق هر چند با یک تأخیر بسیار زیاد حاصل شد.

ثانیاً به عنوان عضو کوچکی از ستاد فرماندهی معظم کل قوا، رهبر عزیزمان،

www.takbook.com

نایب عام امام زمان (عج) حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای، تسلیت و تعزیت ایشان را خدمت شما اعلام می‌کنم و به شما می‌گوییم که آقا به وجود سربازان ارزشمندی مانند جناب آقای لک‌زایی حقیقتاً افتخار می‌کردند.

درباره شهید لک‌زایی

ایشان یک سرباز تمام عیار نظام بودند. من سردار لک‌زایی را بیش از ۱۶ سال بود که می‌شناختنم؛ هم در دوران فرماندهی «سرلشکر صفوی» که در دفتر فرماندهی کل مشاور ایشان بودم و هم بعد از این دوران.

بارها در سفر به سیستان چه به همراه سردار صفوی و چه بدون ایشان، یکی از کسانی که فوق العاده برای من جذاب بود سردار لک‌زایی بود؛ در مسؤولیتهای مختلفی که ایشان بودند و سوابق ایشان و کارهایشان را من کاملاً در جریان هستم و افتخار این را هم داشتم که برای درجه سرداری ایشان در انتهای دوران فرماندهی سردار صفوی اقداماتی انجام دهم؛ چون پرونده سرداری ایشان در دوران سردار صفوی کامل شد و نصب درجه ایشان را «سردار سرلشکر جعفری» انجام داد. من آن موقع دفتر فرماندهی بودم؛ شاید هم با هم در حین اعطای درجه ایشان عکس گرفتیم. لذا سوابق را کاملاً می‌دانم. پرونده ایشان را چندین بار خودم مطالعه کردم. سوابق جبهه ایشان، سوابق رزمندگی ایشان، مجاهدت‌های ایشان، روحیه مردمیشان، روحیه تبعیت پذیری از ولایت در ایشان، تأیید سریع بخش حفاظت و بخش عقیدتی برای پرونده درجه سرداریشان این‌ها همه سرمایه‌های معنوی بود که در اختیار ایشان بود و سردار لک‌زایی را یک شخصیت ممتاز در این استان کرده بود.

من یادم هست که هر موقع ایشان می‌آمدند تهران یکی از جاهایی که سر می‌زدند دفتر فرماندهی کل بود. ایشان چقدر نسبت به این استان آدم

www.takbook.com

علاقه‌مند و دلسوزی بود. به نظر من استان یک حامی همه جانبه خودش را از دست داد. مجموعه استان، نه فقط سپاه؛ همه بخش‌های استان.

ده سال پیش در دورانی که ما در سفر حضرت آقا به این استان دقیقاً توفیق حضور داشتیم، به برکت سفر حضرت آقا مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا با محوریت «آقای دکتر پیروی» راه اندازی شد. یکی از کسانی که خیلی تشویق می‌کردند و در جلسه‌ای که خدمت آقای دکتر صفوی داشتیم ایشان اظهار خوشحالی کرد که این کار برای این استان خیلی کار لازمی است، آقای لک‌زایی بود. واقعاً ترغیب و تشویق ایشان، هم برای ما که از تهران آمده بودیم و هم برای دوستانی که اینجا بودند و احساس حمایت می‌کردند خیلی ارزنده بود. وقتی من خودم با ایشان صحبت کردم و گفتم که شما محور این برنامه برای رسیدگی به محرومین و بیماران بی‌بضاعت بشوید. ایشان گفتند با کمال میل در خدمت این خیریه هستم و هر کاری که لازم باشد انجام می‌دهم. به شهادت جناب «آقای سرگزی» که بعد از آقای دکتر بودند حقیقتاً دوره ٤ یا ٥ ساله‌ای که مسؤولیت مؤسسه خیریه با ایشان بود با همه مسؤولیت‌ها و گرفتاری‌هایی که داشتند ارزنده بود. بالاخره ایشان جانشین فرمانده سپاه بودند و مسؤولیت‌های اجتماعی استان همه به گردن ایشان بود، چه در دوران مسؤولیت سردار مولوی و چه در دوران سردار جاهد، خیلی ایشان مسؤولیت‌های سنگینی داشتند.

من گاهی اوقات می‌دیدم برای رسیدگی به بخش مسائل اجتماعی با ماشین راه می‌افتادند و تا چابهار با ماشین می‌رفتند. گاهی اوقات به ایشان می‌گفتم این همه مسیر، طولانی است که شما با این وضعیت جسمانی شهر به شهر روستا به روستا طایفه به طایفه و ده به ده می‌روید. بالاخره همه سردار لک‌زایی را می‌شناختند و با ایشان ارتباط داشتند.

www.takbook.com

ایشان بسیار شخصیت ارزنده‌ای برای مجموعه نیروهای انقلاب در استان بودند. خداوند روح ایشان را با ارواح طیبه شهدا محشور کند و به ما توفیق دهد که بتوانیم این راه با عظمت و نورانی را که ایشان شروع کردند و تا این مرحله رسیدند ادامه بدهیم و به نتیجه برسانیم.

شهید لک‌زایی؛ مصداق سخنان آیت الله بهجت

من تبرکاً صحبت‌های آیت الله بهجت را که در یک جلسه‌ای که خدمت ایشان بودیم فرمودند را به شما بگویم. علتش هم این است که شهید لک‌زایی خیلی شامل این جملات آیت الله بهجت می‌شود. دو سه سال قبل از وفات ایشان با جمعی خدمت ایشان بودیم. در آن جلسه با اینکه آقای بهجت اهل سخنرانی نبودند فرمودند: «ما در روز قیامت سنگ قبر نداریم و آیت الله باشیم یا نباشیم، وزیر باشیم یا نباشیم، وکیل باشیم یا نباشیم، این‌ها اصلاً ملاک نیست. بلکه اولین سؤالی که در روز قیامت از انسان‌ها می‌کنند این است که کسانی که پدر و مادرشان از آنان راضی هستند دست‌ها بالا؛ اینها بهشت بروند». من خدمت پدر و مادر سردار نرسیدم ولی به نظرم پدر و مادر سردار لک‌زایی از ایشان راضی هستند و ایشان به این دلیل بهشتی هستند. به دلیل استدلالی که حضرت آیت الله العظمی بهجت (قدس الله نفس الزکیه)، این انسان استثنایی و با عظمت بیان کردند.

دوم فرمودند: «می‌گویند آنهایی که نفعشان به مردم رسید و مردم از وجودشان منفعت بردند دست‌ها بالا. این‌ها بروند بهشت». سردار لک‌زایی در همه عمرش نفعش به همه مردم می‌رسید. در بخش امنیت، در بخش توسعه بسیج، در بخش مبارزه با ضد انقلاب، در بخش آرامش مردم، در بخش خدمت به مردم، در بخش‌های مختلف و آخریش هم خدمت و

www.takbook.com

رسیدگی به محرومین و رسیدگی به افراد بی‌بضاعت و فقیر و مستضعفی که مشکلات درمانی داشتند. ایشان دلشان برای این مردم می‌سوخت. خوب به این دلیل دوم آیت الله بهجت هم آقای سردار لک‌زایی امروز در اعلی علیین بهشت هستند. خوش به حالشان؛ ایشان بهشتی هستند.

بعد ایشان فرمودند: «گروه سومی که اهل بهشتند کسانی هستند که برای امام حسین(ع) با اخلاص یک قطره اشک ریخته باشند؛ این‌ها بروند؛ این‌ها جایشان در بهشت است». سردار لک‌زایی به تمام معنا یک انسان ولایتی بودند. ولایت ائمه(ع) را با گوشت و پوست خودشان قبول داشتند. یک شیعه امیرالمؤمنین(ع) و یک شیعه امام حسین(ع) بودند و حسینی زندگی می‌کردند. به این دلیل هم ایشان بهشتی هستند. این هم دلیل سوم که سردار لک‌زایی براساس همین ادله‌ای که آیت الله العظمی بهجت فرمودند بهشتی هستند.

بعد ایشان فرمودند: «که گروه چهارم کسانی هستند که شیعه حضرت زهرا(س) هستند و به حضرت زهرا متوسل هستند؛ این‌ها بروند؛ بهشت جای اینهاست». وقتی خود من در مورد همین مؤسسه امدادگران عاشورا صحبت کردم، تا گفتم مؤسسه متوسل به حضرت زهرا (س) است، اشک از چشمان ایشان جاری شد. محبت حضرت زهرا(س) در دل ایشان بود. ایشان گفت من حاضرم نوکری این مؤسسه را که به نام حضرت زهراست بکنم. نه ایشان بلکه بزرگان ما همین گونه هستند. خدا رحمت کند «حاج احمد کاظمی» فرمانده دلاور نیروی زمینی سپاه را تا اسم حضرت زهرا(س) می‌آمد اشک از چشمانش جاری و ساری بود. همه همینطورند.

بنابراین ایشان فرمودند این چهار گروه اهل بهشتند: گروه اول کسانی که پدر و مادرشان از آنان راضی هستند؛ گروه دوم کسانی که نفعشان به مردم می‌رسد؛ گروه سوم آنهایی که برای امام حسین (ع) اشک ریختند و گروه

www.takbook.com

چهارم آنهایی که به حضرت زهرا (س) متوسل هستند.

بعد حضرت آیت الله بهجت فرمودند که ملائک به صدا در آمدند و خطاب به خدا اعتراض کردند و گفتند: خدایا! ای خدای مهربان! پس این شهدا و جانبازان بهشت نمی‌روند؟ خدا در جواب ملائک فرمودند باید با این‌ها بنشینیم مذاکره کنیم که خدا به شهدا چه مقامی داده است. شهید لک‌زایی و فرزند عزیزشان آقا مسلم و دامادشان و برادر خانم شهیدشان و بقیه شهدایی که در این استان به شهادت رسیده‌اند جایشان در بهشت است. شهدا خودشان تعیین می‌کنند و می‌گویند کجا می‌خواهند قرار بگیرند. خوش به حال شهید لک‌زایی که امروز در مقام شهادت است. خدا ان شاء الله ایشان را با امام حسین (ع) محشور بکند.

حضرت آیت الله بهجت سپس دست به دعا شدند و گفتند: «خدایا! ای خدای مهربان! این آقای خمینی را با خوبان عالم محشور فرما. چرا که خیلی‌ها به برکت ایشان بهشتی شدند»؛ یعنی خیلی‌ها به برکت امام (ره) بهشتی شدند.

به ما هم نصیحت کردند ـ که حالا این نصیحت عام هست و شامل شما هم می‌شود ـ و ایشان فرمودند: مراقب باشید که شیطان شما را گول نزند. الان هم آقای سلمان، آقای میثم، آقای جعفر، دامادها و عروس خانم های شهید لک‌زایی عزیز، مراقب باشید شیطان گولتان نزند و ارزان نخرد شما را. این حرف آیت الله العظمی بهجت بود به ماها که مراقب باشید شیطان گولتان نزند و شما را ارزان نخرد.

ما به انقلاب افتخار می‌کنیم

یکبار دیگر دهه مبارک فجر را به شما تبریک می‌گوییم. ما افتخار می‌کنیم به

www.takbook.com

این انقلاب، افتخار می‌کنیم به امام؛ و افتخار می‌کنیم به مقام معظم رهبری و به نیروهای انقلابی. شما هم یک خانواده انقلابی هستید. ان شاء الله که شما آقازاده‌ها بتوانید راه پدر را با سرافرازی و افتخار ادامه بدهید. مطمئن باشید که عزت و ذلت دست خداست. خدا اگر اراده کند کسی را عزیز کند هیچ کس نمی‌تواند ذلیل کند. اگر خدای نکرده بر اثر عمل خودمان باعث ذلت خودمان بشویم خیلی آدم شرمنده می‌شود و خیلی ضرر می‌کنیم.

عزت شهید ابدی است

خداوند به شما عزت روز افزون بدهد همین طور که الان داده است. همین طور که شهید عزتش عزت ابدی است. خانواده شهید، فرزند شهید، دختر و عروس شهید و همسر شهید، عزتشان عزت ابدی است. شما به هیچ کجا وام دار نیستید ولی همه به شما وام دار هستند. شما باید خیلی مراقب خودتان باشید. خیلی باید مراقب باشید از این بیت محافظت کنید که خدای نکرده این بیت که بیت شهیدان لک‌زایی است آسیب نبیند و مشکلاتی هم که دارید در طول مسیر حل می‌شود. روح شهید کمک می‌کند.

شما مطمئن باشید این شهدایی که اینجا تصاویر زیبایشان هست این‌ها هنرشان خیلی بیشتر از ماها هست. ما چه هستیم؟! ما به گرد پای این‌ها نمی‌رسیم. اگر این‌ها اراده کنند همه مشکلات را حل می‌کنند. الان دستشان باز است. الان شهید لک‌زایی از زمان حیاتش دستش بازتر است. نظارت می‌کند بر شما و کفایت امور شما را می‌کند و کارهایتان را دنبال می‌کند. ایشان که نیازی ندارند. اگر شما تلاش می‌کنید در واقع برای دیگران می‌کنید؛ چون ایشان با این روایتی که از آیت الله بهجت نقل کردیم در واقع بهشتی هستند. ما باید به فکر خودمان باشیم که بالاخره خدای متعال عاقبتمان را ختم به خیر کند.

www.takbook.com

خدا ما را هم عاقبت بخیر کند

بالاخره وظیفه داشتم عرض تسلیت و اظهار ارادت خودم را به همسر گرامی و فرزندان این شهید و همه کسانی که در بیت شهید حضور دارند عرض کنم. خداوند ان شاء الله سلامتی عنایت کند. از زیارت شما خیلی خوشحال شدم. از اینکه در دیدار ما تأخیر شد هم خیلی عذرخواهی می‌کنم. من سلام ویژه سردار صفوی و «سردار دکتر فیروزآبادی» را هم خدمتتان اعلام می‌کنم. خدا ان شاء الله که عاقبت همه ما را ختم بخیر کند و زحمات این سردار سرافراز سپاه اسلام را به احسن وجه مورد قبول قرار بدهد و به بازماندگانش صبر عطا کند.

ان شاء الله خداوند روح این شهید را با شهدای عزیز انقلاب اسلامی و شهدای کربلا محشور کند و به باز ماندگان صبر و اجر عنایت کند به برکت صلواتی بر محمد(ص) و آل محمد.

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار دوم

دمی با محبّان حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید گفتگو با «حجت الاسلام والمسلمین مجتبی کلباسی» مدیر مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم است که در روز شنبه ۲۵ آذر ۹۱ در مرکز تخصصی مهدویت، در شهر مقدس قم انجام شده است.

او نگاه تقریبی به مهدویت داشت

ـ از سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی شنیدم که اینجا متعلق به «حاج آقای قرائتی» است که برای مرکز تخصصی مهدویت تهیه کرده‌اند.

ـ همین خانه وسطی که الان داخلش هستیم و از دیوارش هم معلوم است، این نصفش متعلق به حاج آقای قرائتی است. کلاً سیصد متر است که نیمی از آن ملک حاج آقای قرائتی است.

ـ ایشان اینجا را برای این کار خریدند یا برای زندگی و سکونت؟

ـ اصلاً برای همین کار خریداری شد. اینجا اول اجاره بود، بعد که بنا شد خریداری شود، حاج آقای قرائتی و یک نفر دیگر با هم شریک شدند؛ یعنی نصفش را ایشان تقبل کرد و نصفش را شخص دیگری و اینجا برای مرکز

www.takbook.com

تخصصی مهدویت خریداری شد.

ـ مرکز تخصصی مهدویت از چه سالی و با چه هدفی تأسیس شد؟

ـ این مرکز در سال ۱۳۸۱ تأسیس شد و از جمله مراکز تخصصی حوزه است و هویت آموزشی دارد.

ـ سردار شهید لک‌زایی چه ارتباطی با این مرکز داشت؟

ـ ما پی گیر راه اندازی شعب بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) در استانها بودیم وقتی که با امام جمعه و نماینده رهبری در سیستان و بلوچستان تماس‌هایی برقرار شد، ایشان سردار را معرفی کردند و گفتند: "آن کسی که می‌تواند اینجا منشأ اثر باشد ایشان است."

ایشان هم انصافاً کارهای بزرگی در استان انجام دادند. یعنی وقتی وارد شدند، ورودشان خیلی قاطع و محکم و دارای آثار بود.

من برای نمونه دو مورد از کارهای شاخص‌ایشان را عرض می‌کنم:

یکی از کارهایی که ایشان انجام دادند، توزیع بیش از صد هزار نسخه از کتاب *مهدویت در صحاح سته* و برگزاری مسابقه از آن کتاب در استان بود.

ـ چه شد که ایشان این کتاب را انتخاب کردند؟ با مشورت شما بود؟

ـ چون آنجا اهل سنت زیاد هستند و در مرکز نیز پایان نامه‌ای در همین رابطه داشتیم که به صورت کتاب منتشر شده بود به نام *مهدویت درصحاح سته*. وقتی صحبت شد و ایشان کتاب را دیدند، آن را برای اجرای مسابقه در منطقه انتخاب کردند و مسابقه را هم با جدیت به اجرا در آوردند.

اینکه عرض کردم با قدرت در کار وارد می‌شدند همین است، شاید تنها

www.takbook.com

کتابی که با این تیراژ چاپ شد و در منطقه به مسابقه گذاشته شد همین کتاب باشد. و این با همت ایشان بود که توانست این کار را سامان بدهند و به نتیجه برسانند.

نمونه کار دیگر ایشان، برگزاری کنگره ملی با موضوع مهدویت بود که با مدیریت ایشان در دانشگاه سیستان و بلوچستان برگزار شد. من هم در آن همایش شرکت داشتم. آن هم کار بزرگی بود، چون خیلی خوب از همکاری دانشگاهیان و فرهیختگان استفاده کردند و آنها مقالات زیادی به کنگره فرستاده بودند. مقالات اینجا ارزیابی شد و قرار بود به صورت کتاب هم منتشر شود. مقالات در سطح خیلی خوبی بود و برگزاری خوب چنین کنگره‌ای، کاری سنگین و مهم بود که نشان می‌داد ایشان در هر امری که تصمیم بگیرد و وارد بشود نیرومند، با اقتدار و با صبر و صلابت وارد می‌شود. از چیزی هراس ندارد و جلو رفته و کار را پیش می‌برد.

البته اینها مواردی هست که ما خبر داشتیم. دوره‌های زیادی در سیستان و بلوچستان گذاشته شد؛ دوره تربیت مربی بود که در زاهدان به همت ایشان برگزار شد و افرادی دوره و آموزش دیدند. مسلماً عرصه فعالیت ایشان خیلی گسترده‌تر از این موارد بوده است.

ـ با توجه به اینکه مهدویت را ایشان ـ به تعبیر شما ـ آنجا با صلابت و قدرت مطرح کردند، این سؤال پیش می‌آید که اهل سنت معتقدند که حضرت هنوز به دنیا نیامده است، لذا شاید بگویند بعداً که ایشان به دنیا آمد با هم صحبت می‌کنیم و الان لزومی هم ندارد که از آن بحث کنیم. ضمن آنکه رابطه تقریب مذاهب و ترویج فرهنگ مهدویت در این بین چه می‌شود؟

www.takbook.com

ـ خوشبختانه در این مسئله هیچ فرقی نیست که ما بگوییم حضرت به دنیا آمده‌اند و یا بعد به دنیا خواهند آمد. چرا؟ برای اینکه اگر این موضوع جزء حتمیات و قطعیات هست (که همین طور است) و وعده تخلف ناپذیر الهی است، پس ما در مقابل این وعده حتمی، نقش و مسؤولیتی داریم.

ببینید! ما می‌گوییم قیامت و حساب و کتاب حتمی است، ولی هنوز که قیامت برپا نشده است. آیا چون قیامت نیامده ما هم در مقابل آن مسؤولیت نداریم؟ اگر که این موضوع حتمی هست، به یقین ما مسؤولیت داریم. پس فرقی نمی‌کند امام زمان(عج) به دنیا آمده باشند یا نیامده باشند؛ بالاخره آیا ما در برابر این واقعه و در برابر این خبر غیبی که در برابر ماست وظیفه‌ای داریم یا نداریم؟ آیا وظیفه داریم حکومت حضرت و اهدافش را به مردم بشناسانیم؟ آیا وظیفه نداریم که مردم را با این مقوله آشنا بکنیم؟

در قرون گذشته نیز وعده‌هایی راجع به آمدن پیامبران بوده و هدف آن این بود که مردم آشنا بشوند و آمادگی پیدا کنند، در نتیجه آن پیامبر الهی با اطلاع قبلی و زمینه قبلی ظهور کند. قرآن می‌فرماید: «يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُم؛ همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد صلوات الله علیه و آله] را می‌شناسند»[1]. این پیشگویی‌ها ـ که البته پیشگویی مبتنی بر وحی است نه به معنای پیشگویی‌های مبتنی بر حدس ـ برای این است که یک مسؤولیتی در ما ایجاد کند.

ما هم پیشنهاد نمی‌کنیم که بر سر این موضوع با اهل سنت بحث کنیم که امام زمان به دنیا آمده‌اند یا نه. اصلاً این بحث‌ها نباید مطرح بشود. موضوعی که باید مطرح بشود، اصل موضوع حکومت حضرت است و اینکه ما چه مسؤولیتی در قبال آن داریم. این مهم است که بایستی به آن عنایت بشود کما

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱٤٦؛ سوره انعام (٦) آیه ۲۰.

www.takbook.com

اینکه علمای گذشته اهل سنت فراوان به این مسأله پرداخته‌اند.

نکته دیگر این که: از کجا که حضرت متولد نشده باشند؟ مگر بناست تولد حضرت را در بوق و کرنا بکنند؟ ظهور حضرت؛ بوق و کرناست، ولی تولد حضرت که دیگر بوق و کرنا ندارد، شاید متولد شده باشند! پس ببینید فرقی در نتیجه ندارد. یعنی هیچ کس نمی‌تواند قسم بخورد که حضرت متولد نشده‌اند، برای اینکه ما هیچ دلیلی نداریم که وقتی حضرت متولد شدند فلان حادثه اتفاق می‌افتد، نه! حتی یک خبر، یک حدیث، یک جمله و حتی یک کلمه نداریم که مثلاً گفته باشد که وقتی حضرت متولد می‌شوند فلان حادثه رخ می‌دهد؛ نه شیعه و نه سنی. پس شاید متولد شده‌اند!

می‌خواهم بگویم که این مسئله نتیجه‌ای ندارد، نتیجه یکسان است، بنابراین از بعد تقریب بین مذاهب هم این مسئله، مسئله‌ای است که کاملاً روشن است و جزء قطعیات است، حتمیات و متواترات است.

اگر نقل این اخبار ـ اخبار علائم و شرایط و ویژگی های حضرت مهدی(عج) ـ لغو است باید آنهایی که می گویند لغو است جواب بدهند، اگر هم هدفی در کار است، آن هدف چیست؟ قطعاً هدف، بحث انتظار وزمینه سازی است.

در اینجا هیچ فرقی بین شیعه و سنی نیست. آیا یک سنی پیدا می‌شود که خواهان عدالت، خواهان اصلاح امور جهان، خواهان پیاده شدن احکام قرآن، خواهان برقراری حق وعدل و خواهان رفع فقر و ناراحتی در جهان نباشد؟ وقتی خواهان شدیم بایستی در این مسیر حرکت کنیم. این کار لوازمی دارد. انسان اگر منتظر است طبیعتاً این اخبار به او جهت می‌دهد و الا اگر هیچ اثری در در زندگی من ندارد، پیداست که برای من تنها یک امر لغوی است. اما این اخبار و این هدایت‌ها همه حکایت از این دارد که این‌ها کاملاً مؤثر است؛ مؤثر در جهت گیری‌ها، زندگی‌ها و...

www.takbook.com

این الگویی که خداوند ارائه می‌کند ـ چه در آیات قرآن و چه در احادیث (یملأ الله به الارض قسطا و عدلا) ـ خود کارساز است و جهت می‌دهد و تحرک آفرین است. این الگو به انسان می‌گوید شما به این چیزها قانع نشوید؛ هدف خیلی بزرگی فراروی شماست که بحث گسترش عدل وقسط درتمام پهنه جهان است.

ـ نگرش و نگاه سردار لک‌زایی به مهدویت هم در راستای محتوای آن کتاب بود؟

ـ بله! ایشان به نظر من هم این مسأله را کاملاً تشخیص داده بود، یعنی واقف بود که مسأله مهدویت یکی از مواضع وفاق و وحدت در جهان اسلام است که با توجه به جایگاهش، اثربخشی اجتماعی‌اش، نگرش و حساسیتی که نسبت به آینده در انسان‌ها تولید می‌کند و موجب تحرک فکری می‌شود، می‌تواند محور وحدت باشد؛ ایشان کاملاً به این امر وقوف داشتند و از کارها و برنامه‌هاشان این مسأله مشهود است.

ـ حالا فرض کنید که من اصلاً این کتاب را ندیده‌ام و نخوانده‌ام، می‌خواهم بدانم که در این کتاب چه گفته شده و با چه نگاهی به مهدویت نگاه شده است؟ می‌خواهم ببینم شما آن را می‌توانید به عنوان سندی برای این سخنان ارائه بدهید؟

ـ مطالب ریز کتاب را باید در خود کتاب دنبال کرد، اما کلیت آن اینکه:

اولاً: یک نمایی از مسأله مهدویت در کتب اصلی و معتبر اهل سنت ارائه داده است.

ثانیاً: قطعیت و حتمیت مهدویت در این کتاب مطرح شده و گفته شده

www.takbook.com

که مسأله قطعیت و حتمیت مهدویت متواتر بین فریقین است و گرانیگاه وحدت و تقریب است و به همین دلیل کسی که این کتاب را بخواند طبیعتاً نگاه اجتماعی و نگاه تاریخی‌اش تغییر می‌کند.

ـ واقعیتش همین است که با نگاه تقریبی به مسأله نگاه می‌کند، چون می‌گوید که تولد یا عدم تولد امام تغییری در وظیفه ما ایجاد نمی‌کند و همه باید به آن وظیفه عمل کنیم. حالا من با توجه به اینکه شما فرمودید که در همایش شرکت داشتید و به احتمال قوی خود مرکز مهدویت آنجا هم تشریف بردید و کارهایشان را از نزدیک دیدید، نکات، ویژگی و سبک مدیریتی ایشان را چطور دیدید؟ به هر حال یک همایش ملی که همراه با سخنرانی‌های متفاوت و پذیرش و ارزیابی و انتشار مقالات متعدد برگزار می‌شود، یک ساز و کار مدیریتی می‌خواهد. من می‌خواهم که شما یک اجمالی از سبک مدیریتی ایشان را تا جائی که فرصت اقتضا می‌کند، مطرح بفرمایید .

ـ نکته مهم در بحث مدیریت بحث انگیزه است که فرد به چه انگیزه‌ای دارد کار می‌کند. یک وقت کسی کار می‌کند که کاری کرده باشد و مشغول باشد و یک حقوقی بگیرد، ولی ایشان این طوری نبود، ایشان کار می‌کرد چون به کار معتقد بود و برای اینکه یک کاری شکل بگیرد، تمام نیرو و استعدادش را به کار می‌گرفت اینطور نبود؛ چون ایشان اینجا افتخاری کار می‌کرد.

ـ یعنی حقوقی دریافت نمی‌کرد؟

ـ نه! حقوق نداشت و همین نکته یعنی این انگیزه. یک وقت انگیزه، انگیزه بیرونی است، خوب کاری هم ممکن است انجام بشود اما آن کار هم، کار

www.takbook.com

نمی‌شود؛ یعنی اثر خودش را ندارد، لذا آن اخلاص و اینکه واقعاً دنبال موضوع و معتقد به موضوع و معتقد به اثربخشی و جایگاه موضوع است، ویژگی شاید بی‌نظیر ایشان بود که هیچ انگیزه دیگری انسان در ایشان نمی‌دید که مثلاً دنبال آن انگیزه‌ها باشد. اخلاص، عشق و ارادت به نفس کار، این برای ایشان مهم بود.

ـ یاداشت‌ها، لوح‌های تقدیر، سررسیدها، گزارشات، سابقه فعالیتشان در قبل و بعد از انقلاب را من دیدم که این‌ها را ایشان بسیار منظم و مرتب نگهداشته‌اند، بعد هم همانطور که شما گفتید ایشان کارش در حد اعلاست، گزارشش هم دوباره در حد اعلاست، در صدا و سیما هم ایشان رفته است و گزارش کارش را مطرح کرده؛ یعنی از هیچ کدام کم نمی‌گذارد، در صورتی که ما معمولاً فکر می‌کنیم که اگر اخلاص باشد، دیگر گزارش دادن؟

ـ من این سؤال شما را با یک مثال توضیح می‌دهم. ببینید اذان عبادت است اما گفته‌اند برو و اذن را بالای مناره، گلدسته یا جایی که دیگران بشنوند بگو! این چطور قابل جمع است؟ جمعش همین است که بعضی از کارها علنی و در حقیقت آشکار شدنش خودش تبلیغ است و باید در رسانه، در مجله، در روزنامه مطرح بشود؛ خود این مطرح شدنش نوعی تبلیغ است و در راستای تقویت همان کار خوب است.

ـ اذان پشت بلندگو؟

ـ بله! در روایت داریم که خوب است نماز واجب علنی خوانده بشود لذا روایت داریم نمازهای واجب را در مسجد و به جماعت بخوانید و

www.takbook.com

نماز نافله‌ها را در خانه‌تان بخوانید، چرا؟ برای اینکه آن واجب باید تبلیغ بشود، باید ارائه بشود، خوب اگر یک کسی یک فعالیتی بکند؛ یک وقت ارائه می‌دهد برای شخص خودش، یعنی می‌خواهد بگوید من چکار کردم، خوب اینجا کار خراب می‌شود اما یک وقت ارائه هم که می‌دهد برای این است که کار ترویج بشود.

ـ یعنی دوباره خالصانه همان را ارائه می‌دهد؟

ـ بله ارائه می‌دهد، یعنی خود ارائه دادن در موارد زیادی ترویج و تبلیغ یک کار است که به پیشرفت کار، کمک می‌کند. اگر کسی کار بکند، هیچ کس هم نداند، نه صدا و سیما بداند، نه آن بداند و نه این، در این صورت کار انجام شده اما از یک سرمایه‌ای استفاده لازم نشده و در گاو صندوق مانده است. اگر کسی کتاب خوب می‌نویسد، باید معرفی بشود، اگر بگوید من این کتاب را برای خدا نوشتم باید به او گفت: برای خدا تبلیغش را هم بکن. بنابراین ارائه و تبلیغ بخصوص در این عرصه ها چیزی نیست که به شخص مربوط باشد و من تصور نمی کنم که امثال سردارلک‌زایی نیازی داشته باشند که کسی آن‌ها را بشناسد، یعنی از این مراحل عبور کرده بودند. ایشان دنبال چنین چیزهایی نبود و آن چه را که تشخیص می‌داد به نفع دین و ترویج آن است انجام می‌داد. طبیعتاً آن کسی که بخواهد کار صحیح انجام بدهد، کنارش باید تبلیغات و معرفی مناسب برای آن کار داشته باشد.

ـ بنابراین انگیزه و نیت خیلی مهم است.

ـ بله، انگیزه مهم هست که با کدام انگیزه واقعی این کار انجام می‌شود، یک وقت من مهدویت را پله و وسیله قرار می‌دهم برای خودم، یک بار وسیله

www.takbook.com

قرار می‌دهم باز برای اینکه مهدویت ترویج بشود و خدمت دیگری صورت بگیرد، این‌ها خیلی متفاوت است، لذا در سایر پست‌ها مثل مجلس رفتنن، وزیر شدن، وکیل شدن این اصل حاکم است که هدف و انگیزه چیست؟ البته فقط هم هدف کافی نیست، آن عملی هم که از فرد سر می‌زند باید تصدیق کننده همان هدف و انگیزه باشد و مؤید همان نیت و درونش باشد.

ـ وقتی اسم ایشان را می‌شنوید اولین چیزی که به ذهنتان متبادر می‌شود چیست؟

ـ اولین چیزی که به ذهنم متبادر می‌شود ایثار و از خود گذشتگی، عدم توقع و خلاصه تلاش مخلصانه برای خدا و برای انقلاب است. ایشان را می‌دیدیم کسی بود که ادعا نمی‌کرد، با جانبازی و با آن مشکلاتی که در بدن و در اعضایشان داشتند ایثار، تحرک و در هر شرائطی از پا ننشستن را نشان داده بود و نشان می‌داد.

ـ تشکر می‌کنم از این فرصتی که در پایان یک روز اداری در اختیار ما قرار دادید، صحبت پایانی شما را هم می‌شنویم.

ـ ما خیلی فاصله داریم با این کسانی که خلاصه سلامتیشان را و همه چیزشان را در راه خدا و دین و انقلاب دادند. ما بایستی بیشتر این افراد را بشناسیم، بیشتر بشناسانیم. این افراد قهرمانهایی هستند که گاهی شکل اسطوره‌ها می‌شوند، یعنی آدم فکر می‌کند افسانه است ولی واقعیت دارد. این بزرگواران را باید واقعاً هم بهتر شناخت و هم بهتر معرفی کرد.

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید گفتگو با «حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدصابر جعفری» سردبیر نشریه *امان* و و قائم مقام بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ درباره شهید حبیب لک‌زایی است.

دلسوزی و عشق به حضرت مهدی در وجودش کاملاً محسوس بود

ـ برای سؤال اول خواهش می‌کنم مدیران بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را معرفی کنید و در چه مناطقی فعالیت می‌کند؟

ـ رئیس هیئت امنای بنیاد، «حاج آقای محسن قرائتی» و مدیر عامل هم آقای «دکتر عباس شیبانی» هستند. ما هم قائم مقام ایشان هستیم. بنیاد تقریباً در همه استان‌ها و برخی شهرستان‌ها شعبه داریم، یعنی ما حدوداً ۳۲ تا شعبه داریم که حالا بعضی‌ها فعال هستند، بعضی‌ها نیمه فعال. تمامی شعب مختلف بنیاد زیر مجموعه بنیاد مرکزی هستند. مرکز تخصصی مهدویت هم زیر مجموعه همان بنیاد اصلی است. اینجا هم دفتر قم بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) است.

www.takbook.com

ـ شما از کی به بنیاد تشریف آوردید؟

ـ من از اولین نفرها بودم. سال ۷۹ بنیاد تاسیس شد. سال ۸۰ هم مرکز تخصصی مهدویت. شاید از سال ۸۳ ۸٤ که جلسات بنیاد برقرا ر می‌شد، ما به عنوان یکی از معاونتهای بنیاد مسئولین بنیاد را می‌دیدیم اما من به عنوان قائم مقام نبودم و به عنوان سردبیر نشریه *امان* و معاون پژوهشی در جلسات شرکت داشتم. این جلسات سالی یک بار برقرار می‌شد ما می‌رفتیم آنجا، معاونین هم صحبت می‌کردند ما هم به عنوان معاون گزارش می‌دادیم.

در این مدتی هم که ما قائم مقام بودیم ارتباط ما جدی‌تر شد. قبل از ما هم «دکتر آیت اللهی» بود که الان به عنوان معاونت امور هماهنگی در بنیاد فعالیت دارند.

اولین شعبه‌ای که ما در کشور افتتاح کردیم شعبه اصفهان بود، بعد به مرور سایر استان‌ها فعال شدند؛ ترتیب مشخصی نداشت بستگی به علاقه افراد داشت.

ـ از شهید حبیب لک‌زایی چه چیزی در خاطره دارید؟

ـ آن چیزی که از حاج آقا لک‌زایی ـ خدا رحمتش کند ـ یادم هست این است که ایشان انصافاً خیلی پر شور بود. خیلی پرشور بود؛ یعنی در نمایندگان استان‌های ما کسی که واقعاً نباید به اصطلاح به او می گفتیم مثلاً شما فلان کار را بکن، این استان بود. ایشان کاری را انجام می‌داد و می‌رفت جلو، بعد گاهی وقت‌ها الگو می‌شد. ایشان خیلی فعال بود.

شاید اینطوری بگویم که بعد از آشنایی ما با ایشان، علاقه ما به برادران این بزرگوار که از قبل ما آنها را می‌شناختیم هم بیشتر شد؛ این نکته‌ای است‌ها! خوب ما ارادتی که به آقا شریف ـ بردار شهید لک‌زایی ـ داشتیم خوب

www.takbook.com

از خیلی قبل بود ولی ما نسبت به ایشان یک محبت و ارادت دیگری پیدا کردیم. خیلی فرق می‌کرد، خیلی! خدا رحمتش کند!

کار خیلی مهمی که ایشان انجام داد این بود که کتاب *مهدویت در صحاح ستّه* را که کتابی بود به قلم «آقای سید رضی قادری»، ایشان بالای صد هزار نسخه از این کتاب را آنجا تقسیم کرده بود. ایشان خودش می‌گفت که من با مولوی‌هایی از اهل سنت صحبت کردم وآن‌ها گفتند این کار، کار خیلی خوبی است و از آن‌ها موافقت گرفتم و بعد هم در مناطق مختلفی که رفتیم با میل و رغبت این کتاب توزیع شد. به ویژه اینکه ایشان به من گفت که من از برخی مولوی‌ها نامه گرفتم برای اینکه این کار صورت بگیرد، آن‌ها هم گفتند این کار خوب است که انجام شود. این کار، خیلی کار قشنگی است و این کار در ارتباط شیعه و سنی هم یک کار موفقیت آمیز در منطقه سیستان و بلوچستان محسوب می‌شود. کار بسیار ارزشمند و فرهنگ سازی خوبی بود.

ـ یعنی با هماهنگی مرکز نبوده؟

ـ در واقع تلاشی بود که ایشان انجام داد و مرکز هم با ایشان همکاری داشت؛ ولی در واقع ایشان طراح و پیش‌برنده و همه کاره بود. ببین! همکاری‌ها فرق می‌کند، یک وقت ما به استانی مطلبی را می‌گوییم و مثلاً می‌گوییم دوره تربیت مربی بگذارید. استان می‌آید مطابق مصوبه‌ای که دارد دوره تربیت مربی برگزار می‌کند اما یک وقت می‌بیند که نه یک آدمی با آن شوری که دارد، کار می‌کند؛ چون ما که معمولاً به استان هزینه‌ای نمی‌دادیم و شعب باید خودشان بودجه تهیه می‌کردند خوب این یکی از کارهای بسیار مهم بود یعنی یک کار الگویی زیبا بود که ایشان در میان اهل سنت توانسته بود به این موفقیت این کار را اجرا کند.

www.takbook.com

یک کتاب دیگر هم به همراه یک نامه برای ما فرستاد بود مبنی بر اینکه درباره این کتاب را نظرتان چیست نظر علمیتان را در مورد این کتاب بگویید تا در صورت تأیید ما آن را آماده کنیم برای چاپ. نویسنده آن کتاب، سنی بود که آن را ایشان فرستاده بود که در واقع بپرسد که ببیند اگر این کتاب، کتاب خوبی است تکثیر و توزیع شود.

خوب این کار هم یک کار خیلی خوبی بود که قرار بود انجام شود. نظر دوستان این بود که این کتاب یک مقدار سنگین است ولی جای این را دارد که مثلاً خورد بشود. دقیقاً هم نظر اهل سنت بود، یعنی یک قسمتهایی بود که شیعه آن نظرات را قبول ندارد اما مهم این بود که نظر اهل سنت بود، یعنی کاملاً برای اهل سنت قابل فهم بود و در واقع می‌شد یک کتاب خیلی خوبی برای مخاطب اهل سنت ارائه داد.

منظور اینکه این هم در واقع یکی از بحث‌هایی بود که ما اخیراً با ایشان داشتیم. البته مطالبی را که من می‌گویم بیشتر در مدتی است که من مسؤولیت داشتم چون من موقعی که مسؤولیت گرفتم در واقع دو سه بار حاج آقای لک‌زایی تهران آمده بودند حالا یا برای کار یا مداوا بوده یا کارهای دیگری تهران داشتند که بنیاد هم آمده بودند و ما درواقع بیشتر آشناییت ما در همین مدت مسؤولیت ما بود.

یک کار خیلی جدی هم امسال ایشان انجام داد. آن کار جدی هم این بود که ایشان یک همایش کشوری در سیستان بلوچستان برگزار کرده بود که ما هم دعوت شده بودیم و رفتیم که خوب آنجا خیلی برخورد با محبتی کردند، خیلی برخورد با محبت و خوب وصمیمی با ما داشتند.

ـ خودشان آمده بودند استقبال؟

www.takbook.com

ـ بله! بله! خودشان آمده بودند. خودشان! هم رفتن و هم آمدن؛ خودشان ما را مشایعت کردند، خیلی شرمنده شدیم. آقای کلباسی و آقای منصوری هم جزء دعوت شده‌ها بودند، منتها آنها یک روز قبل از من یا یک روز بعد از من بودند، با هم همزمان نبودیم، من تنها بودم. موقعی که وارد شدم خیلی با محبت برخورد کردند، بعد هم برنامه، برنامه خیلی خوبی بود.

ـ شما فیلمش را دارید؟

ـ بله فیلمش را اتفاقاً ما گفتیم آقایان از سیستان بلوچستان برای ما فرستاده بودند. فیلمش هم هست یک وقت اگر از آنجا نگرفتید فیلمش دست ما هست، هم صحبت‌های خود ایشان هست و هم صحبت‌های باقی سخنرانان. آن را به شما می‌دهم، چشم!

ـ می‌خواهم در باره ویژگی‌های مدیریتی ایشان هم صحبت کنید.

ـ یک جلسه خیلی شیرین در خود سیستان بلوچستان شب هنگام داشتیم که مدیران منطقه‌ای و مدیرانی که زیر مجموعه ایشان بودند در آن شرکت داشتند. جلسه خیلی خوبی بود و نشان می‌دادکه واقعاً دوستانی که آنجا کار می‌کنند عاشقانه با ایشان کار می‌کردند.

درست است که بحث امام زمان خودش پرجاذبه است، ولی ایشان یک ویژگی که داشت این بود که در برخوردها، آدم احساس می‌کرد آن روحیه جبهه را هنوز با همه وجود حفظ کرده یعنی آن روحیه جبهه‌ایش ظاهراً فراتر از مدیریت و سرداری و رده بالا بودن در استان و در مهدویت و این عناوین و القاب بود. کاملاً معلوم بود که آن فضای بسیجی و خاکی بودن در رفتارش غلبه دارد، با اینکه خوب پرستیژ، طبیعتاً لازمه کار نظامی و طبیعی هست ولی

www.takbook.com

کاملاً آدم خاکی بودن را احساس می‌کرد. این روحیه در کسانی که با ایشان کار می‌کردند هم محسوس بود؛ یعنی کسانی که با ایشان کار می‌کردند، آدم متوجه می‌شد که واقعاً علاقه و رابطه خیلی صمیمی با ایشان داشتند. خود ما واقعاً در میان مدیرانی که با آنها سروکار داشتیم از کسانی بود که خیلی احساس علاقه به ایشان داشتیم. توی جلسات هیئت مدیره یا همان جلساتی که مسئولین بودند و ایشان هم می‌آمد تهران با هم صحبت می‌کردیم، معمولاً یک دلسوزی و عشق به کار در وجودش کاملاً محسوس بود.

می‌توانم بگویم که خیلی بااراده وسیع، با اراده بالا، بااراده جدی کارها را دنبال می‌کردند. مثلاً یک بحثی بود توامان که مثلاً فرض کن اگر ۵۰۰ نفر را برای دریافت نشریه *امان* مشترک کنید، نمی‌دانم چقدر علی حده می‌دهیم، اولین کسی که اقدام کرد به این کار ایشان بود، خیلی جدی و مصمم، خودتان که بودید، همانجا تلفن زد و به بچه‌ها و خیلی جدی و پیگیر. فکرمی‌کنم خوب به سعادت رسید.

آن چیزی که هست آن مجموعه‌ای که باهاش کار می‌کردند، طبیعتاً شاید مدیری مثل ایشان نتوانند پیدا کنند یعنی آن دلبستگی به کارش و عشقش و علاقه‌اش و خوب به هرحال خدا به شما هم صبر بدهد.

ـ شما ایشان را چی صدا می‌زدید؟ مثلاً سردار می‌گفتید یا حاجی می‌گفتید؟

ـ من خودم معمولاً بیشتر می‌گفتم سردار.

ـ شما که می‌شنوید سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی، اولین چیزی که به ذهن شما می‌آید چیست؟

www.takbook.com

ـ لبخند و چهره خندان ایشان جدیت و پیگیری در کار. برخوردی که معمولاً داشت، آن لبخند اولیه‌ای که داشت، چیزی است که من با شنیدن اسم ایشان در ذهنم تداعی می‌شود. عکسی هم که روی جلد دفتر اول حبیب دلها هست، همین لبخند است.

ـ اگر من از شما بخواهم که با یک آیه قرآن ایشان را توصیف کنید یا با حدیث یا تعابیری که معصومین بزرگوار علیهم السلا م دارند شما چه آیه یا حدیث یا روایتی را درباره ایشان می‌خوانید.

ـ شاید آیه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ؛ محمّد (ص) پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند»[1] شاید تعبیر درستی باشد که از آن طرف سردار بودند و اهل مبارزه با جریانات مختلف و از طرف دیگر وقتی در فضای صمیمی دوستان و یاران و کار ایشان را می‌دیدی سرشار از عشق و محبت و تلاش بودند.

در روایات یک تعبیری داریم درباره آقا امیرالمؤمنین علیه السلام؛ «کرار غیر فرار» آدمی که از میدان فرار نمی‌کند و می‌ایستد و کار را حل می‌کند؛ خیلی از مدیرها اینطوری نیستند، خیلی‌ها فرار می‌کنند، آدم در وسط میدان بایستد، بعد بگوید خیلی خوب اهل سنت دراین استان داریم، قبول! حالا با اهل سنت چگونه تعامل کنیم. نمی‌گوید با آنها نمی‌شود تعامل کرد، بعد بیش از صد هزار کتاب آنجا توزیع می‌کند و به مسابقه بگذارد. این کار کردن در حوزه فرهنگی است، بعضی‌ها در حوزه نظامی فرار می‌کنند، بعضی‌ها در حوزه نظامی اهل فرار نیستند اما همان‌هایی

۱. سوره فتح(٤٨)، آیه ۲۹

www.takbook.com

که در حوزه نظامی فرار نمی‌کنند، گاهی در عرصه‌های فرهنگی فرار می‌کنند؛ برخی هم در عرصه نظامی و فرهنگی می‌ایستند و کار می‌کنند این خودش یک نوع جهاد اکبر است که آدم کرار غیرفرار باشد و مهم هم هست.

ـ با توجه به اینکه شما کارهای علمی انجام می‌دهید و برکارهای فرهنگی و علمی نظارت دارید، می‌خواستم ببینم که پیشنهاد شما برای اینکه کارهای علمی و فرهنگی جدی درباره شخصیت شهید سردار لک‌زایی انجام بگیرد به نظر شما چه محورهایی اهمیت دارند و ما در مؤسسه عرشیان کویر که توسط ایشان هم حمایت و پایه گذاری شده چه محورهایی را باید دنبال کنیم و دنبال چه اهدافی باشیم که برای خودمان و نسلهای آینده مفید باشد؟

ـ ما آدم‌هایی داریم که زندگینامه آنها فیلم شده و مورد توجه هم قرار گرفته است؛ خیلی از این دسته افراد، الگوهای زمان جنگ هستند و مخاطب امروز ما نمی‌داند که امروزش چه می‌شود، اما یک آدم‌هایی داریم که زمان جنگ الگو بودند و بعد از جنگ هم یک عمری زندگی کردند بالاخره بعد از جنگ، حدود بیست و چند سال این بزرگواران بین ما زندگی می‌کردند و واقعاً الگو بودند. اینجا صحبت از معصوم بودن افراد نیست اما بالاخره یک سری سختی‌هایشان را ما دیده‌ایم، مشکلاتشان را شاهد بوده‌ایم، موفقیت‌هایشان را هم مشاهده کرده‌ایم؛ اگر بشود گذشته و امروز در زندگی چنین الگوهایی گره بخورد خیلی خوب می‌شود.

ـ چطور گره بخورد؟

www.takbook.com

ـ من نظرم این است که به شما همین مستنداتی که دارید جمع می‌کنید، مستندات را کامل کنید و بعد اقدام کنید برای یک کار، مثلاً فرض کنید یک مستند نمایشی تهیه کنید تا کاری ماندنی شود.

ـ یا به صورت داستان یا رمان؟

ـ بله! یک داستان و یا رمان و فیلم و مستند خوب می‌تواند این چهره را ماندنی کند.

ـ در نشریه *امان* هم می‌توانید یک ویژه نامه به ایشان اختصاص بدهید؟

ـ بله. ما در *امان* یک صفحه اجمالاً از زندگی ایشان را کار کرده‌ایم و در خدمت شما هستیم. ما یک پرتال جامع مهدویت هم داریم و به هر حال ما همه جوره در خدمت شما هستیم.

ـ به عنوان حسن ختام، صحبت پایانی شما را می‌شنویم.

ـ گاهی وقت‌ها آدم می‌ماند در اینکه بعضی‌ها الحمدلله چه توفیق‌هایی دارند، یعنی گاهی توفیق‌های زیاد و بعد با همه امتحان‌های مختلف باز موفق هستند، بالاخره امتحان‌های زندگی ایشان هم امتحانات سختی بود، خوب حادثه از دست دادن فرزندشان چیزی کمی نبود، خوب هرچند خود حضرت عالی در آن مشکلات و گرفتاری بودید اما بالاخره تحمل این سختی‌ها از یک طرف بعد هم با این حال آدم بتواند در یک منطقه‌ای که مشکلات، محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها فراوان است با همه مشکلات و کمبود امکانات محکم و استوار کار کند؛ چون اسماً این‌ها شعبه‌ای از بنیاد بودند اما ما که امکاناتی نداشتیم تا به آن‌ها بدهیم، خودشان باید تلاش می‌کردند و از

www.takbook.com

پول خودشان می‌زدند، از زندگی خودشان می‌زدند و تلاش می‌کردند، این موفقیت‌ها جای غبطه دارد.

از طرفی اصلاً بنیاد حقوق هم به کسی نمی‌داد، نه تنها خودشان حقوق نمی‌گرفتند بلکه زیر مجموعه خودشان را هم باید از یک جایی راضی می‌کردند، ولی بالاخره آنها را هم راضی می‌کردند و امکانات را هم باید فراهم می‌کردند. فرض کنید ما می‌رویم یک همایش کشوری، همایش کشوری معنایش این است که بالاخره یک بخشی از حقوق و زندگی یک مدیر باید به این کار کاملاً اختصاص داده بشود، این‌ها خوب یک توفیقاتی است که واقعاً غبطه دارد، خداوند ایشان را با اولیای خودش محشور کند، ان شاء الله.

www.takbook.com

متن زیر گفتگو با «حجت الاسلام و المسلمین محمد اسدی» مسئول تربیت مربی مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم است که در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۹۱در قم با ایشان انجام شده است.

ایران و حتی اسلام نیرویی اثرگذار را از دست داد

ـ به عنوان سؤال اول بفرمایید که از چه زمانی با سردار شهید لک‌زایی آشنا شدید؟

ـ بنده زمانی که مسئول امورشعب بنیاد بودم با ایشان آشنا شدم مسئول امور شعب امور وکارهای شعب بنیاد را پیگیری می‌کند، یک سال قبل از اینکه سردار فعالیتشان را در بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) شروع کنند، به زاهدان رفتم. در سال ۸۹ هم که سردار مدیر شدند ارتباط تلفنی با ایشان داشتم. سرلشکر رحیم صفوی هم حساسیت خاصی نسبت به بنیاد زاهدان پیدا کرده بودند و تأکید داشتند که ما یک حضوری در زاهدان داشته باشیم و در واقع هرچه زودتر برویم و خدمت سردار لک‌زایی برسیم و برنامه ها را ببینیم.

ـ آقای سردار سرلشکر دکتر رحیم صفوی چه مسؤولیتی در بنیاد دارند؟

www.takbook.com

ایشان رئیس هیئت مدیره بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) هستند. فروردین ماه (معمولاً سفرهای استانی را برای بازدید، سخنرانی یا راه اندازی دوره‌های آموزشی انجام می‌دهیم) سال ۸۹ یادم هست که اولین دوره تربیت مربی آقایان را می‌خواستیم راه اندازی کنیم، در کل کشور یکی از جاهایی که سریعاً لبیک گفت جناب سردار بود که زنگ زدند و فرمودند ما آماده هستیم که این دوره برگزار شود.

ـ بعد از صحبت سردار صفوی شما رفتید زاهدان؟

ـ بله، قبل از ایشان مسئولان دیگری بودند که آنها هم زحمتهای فراوانی کشیدند اما مثل سردار و جایگاهی که سردار در استان داشتند و در نتیجه فعالیتشان قابل قیاس با دیگران نبود. به هرحال هر کسی از یک منظری و جایگاه خاص خودش را دارد اما بنیاد را من کاملاً متفاوت از سال قبل دیدم. یعنی من وقتی رفتم و وارد بنیاد زاهدان شدم مشاهده کردم که سردار افرادی را دور خودش جمع کرده و آستین‌ها را بالا زده‌اند و آمده‌اند وسط میدان؛ تهران نهایتاً ده نیرو داشت، اما وقتی من رفتم آنجا دیدم شاید چند برابر بنیاد مرکزی نیرو داشتند و اکثراً هم افتخاری آمده بودند و مشغول کار بودند و در مجموع شعبه زاهدان یک جنب و جوشی داشت که من در هیچ کدام از بنیادها ندیده بودم.

ـ شما از همه شعب بازدید کرده‌اید؟

ـ بله من به همه شعب رفته‌ام و سر زده‌ام؛ مثلاً همین پارسال با وسیله شخصی خودم تقریباًاکثر استان‌ها را رفتم.

www.takbook.com

ـ جایگاه بنیاد مهدویت استان سیستان و بلوچستان را در بین سایر بنیادهای استان چطور دیدید؟

ـ زاهدان با توجه به اخلاصی که جناب سردار داشت و واقعاً با آن کارها و مشکلاتی که داشت چه جسمی و چه مشکلات استان و جایگاهی که ایشان در استان داشت؛ با توجه به آن همه کار و مشکلات، آنقدر برای بنیاد کار می‌کرد که بی‌نظیر بود.

اگر خدا چند سال دیگر به ایشان مهلت می‌داد و ایشان همینطور فعالیت می‌کرد شاید اولین شعبه ما می‌شد، گرچه اگر بخواهیم الان هم رتبه بندی کنیم جزء پنج شعبه اول ما هستند. چون ایشان در این مدت کوتاه حرکت بسیار خوب و گسترده‌ای را شروع کرد که من که رفتم آنجا تعجب کردم. به عنوان نمونه دوره تربیت مربی که مسؤولیتش با ماست؛ ایشان سه تا دوره را برگزار کرده بود و این در حالی است که هنوز بعضی از استان‌هایمان هستند که دوره تربیت مربی را شروع نکرده‌اند؛ زاهدان سه دوره برادران و خواهران را برگزار کرد. یا من خودم مثلاً زنگ می‌زدم و اعلام می‌کردم که استادی که دارد می‌آید این خصوصیات را دارد که قابل استفاده است و زاهدان بر خلاف خیلی از شعب دیگر به خوبی استفاده می‌کرد.

ـ شیوه مدیریتی ایشان را بگویید چون در حدود سه سال شعبه استان سیستان و بلوچستان را از پایین جدول به صدر جدول آوردند و به تعبیر شما جزء پنج شعبه اول جدول قرار دادند، سبک مدیریتی ایشان از نظر شما چه شاخصه‌هایی دارد؟

ـ یکی از خصوصیت‌های ایشان که من دیدم اینکه اولاً افرادی را دور

www.takbook.com

خودش جمع کرده بود که این‌ها مخلصاً پای کار ایستاده بودند و ثانیاً برای هر کدام از افراد هم یک برنامه‌ای چیده بود؛ یعنی یک چارت تشکیلاتی بسیار منظمی را ایجاد کرده بود و در هر قسمتی که قرار بود کاری انجام شود، شما می‌دید که یک مسئولی بالای کار هست و آن کار را از آن فرد می‌خواست، برخلاف بعضی مدیران که همه کارها را خودشان می‌خواهند پیش ببرند، خوب به هرحال آدم نمی‌رسد که همه کارها را خودش انجام دهد اما ایشان به افراد کاملاً اعتماد می‌کرد. تا توانسته بود از نخبگان استان استفاده کرده بود. من در جلسه‌ای که شکل گرفت و دوستان باید گزارش کار می‌دادند دیدم که هر کسی یک کاری دارد انجام می‌دهد چه از نظر عملکردی و چه از نظر گزارشی، کاملاً کار و گزارش با هم تطابق داشت. کارهایی که انجام می‌گرفت تا اطمینان حاصل نمی‌کرد که این کار به صلاح هست کار را شروع نمی‌کرد. یعنی مشورت کردن و کار را بر اساس مشورت پیش بردن از خصوصیات ایشان بود؛ واقعاً به تمام معنا مشورت می‌کرد. خدا رحمتشان کند بنده در سفر بودم ـ در اردبیل ـ که خبر شهادت ایشان را شنیدیم. ما به یاد ایشان بودیم و هستیم و خواهیم بود، ان شاء الله.

ـ برخی از ویژگی‌های مهم اخلاقی ایشان را هم بفرمایید.

ـ از خصوصیات مهم اخلاقی ایشان پشتکار بود، واقعاً یک مسئله را که به یقین می‌رسید باید انجام شود تا به نتیجه نمی‌رسید دست برنمی‌داشت. چیزی که واقعاً من در کنار ایشان آن را تجربه کردم، آرامشی بود که ایشان داشتند. آدم که می‌نشست کنار ایشان، احساس امنیت می‌کرد؛ یادم هست که ما آمدیم زاهدان، در ماشین ایشان که نشستیم دیدم زیر پایم اسلحه هست، خوب گاهی اوقات انسان به اسلحه که نگاه می‌کند، می‌گوید نکند خبری

www.takbook.com

باشد اما وقتی به آرامش ایشان نگاه می‌کردیم می‌گفتیم هیچ خبری نیست و امنیت زاهدان از تهران هم بیشتر است. صبر و استقامت ایشان هم مثال زدنی بود اما بیشترین چیزی که من در چهره و برخورد ایشان دیدم متانت و آرامش بود.

ـ شما گفتید جناب سردار صفوی جزء هیئت امنا بودند؟

ـ ساختار بنیاد اینطوری است که یک هیئت امنا دارد که در رأسش حاج آقا قرائتی است، بعد از درون این هیئت امنا، هیئت مدیره تشکیل می‌شود که قبلاً نه نفره بود و الآن هفت نفره است؛ رئیس هیئت مدیره جناب آقای دکتر سردار صفوی است و یک مدیرعامل داریم که امروز آقای دکتر شیبانی است و یک قائم مقام که آقای دکتر جعفری است.

ـ خوب باتوجه به اینکه مثلاً سردار صفوی نیروی نظامی هست و سردار لک‌زایی هم نیروی نظامی بودند بعضی‌ها سؤالشان این است که می‌گویند اگر نظامی‌ها بخواهند کار فرهنگی انجام بدهند، جور در نمی‌آید.

ـ خوب البته این‌ها شاید به لشکرها و ارتش‌های دنیا نگاه کنند که در واقع بیشتر کارشان سخت افزاری است اما ما خودمان بهتر می‌دانیم که آنچه که جنگ ما را پیروز کرد به خاطر فرهنگ و کار فرهنگی بود. بیشترین رشادت‌ها، کارها، برنامه‌ها، فتح الفتوح‌ها در اوایل جنگ اتفاق افتاده است یعنی از سال‌های شصت تا شصت و سه. بیشترین کارهایی که انجام شده شما که نگاه می‌کنید می‌بینید در واقع آنچه که جنگ ما را پیش برد جنگ فرهنگی هست یعنی اگر ما تا امروز پیروز شده‌ایم به واسطه فرهنگ و کار فرهنگی است.

www.takbook.com

ـ یعنی در جمهوری اسلامی ایران عنصر نظامی‌اش در واقع یک عنصر فرهنگی است؟

ـ بله، من یک موقعی با یک نظامی همسفر شدم، با هم صحبت می‌کردیم. گفت این جنگ، هشت سال طول کشید و بچه‌های مردم کشته شدند و ... گفتم خوب من که نظامی نیستم اما یک سؤال از شما دارم، گفت بفرمایید. گفتم ما اوائل جنگ تجربه داشتیم یا اواخر جنگ؟ گفت خوب اواخر جنگ تجربه ما بیشتر بود. گفتم خوب پیشرفت و فتوحات ما اول جنگ بیشتر بود یا آخر جنگ؟ گفت معلوم است که ما بیشترین کارها را اوایل جنگ انجام دادیم و با دست خالی توانستیم صدام را تقریباً تا لب مرز عقب ببریم. گفتم پس ببین! خیلی ربطی به این تجربه جنگی هم ندارد، آن موقعی که تجربه بیشتر شد، حرکت کمتر شد پس معلوم می‌شود جریان از یک سنخ دیگری بوده است که اوایل جنگ شما وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید که آنجا بیشتر فرهنگ حاکم بود، یعنی رشادت و شهامت بیشتر بود حالا نمی‌خواهیم تجربه و ابزار را کمرنگ کنیم اما به هرحال روی نمودار وقتی شما نگاه می‌کنید از اوائل جنگ یک کسانی مثل همین دوستان ماندند و همین دوستان که در واقع آنجا را پیش بردند الان هم می‌توانند موفق باشند؛ یعنی من می‌خواهم بگویم این دو تا سنخ نیست یکی است که فرهنگش تقدم بر نظامی بودنش دارد یعنی عملاً آنچه که ما را پیروز کرد و ما را تا به امروز حرکت داده بحث فرهنگی است و الا ما که نسبت به ارتش‌های دنیا چیزی نداشتیم.

ـ نمی‌دانم حتماً ملاحظه کرده‌اید که مسئله پیگیری بعضی وقت‌ها حالت

www.takbook.com

سماجت پیدا می‌کند ایشان کدام مدل بود یعنی آیا حد وسط بوده است و طوری بوده است که اگر کسی ایشان را ببیند نگوید باز آمد که گیر بدهد.

ـ ببینید! در کارهای اداری که آدم انجام می‌دهد گره‌هایی وجود دارد، تلاش برای باز کردن این گره‌ها اگر یک طرفه باشد معمولاً به نتیجه نمی‌رسد. جناب سردار از کسانی بودند که سعی می‌کرد گره‌ها را با هم باز کنیم، پیگیری جهت اینکه کار تسریع بشود و پیش برود نه جهت اینکه این کار، کار من است و نباید تعطیل شود، کار را در واقع به طور کل نگاه می‌کرد و ایشان به محض اینکه می‌فهمید یک جایی گره خورده خودشان زنگ می زدند که چطور این گره را باز کنیم یعنی از این سنخ نه اینکه بعضی‌ها سماجت می‌کنند که کارشان پیش رود و کاری ندارند که مشکلشان چیست. فلذا منطق حاکم هست و وقتی به سردار می‌گفتیم مشکلمان این است می‌پذیرفت و باز کمک می‌کرد که آن مشکل کلی حل شود. ایشان اهل سماجت نبود و لذا آقای لک‌زایی که زنگ می‌زدند ما خوشحال می‌شدیم از اینکه می‌دیدیم که پیگیری می‌کنند و کار دارد پیش می‌رود همین که در واقع یک مدیر پای کار باشد و پیگیر باشد کار به نتیجه می‌رسد و این خیلی خوب است.

ـ شما اسم ایشان را که می‌شنوید اولین چیزی که به ذهنتان می‌آید چیست؟

ـ من همین پیگیری و پر تلاش بودن ایشان و نیز چهره متینی که داشتند به ذهنم می‌آید. من معتقدم نه تنها زاهدان یک سردار را از دست داد، بلکه

www.takbook.com

ایران و حتی اسلام نیرویی اثرگذار را از دست داد؛ یعنی من ایشان را نیروی استانی نمی‌بینم.

ببینید! امروز این طور نیست که بگوییم مثلاً من فقط در شهر خودم کاری انجام می‌دهم و کاری به کار دیگران ندارم، بلکه اگر امروز در زاهدان کاری انجام شود در تهران هم تأثیر می‌گذارد، خصوصاً کارهایی که جناب سردار انجام می‌داد و خوب بالاخره آنجا شرائط خاص خودش را دارد، که هر چقدر آنجا ثبات داشته باشد عملاً در کشور هم ثبات وجود خواهد داشت و لذا اگر افرادی در آن شرایط کارشان را درست انجام بدهند یا بر عکس کارشان را درست انجام ندهند کشور دچار مشکل می‌شود.

ـ ضمن تشکر از حضرت عالی، صحبت پایانی شما را می‌شنویم و یا اگر نکته خاصی مد نظرتان هست که مایل هستید مطرح بشود، بفرمایید.

ـ من فکر می‌کنم اگر مهدویت و فرهنگ مهدویت یکی دو نفر مثل ایشان داشته باشد و مثل ایشان پیگیر کار باشند و دلشان بسوزد و آستین‌هایشان را بالا بزنند برای آنچه که مورد رضایت امام زمان هست، در سطح دنیا موفق می‌شویم. وظیفه ماست که امام زمان را در عالم بشناسانیم چون همه به دنبال منجی می‌گردند اما این منجی چه خصوصیتی دارد؛ شناساندن این خصوصیات وظیفه ماست. انسانهای آزاده و دنبال نجات وقتی خصوصیات حضرت و اینکه حضرت چه کاری می‌خواهند انجام بدهند را بفهمند و درک کنند نه تنها روی خوش نشان می‌دهند بلکه می‌آیند و آستین‌هایشان را بالا می‌زنند.

به احتمال زیاد هم کارهایی که ایشان در آن منطقه انجام دادند دل امام زمان را خوشحال کرده و انشاء الله از آن خوشحالی امام زمان به ایشان رائحه‌ای

www.takbook.com

واصل شود. خداوند ایشان را همراه فرزندشان و همه کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط داشتند و شهید شدند و از دنیا رفته‌اند با اباعبدالله الحسین(ع) محشور کند.

www.takbook.com

آنچه در پی می‌آید گفتگو با «حجت الاسلام و المسلمین احمد مسعودیان» مدیر داخلی انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود و مرکز تخصصی مهدویت است که در ۲۳ آذر ماه ۱۳۹۱ در قم با ایشان انجام شده است.

کار ایشان در حوزه مهدویت منحصر به فرد بود

ـ ضمن تشکر از حضرت عالی، صحبت‌های شما درباره سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی می‌شنویم.

ـ تقریباً آشنایی ما با ایشان حدود چهار سالی بود که من آمدم انتشارات و ایشان هم مسؤولیت بنیاد استان سیستان و بلوچستان را به عهده داشتند. ارتباط ما هم در رابطه چاپ و نشر و خرید کتاب از انتشارات بنیاد برای استان سیستان بلوچستان بود و کتابهای مختلف از اینجا خرید می‌کردند. ولی آن کتابی که چشمگیر بود و جای قدردانی از ایشان داشت و دارد، توزیع کتاب مهدویت در صحاح سته در استان سیستان و بلوچستان بود. این کتاب پایان نامه یکی از فارغ التحصیلان مرکز تخصصی مهدویت به نام آقای سیدرضی قادری است که ایشان صحاح سته اهل سنت را بررسی و مطالب مهدوی آنهارا در همین کتاب جمع آوری و ارائه کرده و از طریق

www.takbook.com

شش کتاب معتبر اهل سنت درباره قطعیت مهدویت بحث کرده است. این کتاب را مرحوم شهید سردار لک‌زایی در تیر ماه سال ۱۳۹۰ برای بنیاد مهدویت سیستان بلوچستان سفارش دادند، ما هم برایشان به تیراژ ۱۱۰ هزار نسخه چاپ و ارسال کردیم.

ـ در چند چاپ؟

ـ ما پنج تا چاپ بیست هزار نسخه‌ای و دو تا چاپ پنج هزار نسخه‌ای برای زاهدان زدیم؛ یعنی در هفت چاپ ۱۱۰ هزار نسخه منتشر کردیم.

ـ بنیاد مهدویت استان سیستان و بلوچستان علاوه بر توزیع، در زمینه تولید کتاب هم فعالیتی در کارنامه‌اش دارد؟

ـ بله! کتاب *خورشید پنهان* اثر «شهید حجت الاسلام و المسلمین نعمت پیغان» هست که ایشان از شهدای تاسوکی بودند و این کتاب را قبلاً نوشته بودند اما به صورت نهایی آماده نشده بود که مرحوم شهید لک‌زایی با پیگیری‌هایی که انجام دادند و زحماتی که البته به اتفاق اخوی گرامیشان و دوستان دیگرمان در بنیاد سیستان بلوچستان کشیدند این کتاب را آماده کردند و به ما دادند. ما پس از ارزیابی و تأیید و مختصر ویرایشی این کتاب را با تیراژ ۱۰ هزار نسخه چاپ کردیم که آن هم در استان توزیع شد.

ـ خوب کار ایشان در توزیع آثار مربوط به مهدویت و به ویژه کتاب مهدویت در صحاح سته را نسبت به سایر استان‌های کشور چطور ارزیابی می‌کنید؟

ـ کار ایشان منحصر به فرد بود. بنیاد مهدویت استان سیستان و بلوچستان که

www.takbook.com

سردار شهید لک‌زایی دبیر آن بودند، یکی از بنیادهای فعال ما در زمینه پخش کتاب بود. مثلاً همین کتاب مهدویت در صحاح سته را ما تا به حال ۱۲۲ هزار نسخه چاپ کرده‌ایم که ۱۲ هزارتایش در جاهای دیگر توزیع شده و ۱۱۰ هزارتایش در استان سیستان و بلوچستان.

ـ علت انتخاب این کتاب چه بود؟

ـ استان سیستان و بلوچستان یکی از مناطقی است که برادران سنی و شیعه ما در کنار هم زندگی می‌کنند، بنابراین با انتخاب خوب و تلاش خوب مرحوم لک‌زایی این کتاب آنجا توزیع شد.

البته سردار شهید با رئیس مرکز تخصصی مهدویت حاج آقای کلباسی و عزیزان دیگری در مرکز تخصصی مهدویت مشورت کرده بودند، و سرانجام به پیشنهاد ایشان و با بررسی‌هایی که انجام دادند قرار بر این شد که این کتاب چون هم کتاب معتبری است و از منابع معتبر اهل سنت استفاده کرده و هم کتابی است که قابل استفاده برای عموم مردم است، انتخاب شود. به هر حال کتاب مهدویت در صحاح سته به قلم آقای قادری پایان نامه سطح سه حوزه هست و در حوزه دفاع شده، استاد راهنما و استاد مشاور داشته و کتاب متقنی است.

ـ کتاب‌های دیگری هم داریم که مثلا مهدویت را و حضرت مهدی عجل الله فرجه را از دیدگاه اهل سنت بررسی کرده باشد.؟

ـ بله هست، مثلاً ما خودمان یک کتاب منتشر کرده‌ایم به نام حضرت مهدی در سنت نبوی که این را اوایلی که بنیاد حضرت مهدی موعود شکل گرفته عزیزانمان در تهران تهیه کردند و در آن کتاب هم استنادی به کلمات اهل سنت در رابطه با مهدویت شده و کتاب خوبی هست.

www.takbook.com

کتاب دیگری هم داریم به نام حضرت مهدی در روایات شیعه و سنی. در سایر کتاب‌هایمان هم به صورت پراکنده در این رابطه مطلب وجود دارد. در این باره کتب دیگری هم هست اما کتاب‌هایی که ما چاپ کرده باشیم همین چند تاست.

ـ حالا با توجه به آشنایی که شما با سردار شهید لک‌زایی داشتید، خصوصیات اخلاقی ایشان را هم بیان کنید؟

ـ ایشان فوق العاده بود، البته ما آنقدر هم با ایشان ارتباط نداشتیم ولی همین ارتباط کمی هم که داشتیم واقعاً بچه‌های انتشارات همه مجذوب ایشان بودند و همه هم واقعاً متأثر شدند. به هرحال اخلاقش، رفتارش، برخوردش وقتی می‌آمد اینجا اصلاً با اینکه ایشان یکی از سرداران ما بود و به هرحال سابقه‌اش برای زاهدان خیلی بیشتر از ما روشن هست ولی واقعاً خاکی بودند و خیلی عادی. در برخوردهای کمی که با ایشان داشتیم، هیچگونه منیّتی ما در وجودش نمی‌دیدیم. حالا به هرحال دوستانی که با ایشان ارتباط بیشتری داشتند بهتر می‌توانند زوایای پنهان و حتی روشن زندگی ایشان را بگویند. برای ملت این گونه افراد دُرهایی هستند که ما متأسفانه یکی از این درهای گران قیمت را از دست دادیم. بدون اغراق می‌توان بگویم که واقعاً مخصوصاً بچه‌های انتشارات خیلی ناراحت شدند و بچه‌های مرکز هم همینطور، واقعاً ضایعه‌ای بود برای ما.

ـ وقتی می‌شنوید سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی اولن چیزی که به ذهنتان می‌آید چیست؟

www.takbook.com

اخلاق نیکشان! خیلی خوش اخلاق و خوش برخورد بودند. خدا انشاء الله رحمتشان کند.

ـ قصد نداشتم که شما متأثر بشوید. صحبت پایانی شما را هم می‌شنویم.

ـ به هرحال این عزیزان تا در بین ما هستند ناشناخته‌اند و قدرشان را نداریم، وقتی از دستشان می‌دهیم که دیگر نمی‌توانیم کاری بکنیم. گوشه و کنار مملکت ما مثل ایشان در رده ایشان و در همین اخلاقیاتی که ایشان داشتند هستند ولی خوب به هرحال قدرشناس نیستیم. نمی‌خواهم هیچ جسارتی بکنم ولی تا وقتی که این عزیزان هستند کاری باهاشان نداریم، تحویلشان نمی‌گیریم، از وجودشان استفاده نمی‌کنیم ولی وقتی از دستشان می‌دهیم به هرحال دیگر متأثر می‌شویم. ای کاش قدرشان را بدانیم! خدا انشاءالله همه‌شان را رحمت کند و ما را با اخلاقیات این عزیزان آشنا کند و دنباله روی آنها قرار بدهد، ان شاء الله.

www.takbook.com

مصاحبه زیر گفتگو با «عبدالله شریفی» مدیریت فروش انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ است که در ۲۵ آذر ماه ۱۳۹۱ در قم صورت گرفته است.

اخلاق و رفتار خوبی که این بزرگوار داشت، ثروت اصلی است

ـ با تشکر از حضرت عالی، صحبت‌های شما را درباره سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی می‌شنویم.

ـ بنده از سال ۸۶ وارد این مجموعه شدم ویکی از بزرگوارنی که ما اینجا با او آشنا شدیم سردار لک‌زایی بود که خداوند روحشان را شاد کند. ایشان روزهای اولی که تشریف آوردند، قبلش به ما گفته شده بود که ایشان سرتیپ سپاه هست، ما چیزی که از سرتیپ‌ها و از کسانی که درجه بالایی دارند در ذهنمان بود این بود که با یک ساز و برگی و سروصدایی می‌آیند. حقیقتش اکثر مردم هم اینطور فکر می‌کنند. تا اینکه به هر حال ایشان تشریف آورد و اصلاً ما ایشان را نشناختیم. بعد دوستان آمدند و معرفی کردند که ایشان سردار لک‌زایی است. برای من این افتادگی و این خاکی بودن و این خاشع

www.takbook.com

بودن و اینکه ایشان بدون هیچ محافظی و بدون هیچ تشریفاتی آمدند اینجا خیلی جالب بود. برخوردشان متین، سرسنگین و بسیار خوش اخلاق بود. من یادم هست که ایشان هر دفعه که می‌آمد با همان افتادگی برخورد می‌کرد؛ بسیار ساده و بسیار متین و با اخلاق خوب.

برای من ایشان و امثال ایشان الگو هستند. خداوند روح ایشان را شاد کند و با شهدای کربلا محشور کند. اصلاً یک صبر و حوصله عجیبی هم داشت. موقعی که قرار می‌شد ما صحبتی یا توضیحی در رابطه با فعالیت‌های مجموعه، منشورات جدید و یا حساب و کتاب شعبه زاهدان داشته باشیم با صبر و حوصله خاصی توضیح می‌خواست و مشتاقانه گوش می‌داد.

ـ گزارش‌هایی که می‌دادید، بعد چه می‌شد؟

ـ ایشان خیلی با حوصله گوش می‌داد، خوب آدم‌ها مختلف هستند، خیلی‌ها هستند تحمل این را ندارند که قشنگ بنشینند و بشنوند و بعد که شنیدند مشورت بگیرند و بعد به یک راه حل منطقی برسند.

در حساب و کتاب شعبه هم دقتش بالا بود و هم بسیار خوش حساب بود. اصلاً یکی از شعبات خوش حسابمان بین این سی و دو شعبه‌ای که الان داریم شعبه زاهدان بود.

ـ منظورتان از خوش حساب چیست؟

ـ ببینید خوش حساب از نظر ما که انتشاراتی هستیم، این است که شعب طبق برنامه و انتظاری که داریم در پایان سال تسویه حساب کنند.

ـ این یک قرارداد است؟

ـ بله قرارداد است و تا پایان سال باید تسویه حساب کنند و شعب موظف

www.takbook.com

هستند این مبالغ را طبق سند پرداخت کنند؛ که این بزرگوار این کار را انجام می‌داد و این مدتی که ایشان مسؤولیت داشت و ما افتخار آشنایی با ایشان را داشتیم، انصافاً از این لحاظ هم برخوردشان برای من خوشایند بود.

ـ خوب صحبت شما را گوش می‌کرد، بعد مشورت کردن سردار را شما از کجا متوجه می‌شدید؟

ـ مشورتی که من دارم عرض می‌کنم در راستا با نشریات تازه‌مان یا اینکه نمایشگاههایی که ایشان می‌خواست برپا کند، می‌گفت فلانی ما قصدمان این است که نماشگاه بزنیم شما که اینجا در انتشارات هستید کدام محصولات را ببریم که مردم بیشتر و بهتر استقبال کنند؟ ایشان با این کار ما را متوجه این قضیه میکرد که خیلی وقتها و در خیلی از کارها باید از مسئولین مربوطه و انجام دهنگان کار مشورت گرفت که نه تنها ضرری ندارد بلکه خیری هم در این کار نهفته است که یکی از محاسن این کار، افزایش تجربیات انسان است. به هر حال شعبه زاهدان با مشورت گرفتن از آنهایی که در این حوزه متخصص بودند و با مدیریت قوی خودشان موفق بودند، ما نداشتیم در شعبه زاهدان که بیاید فلان محصول را ببرد یا یک کاری انجام بدهد و بعد پشیمان بشود و بگوید نباید این کتاب یا سی دی را می‌بردم، ما این را از شعبه زاهدان ندیدیم. خوب این‌ها حسن است و نشان می‌دهد که این بزرگوار با اینکه سمت و سن و تجربه بالایی داشت، در کارش با امثال ما که شاید نیروی ایشان هم حساب نشویم مشورت می‌کرد.

ـ ویژگی‌های مدیریتی ایشان چه بود؟

ـ خوب به برخی از جمله تقوی، صبر، خوب گوش دادن، تواضع، مشورت

www.takbook.com

کردن و ... که در خلال صحبت اشاره داشتم، ویژگی دیگر این بود که تا آنجایی که راه داشت از حق شعبه و پرسنل و از حق استان دفاع می‌کرد و این را ما به دیده منت می‌پسندیدیم و دوست داشتیم که ایشان از سر دلسوزی می‌آیند و می‌گویند استان ما اینطوری است و شما تا آنجا که راه دارد حمایت کنید. استان ما محروم است و نیاز دارد حمایت بشود، خوب این‌ها بود و ما هم این‌ها را قبول داشتیم و قبول هم می‌کردیم، چون هم شخصیتش و هم مدیریتش طوری بود که اصلاً دلمان نمی‌آمد بخواهیم دست رد به سینه ایشان بزنیم.

مدیریتشان در این کاری که بالاخره ما با هم در ارتباط بودیم، کم نظیر بود. ما متوجه شدیم که زاهدان حجم بالایی از محصولات ما را می‌برد و بر نمی‌گردد خوب این مدیریت عالی ایشان را می‌رساند. یک نمونه از کارهای قشنگی که ایشان انجام داد که در این مدت بین شعبات ما بی‌سابقه بود توزیع کتاب مهدویت در صحاح سته بود که ۱۱۰ هزار جلد را ایشان برد و آنجا توزیع کرد؛ که خوب این مدیریت ایشان را می‌رساند که مدیر رفته کار کرده، تبلیغ کرده، خودش و دوستانش زحمت کشیده‌اند که کار به اینجا رسیده که ۱۱۰ هزار جلد از این کتاب را درخواست کرده‌اند.

ـ یعنی هیچی برگشتی نداشت؟

ـ نه! حتی یک جلد هم تا حالا نیامده است.

ـ از همه کتابهای شما می‌بردند؟

ـ بله! همه کتابهای ما را می‌بردند و بعضی از کتابهای دیگر را.

www.takbook.com

ـ منظورتان چیست؟

ـ یعنی کتاب‌هایی پیرامون مهدویت از ناشران دیگر. ببینید! ما در اینجا کتب دیگر هم که درباره حضرت مهدی(عج) کتاب دارند را داریم؛ از جمله انتشارات مسجد مقدس جمکران، انتشارت پژوهشکده مهدویت، انتشارات زائر، انتشارات حضور، انتشارات جمال، انتشارات مؤسسه امام خمینی(ره) و جاهای دیگر.

ـ شما وقتی می‌شنوید سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی اولین چیزی که به ذهن شما می‌آید چیست؟

ـ افتادگی، خاکی بودن، بی‌تکبر بودن.

ـ بارزترین ویژگی اخلاقی ایشان چه بود؟

ـ بارزترینش همان افتادگی و خوش اخلاقی‌اش بود. شاید امثال من اگر یک پستی بگیریم جواب سلام کسی را هم درست ندهیم ولی این بزرگوار که تشریف می‌آورد در این مدتی که ما به هرحال ایشان را شناختیم، خیلی خوب برخورد می‌کرد.

ـ چند بار آمد اینجا؟

ـ به هر حال می‌آمد و تلفنی و حضوری با ایشان ارتباط داشتیم. فکر کنم روی هم رفته حدود ده باری شد، در این مدت برای من انصافاً خیلی جالب بود که ایشان چقدر افتاده است.

www.takbook.com

ـ و دلتان تنگ می‌شد برایش؟

ـ بله! برای آن اخلاق و رفتار بله! بله! من خودم یک اخلاقی دارم که هر جای دنیا هم که باشم، خوب و خوبی را که می‌بینم یادم نمی‌رود، شاید هزاران کیلومتر فاصله گرفته‌ام ولی از کنار آن خوبی و آن خوب بودن نمی‌گذرم حداقلش این هست که سعی می‌کنم من هم آن کار خوب را به کار ببندم. وقتی من یک صفت خوبی را در وجود یک نفر دیدم این را برای خودم الگو قرار می‌دهم. این بزرگوار این صفت خوب را دارد، چرا من نداشته باشم.

ـ به شما کاری هم می‌گفت که انجام بدهید؟

ـ نه! اینطور اخلاقی نداشت، من احساس کردم اینطور شخصی نیست که کار خودش را بخواهد به کسی واگذار بکند. البته اینقدر محترمانه و دوستانه رفتار می‌کرد که من دوست داشتم موقعی که می‌آید اینجا، از من کاری بخواهد که برایشان انجام بدهم.

ـ من تشکر می‌کنم از حوصله‌ای که به خرج دادید و صحبت پایانی شما را هم می‌شنویم.

ـ عرض کنم خدمت شما باعث افتخار بنده هست که در این دو روز دنیا با امثال شما آشنا شدم.

ـ البته در این امامزاده کسی نیست!

ـ ببینید! عرض کنم خدمتتان که بستگی دارد با چه دیدی به قضایا و آدم‌ها

www.takbook.com

نگاه کنید. من اگر انتظار داشته باشم همه مردم معصوم باشند این انتظار، انتظار درستی نیست، منطقی هم نیست، اول باید یک نگاه به خودم بیندازم بعد به دیگران. باید دیگران را با دید مثبت نگاه کنم، ولی حالا یک عده هستند این وسط که واقعاً خوب هستند، این شهید جزء آن دسته افراد بودند که خوب یک عده هم از جان و دل قبولشان دارند. اخلاق و رفتار خوبی که این بزرگوار داشت، ثروت اصلی و سرمایه اصلی است.

من همیشه دعا می‌کنم که در این کشور امام زمان که خدایا مدیرهایی نصیب مردم بشود که خدا ترس، مردم دوست، مدیر و مدبر و کار بلد باشند. من همیشه این دعایم بوده است که حقیقتاً با دیدن این بزرگوار این خصوصیات را دیدم و حس کردم. این برای من باعث افتخار هست. ما هر وقت هم یادشان بیفتیم صلوات و حمد و سوره برای شادی روحشان می‌خوانیم و به خداوند متعال می‌گویم که به عظمت آن بزرگواران ما را ببخشد چرا که آنها پیش خدا منزلت دارند. خدا به عظمت آنها ما را هم ببخشد، که آنها را واسطه می‌کنیم.

ـ با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.

ـ من هم از شما تشکر می‌کنم که صبر و حوصله به خرج دادید و پای صحبت‌های من حقیر نشستید، خدا حفظتان کند.

www.takbook.com

آنچه در چی می‌آید سخنان «غلامرضا خمر» معاون هماهنگ کننده پیشین سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان و مسؤول پایگاه شهید خسروپرست است که در روز تاسوعای حسینی ۱۳۹۱ بیان شده است.

شهید لک‌زایی واقعاً استثنایی بود

در ایام محرم و روز تاسوعای حسینی یاد و خاطره شهدای عزیز خصوصاً سردار عزیز شهید لک‌زایی را گرامی می داریم که از افتخاراتمان در استان سیستان وبلوچستان بودند.

این مکان که به عنوان پایگاه شهید خسرو پرست نام‌گذاری شده است یکی از یادگارهای شهید لک‌زایی است که با توجه به تجمیع برادران سپاهی در این محل ایشان کمک کردند که چنین فضایی آماده شود تا دوستان ما به برنامه‌های اعتقادی، معنوی و ورزشی خودشان در قالب این سوله که یک فضای مناسبی است بپردازند. الحمد الله الان سال‌هاست که اینجا در قالب یک هیئت هم در ماه محرم و هم در ایام ماه مبارک رمضان فعال است. در طول سال هم به عنوان یک پایگاه بسیج عزیزان ما برای برنامه‌هایی که پیش می‌آید آماده و سازماندهی می‌شوند.

www.takbook.com

این مکان تقریباً ۱۰ سال پیش، حدود سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۸۱ این پایگاه اینجا شکل گرفت. این سوله از سوله‌های داخل سپاه بود که آن موقع حاج آقا کمک کردند و این را در اختیار ما گذاشتند که بتوانیم بالاتر از یک پایگاه مقاومت بسیج به فعالیت بپردازیم.

آغاز آشنایی

آشنایی ما با سردار لک‌زایی به اوایل انقلاب برمی‌گردد. سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۵۹ که ما توفیق پاسداری در روابط عمومی سپاه زابل را داشتیم. ایشان هنوز عضو سپاه نشده بودند ولی ارتباطات فرهنگی با ما داشتند. در برنامه‌هایی که دوستان از سطح محلات و روستاها به روابط عمومی می‌آمدند امکانات فرهنگی و تبلیغی در اختیارشان می‌گذاشتیم و آن‌ها پل ارتباطی روابط عمومی سپاه برای کارهای فرهنگی و تبلیغی بودند. سردار لک‌زایی آن موقع یکی از نیروهای فعال و یکی از مرتبطین ما بودند که در آن سال‌ها مرتب به روابط عمومی سر می‌زدند و امکاناتی مثل پوستر، کتاب و نوار که در اختیار ما بود از این‌ها برای مجموعه‌هایی که داشتند استفاده می‌کردند و بهره می‌گرفتند. این مسئله قدمی برای آشنایی اولیه ما شد.

روحیه انقلابی و ولایت‌مداری

آنچه که ما در آن سال‌ها از ایشان سراغ داشتیم یک روحیه بسیار انقلابی و ولایت‌مداری و یک علاقه‌مندی ویژه‌ای بود که به کار و تلاش در ارتباط با انقلاب داشتند. یعنی یک جدیت و کوشش ویژه‌ای در ایشان وجود داشت و خیلی علاقه‌مند بودند که به سپاه نزدیک بشوند و واقعاً سپاه و بچه‌های سپاه را بسیار دوست داشتند.

www.takbook.com

از مجموعه افرادی که در مقطع اوایل انقلاب با ما در ارتباط بودند سردار لک‌زایی از افراد فعالشان بود؛ یعنی حتی اوقات فراغتشان هم می‌آمدند و اگر نیازی در مجموعه و کارها بود به ما کمک می‌کردند. خوشبختانه این ارتباطات و این علاقه‌مندی زمینه عضویت ایشان در سپاه را هم برای ایشان فراهم کرد.

ایشان با فاصله یکی دو سال یعنی در سال ۱۳۶۰ توفیق پاسداری را پیدا کردند و رسماً وارد سپاه شدند و اقدامات بسیار خوبی هم داشتند. من چندین مطلب را در رابطه با ارتباطاتی که ما با هم داشتیم و کارهایی که از نزدیک با ما مرتبط بود ودست ما بود خدمتتان عرض می‌کنم. هر چند که سردار لک‌زایی را نمی‌توان در یک مصاحبه یکی دو ساعته تعریف کرد. ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری ایشان، عملکردش و تلاشی که ایشان انجام داده واقعاً در یک صحبت کوتاه جمع نخواهد شد ولی چون دوستان متفاوتی از زاویه‌های مختلفی مطالبی را مطرح می‌کنند ما هم به بخشی از این مسائل اشاره می‌کنیم که إن شاء الله در جمع‌بندی مثمر ثمر واقع بشود.

تواضع، فروتنی و تقوا در مسائل کاری

آنچه که ما در این مدت خصوصاً در این ده پانزده سال آخر عمر ایشان شاهد بودیم که به صورت نزدیک و روزانه با هم مراوده داشتیم، تواضع و فروتنی سردار لک‌زایی و تقوای ایشان در مسائل کاری بود که خیلی روی اطرافیان تأثیرگذار بود. به خصوص در رفتارشان نسبت به موضوعاتی که مواجه بودند و تلاشی که نسبت به مسائل کاری از خودشان نشان می‌دادند. بارها ما این را احساس می‌کردیم که با توجه به شرایط جسمی و مجروحیتی که ایشان داشت از ما که وضعمان بهتر بود یک مقداری قوی‌تر

www.takbook.com

و با انگیزه‌تر و با صبر و حوصله بیشتری وارد کار می‌شدند و کار را دنبال می‌کردند که ما از خیلی از مسائل عقب می‌ماندیم. از این رو همیشه برای ما الگو بودند.

بعضی مواقع که ما احساس خستگی می‌کردیم وقتی سردار لک‌زایی را با آن وضعیت می‌دیدیم خجالت می‌کشیدیم. می‌گفتیم ایشان با این وضعیت جسمی که باید الان استراحت کنند و برنامه کاریشان را تعدیل کنند و به مسائل جسمی خودشان بپردازند ولی کار می‌کنند پس ما چرا احساس خستگی می‌کنیم و ناراحت می‌شدیم و تأثیر می‌گذاشت. یعنی اگر خستگی هم برای ما در مسائل کاری پیش می‌آمد وقتی ایشان را می‌دیدیم یک شرایطی برای ما ایجاد می‌شد که بهتر بتوانیم مسائل کاری را دنبال کنیم و پی گیر باشیم.

شخصیتی خستگی‌ناپذیر

در کار خیلی عجیب بودند. شخصیتی خستگی ناپذیر و پرتلاش و با انگیزه داشتند. اگر کاری را شروع می‌کردند با برنامه دنبال می‌کردند و با جدیت و با انگیزه پی‌گیر بودند و نتیجه کارشان را هم خیلی خوب می‌دیدند.

من فکر می‌کنم یکی از کارهای خوبی که در سپاه استان الگو شد و نظم گرفت، مستند سازی‌هایی بود که در زمان مدیریت سردار لک‌زایی در سپاه شکل گرفت. یعنی من بعد از ایشان که معاون هماهنگ کننده شدم به عنوان یک مسئول در جایگاه هماهنگ کننده خیلی خیالم راحت بود؛ چون هر مناسبتی و هر ایام اللهی که با آن مواجه بودیم که باید برنامه‌ریزی می‌کردیم، می‌دیدیم سردار لک‌زایی این را مستند و کتاب کرده است به همراه سوابق سال‌های قبلی و با ارزیابی و تجزیه و تحلیل در گنجه پشت سر ما آماده است. یعنی وقتی یک نگاهی می‌کردیم دقیقاً در فضای برنامه سال قبل

www.takbook.com

و سال‌های قبل قرار می‌گرفتیم و نقاط ضعف و قدرت کارها را متوجه می‌شدیم و برای ما یک سرمشق برای کارها بود.
تأکیدی که ایشان به دوستان ما داشتند این بود که بازخورد کارها را ببینیم و اثربخشی کارها خودش را نشان بدهد و باید ببینیم کار چه نتیجه‌ای می‌دهد. خیلی پایبند به این قضیه بودند که بازخورد کارها خودش را نشان بدهد و یک مستند سازی صورت بگیرد و نقاط قوت و ضعف مشخص بشود و اگر جاهایی هم نیاز است که سال‌های دیگر بتوان آنها را برطرف کرد این مجموعه گردآوری بشود.

مدیری با نظم

معمولاً هر مراسمی که بود ایشان بلافاصله جلساتی می‌گذاشتند و ستادی تشکیل می‌دادند و با تقسیم کارهایی که انجام می‌شد برنامه‌ها را دنبال می‌کردند و پی‌گیر بودند.
مدیری با نظم بودند؛ یعنی علی‌رغم وضعیت جسمی که داشتند عشق به لباس سپاه داشت. خیلی ما کم دیدیم که در برنامه‌های خارج از سپاه ایشان با لباس شخصی باشند. ایشان مقید به این بودند که لباس مقدس سپاه را به تن داشته باشند.
به نظم در مجموعه خیلی معتقد بودند بعضی مواقع مخصوصاً در اواخر خدمت، خیلی برایمان سخت بود که مثلاً به صبحگاه حاضر شویم. بعد بررسی می‌کردیم می‌دیدیم سردار لک‌زایی داخل سپاه است؛ یک مقداری شرمنده می‌شدیم می‌گفتیم وقتی ایشان که آمده‌اند ما نباید جا بمانیم و سریع خودمان را می‌رساندیم.
ایشان همه صبحگاه‌های سپاه را علی‌رغم مشکلاتی که داشت حاضر بودند؛

www.takbook.com

مگر اینکه واقعاً در مأموریت بودند یا شرایطی پیش می‌آمد که در استان نباشند ولی وقتی بودند خیلی مقید بودند که صبحگاه‌ها را شرکت کنند و در برنامه‌ها حضور بسیار خوبی داشتند.

عشق به کار

واقعاً ما سردار لک‌زایی را عاشق کارش دیدیم؛ یعنی ایشان در سپاه عشق به کار داشت؛ عشق به انقلاب داشت؛ عشق به ولایت داشت؛ یک ولایت‌مدار واقعی بود.

بارها بود که ما همدیگر را می دیدیم خصوصاً بعد از اینکه ما منفک شدیم دو سه جلسه من رفتم حال و احوالی از ایشان بپرسم؛ با ایشان صحبت کردم و گفتم برنامه‌هایت را طوری تنظیم کن که فشار کار برای شما کمتر شود و به استراحت و سلامتی خودتان هم توجه کنید. واقعاً وقتی ما به ملاقات ایشان می‌رفتیم احساس می‌کردیم که خیلی فشار کار را تحمل می‌کند و نگران می‌شدیم و توصیه می‌کردیم که استراحت کنند ولی ایشان خیلی عشق به کارشان داشتند و از کمترین فرصتشان استفاده می‌کردند.

بارها شده بود که ما وقتی می‌خواستیم مأموریتی خارج استان برویم دیگر صبح از منزلمان نمی‌آمدیم و ظهر پای پرواز می‌رفتیم؛ یا چند روز بعد که از مأموریت برمی‌گشتیم، استراحت می‌کردیم ولی ایشان تا دقیقه ۹۰ که به پای پرواز برسند در محیط کار مشغول کار بود؛ از سفر هم که برمی‌گشت اولین کسی بود که اگر فرصتی بود حتی اگر نیم ساعت هم بود به راننده می‌گفت که به محیط کار برود. همین مقدار کار را هم برای خودش غنیمت می‌شمرد که وقتش برای رفع مسائل کاری و سازمان باشد و توان مضاعفی را برای این کار قرار می‌داد.

www.takbook.com

فرماندهی به تمام معنا

واقعاً فرماندهانی که در این دهه آخر در سپاه بودند وقتی سردار لک‌زایی در زاهدان بودند احساس آرامش و راحتی می‌کردند و هیچ دغدغه‌ای نداشتند. بیشتر وقت فرماندهان ما چه در زمان سردار غلامی، چه در زمان سردار مولوی، چه در زمان سردار جاهد، و چه در زمان سردار شهید محمدزاده، به مأموریت‌های خارج از زاهدان ختم می‌شد و احساسشان این بود که با وجود سردار لک‌زایی اصلاً ما نگرانی نداریم.

ما همه این احساس را داشتیم که وقتی ایشان در سپاه حضور دارند یعنی فرماندهی به تمام معنا اشرافیت خودش را بر سازمان اعمال می‌کند. همه احساس می‌کردند که خلأ فرماندهی وجود ندارد. ایشان پرکار بودند و پی‌گیر مسائل و موضوعات برنامه‌ای و کاری خودشان بودند و با توجه به شناختی که نسبت به مسائل داشتند مأموریت‌ها را دنبال می‌کردند.

ایشان حضور بسیار توان‌مندی برای مدیران، معاونین، فرماندهان خصوصاً فرماندهان استانی بودند؛ چون ایشان از پایین شروع کرده بود، یعنی از یک پاسدار عادی و مسئول بسیج شروع کرد و خیلی سریع رشد کرد. استعدادش به موقع خودش را نشان داد و فرماندهان هم ارزیابی کردند و به موقع توانستند از این فرصت استفاده کنند و ایشان را خوب شناخته بودند و توانستند در برنامه‌ها زمینه رشدش را به خوبی فراهم کنند. ایشان با مسئولیت بسیج، کار را شروع کرد و خیلی زود جانشینی سپاه زابل، فرماندهی سپاه زابل و معاون هماهنگ کننده سپاه استان شدند.

چون ایشان از پایین در سلسله مراتب فرماندهی رشد کرده بود اشرافیت کامل به همه مسائل داشت؛ یعنی یک کارشناس خبره در مسائل سپاه بود و مسائل را تشخیص می‌داد. با توجه به دیدارها و سرکشی‌هایی که به سبب

www.takbook.com

مسئولیتش در شهرستان‌ها و بخش‌ها و روستاها ایشان انجام می‌داد به استان خیلی خوب شناخت داشتند.

شجاعت، شهامت و مقبولیت

همیشه به دنبال حل مشکل دیگران بودند. من ندیدیم و نشنیدم که سردار لک‌زایی به خواسته کسی نه بگوید. تلاش می‌کرد این خواسته را تا جایی که می‌تواند برآورده کند. یعنی اگر قرار بود یک جایی حرفی بزند شجاعت و شهامت این را داشت که حرفش را بزند حتی اگر به ضررش تمام می‌شد. بعضی وقت‌ها افراد خودشان برای حل مشکلشان به نزد ایشان می‌آمدند و اعتقاد به این داشت که این کار را برایشان حل کند. بعضی موقع هم افراد نمی‌آمدند و ایشان خودش احساس می‌کرد که باید این قدم را برای این قضیه بردارد.

من خودم بارها متوجه می‌شدم که ایشان برای ما قدم‌هایی برداشته‌اند و ما می‌گفتیم که چرا خودتان را به زحمت می‌اندازید؟ می‌گفت من وقتی احساس می‌کنم یک کاری را انجام بدهم انجام می‌دهم و نیازی نیست که فرد از من این را بخواهد. من این احساس مسئولیت را در کنار این قضیه دارم. به همین خاطر هم از یک مقبولیت بسیار خوبی در بین بچه‌ها برخوردار بود و بچه‌ها به ایشان اعتماد داشتند و نقطه قابل اعتماد بچه‌ها بود.

اعتماد و رازداری

در مشورت کردن‌ها، در مسائل اداری و شخصی افراد ایشان را اینقدر قابل اعتماد می‌دانستند که مسائل شخصی که هیچ کجا نمی‌توانستند بگویند با سردار لک‌زایی مطرح می‌کردند و از ایشان مشورت می‌گرفتند. ایشان هم

www.takbook.com

راهنمایی می‌کردند و تلاش می‌کردند که بتوانند مسائلشان را حل و فصل کنند. اعتمادی که وجود داشت و رازداری که ایشان نسبت به اسرار افراد از خودشان نشان می‌دادند خیلی بالا بود. حفظ آبروی افراد و حفظ شخصیت افراد برای ایشان خیلی مهم بود.

در هفت هشت سالی که کار بازرسی انجام می‌دادم معمولاً پیش می‌آمد که باید یک مسئولی را جا به جا کنم. بعضی مواقع اشتباهاتی داشتیم و در اینجا به جایی‌ها خوب دقت نمی‌کردیم اما ایشان می‌آمدند و به ما تذکر می‌دادند که مراقب شأن افراد باشید؛ مراقب شخصیت افراد باشید؛ آبروی افراد برایتان خیلی مهم باشد. معتقد بود خیلی هنرمندانه می‌توان این جا به جایی‌ها را انجام داد که افراد خراب نشوند و مشکلاتی برایشان پیش نیاید. خیلی با دغدغه این کار را می‌کرد و حواسش نسبت به مسائل بود.

مواردی بود که اگر ایشان از افراد می‌خواستند افراد به سبب شناخت شخصیتی که نسبت به سردار لک‌زایی داشتند نه نمی‌گفتند. من خودم یک موردی را داشتم که فرماندهی آن زمان خیلی مرا تحت فشار گذاشت که یک اتاق از مجموعه ما را بگیرد. ما هم تلاش می‌کردیم زمان بگیریم که بتوانیم متقاعدش کنیم که این کار انجام نشود. اما یک روز سردار لک‌زایی همین طور که داشت از جلوی اتاق ما عبور می‌کرد که به طرف دبیرخانه بروند یک نگاهی به ما کرد و گفت که اتاق را چه کار کردید؟ من فکر کنم در فاصله‌ای که ایشان رفت دبیرخانه و برگشت، اتاق خالی شد؛ یعنی برای ما خیلی مهم بود که با همین اشارت هم کار را انجام دهیم. خود همین صحبت‌ها برای ما خیلی اهمیت داشت و ارزشمند بود که سعی کنیم اینها را مد نظر قرار بدهیم و داشته باشیم.

من خبر دارم حتی بچه‌هایی که در سازمان شاغل بودند و حتی بچه‌هایی که

www.takbook.com

منفک شده بودند، بچه‌هایی که از دیروقت با ایشان ارتباط داشتند مسائلشان را مطرح می‌کردند و مشورت می‌گرفتند و عمل هم می‌کردند. چون به مشورتی که دارند می‌کنند و به طرف مقابلشان اعتماد داشتند.

استفاده از فرصت

از کوچک‌ترین فرصت خودشان استفاده می‌کردند. ما خیلی کم سردار لک‌زایی را در شرایطی برای استراحت می‌دیدیم.

توجه ویژه‌ای به خانواده معظم شهدا داشتند. زابل که می‌رفتند بیشتر وقتشان برای این دیدارها صرف می‌شد. امکاناتی را از گوشه و کنار جمع می‌کردند و سعی می‌کردند به دوستان قدیمی سر بزنند و با آنها ارتباط داشته باشند.

خداوند یک استعدادی در قدرت بیان و سخنوری و کنترل و اشرافیت مدیریتی در اداره جلسات و برنامه‌ها به ایشان داده بود که این هم واقعاً یک استعداد فوق العاده‌ای بود.

هر جایی که ورود می‌کرد همه خیالشان راحت بود و می‌گفتند اگر اینجا را سردار لک‌زایی اداره کند یا اگر قرار است تصمیمی گرفته شود چون ایشان پای قضیه هست مطمئن به خروجی کار بودند. یک آرامش و یک تسکینی برای مسئولین رده بالا بود. حتی برای آن بچه‌هایی که در سطوح هم‌تراز ایشان یا پایین‌تر بودند. می‌گفتند وقتی فلانی در این جلسه هست کار به نتیجه می‌رسد و موفق خواهند شد.

ترجیح سپاه

علی‌رغم موقعیت‌های خوبی که برایش در خارج از سپاه فراهم شد در مجموعه‌های استانداری و مجموعه‌های دیگر ولی برای ایشان سپاه خیلی

www.takbook.com

مهم بود. من احساس می‌کردم اگر زمانی سردار لک‌زایی از سپاه بازنشسته شوند و کار به جایی برسد که لباس سپاه تنشان نباشد چه جوری می‌خواهد با این موضوع کنار بیاد.

بهترین موقعیت‌های شغلی در خارج از سپاه را ایشان جواب رد دادند. به دلیل همین عشقی که به سپاه داشتند و از همه مهم‌تر اینکه تا آخرین لحظه عمر با برکتشان به عنوان یک پاسدار در حال خدمت و در حال مأموریت به این افتخار نائل شد.

من توفیق داشتم یکی دو ساعت قبل از این حادثه از یک مأموریتی که از استان گیلان برگشتم در فرودگاه به من گفتند که سردار حالشان بد است ودر بیمارستان بعثت ارتش می‌باشند. من از همانجا به دیدارش رفتم. نیم ساعتی کنارش بودم. احساسم این بود که وضعیت جسمیشان خوب است و دوستان هم داشتند پی‌گیری می‌کردند که ایشان را به بیمارستان بقیهٔ الله منتقل کنند. به دلیل این که ظهر پرواز داشتم از ایشان خداحافظی کردم که در مسیر فرودگاه دوستان تماس گرفتند و گفتند که چنین اتفاقی پیش آمد در حالی که در مأموریت سپاه بود.

به اعتقاد من برای جمع‌بندی مختصر باید ساعت‌ها نشست و صحبت کرد و حق دوستان و کسانی که با سردار لک‌زایی آشنایی دارند این است که بنشینند و این مسائل را منتقل کنند. خیلی از این حرف‌ها برای نسل فعلی ما در سپاه مثل خاطرات دفاع مقدس، خاطرات سردار لک‌زایی و خاطرات مدیریتی ایشان و عشق و ارادت ایشان به ولایت و عشق و ارادت ایشان برای خدمت در سپاه که می‌توانستند چند سال قبل بروند در خانه بنشینند و از موقعیت‌ها استفاده بکنند و به سلامتی و تفریح و کارهای دیگری بپردازند ولی ایشان تا آخرین لحظه ایستادند و در سپاه

www.takbook.com

به ملکوت اعلی پیوستند، برای ما درس‌آموز است.
ایشان تا جایی که می‌توانستند حتی کسانی هم که ۳۰ سال خدمت کرده بودند را تشویق می‌کردند که در سپاه بمانند و از توان و ظرفیت اینها استفاده کنند.

کادرسازی

در کارسازی ایشان خوب کار کردند و زمینه‌هایی را به وجود آوردند. قبل از اینکه ایشان از زابل بیایند من یک مقطعی سرپرست هماهنگ کننده سپاه استان بودم. خیلی دنبال ایشان بودند که ایشان را از زابل بیاورند که معاون هماهنگ کننده بشوند. من احساس کردم که تا من اینجا در سمت سرپرستی هستم ایشان نمی‌آیند و بعدها به یقین رسیدم که همین طور هم بود. من با سردار کیاشمشکی صحبت کردم و گفتم سردار! شما تودیع من را انجام دهید. گفتند چرا عجله دارید؟ من به ایشان گفتم که باید این کار را انجام دهید چون اگر قرار است سردار لک‌زایی بیاید تا من اینجا هستم نمی‌آید. من حتی اگر اسمم هم باشد سردار لک‌زایی از زابل نمی‌آیند. خیلی اینها برایشان مهم بود.
حتی بعد از اینکه ایشان رشد کردند و یک مرحله هم جلوتر رفتند باز از شناختی که نسبت به ما و دوستان دیگر داشت در انتصابات بعدی و جایگاه‌های بعدی کمک کردند. مدیرانی که ما الان داریم خیلی‌ها با ایشان کار کردند و خیلی‌ها نیروهایش بودند. سال‌ها در بسیج و سپاه زابل خدمت کردند و الان همان‌ها در مسئولیت‌های مختلف خدمت می‌کنند.
ان شاء الله که خداوند با شهدا محشورش کند و اجر و ثواب شهید را به ایشان عنایت کند. قطعاً اعتقاد ما این است که ایشان شهید شدند و به

www.takbook.com

شهادت رسیدند و این اعتقاد قلبی دوستان و همه بچه‌هایی است که سردار لک‌زایی را می‌شناختند و به خدمات ایشان و به تلاش‌ها و مسائل ایشان در استان کار می‌کردند.

متخصص در امر بسیج

متخصص در امر بسیج بودند. انصافاً و واقعاً در کار بسیج صاحب نظر بودند و در کل کشور و در سطح استان به موفقیت‌های بزرگی رسیدند. امروز این خلأها دارد ایجاد می‌شود و مسأله این است که چگونه سپاه بتواند این را بتواند کند.

تلاش‌هایی که در همین مسائل بیرون در مجموعه امر به معروف و در مجموعه مهدویت صورت گرفت که زنده شدن این دو مجموعه در استان ما کار خیلی سختی بود. در امر به معروف با توجه به شرایط مذهبی که با آن رو به رو هستیم و همین طور در بحث مهدویت بدون اینکه حساسیتی ایجاد شود یا بدون اینکه دغدغه‌هایی ایجاد شود این دو مجموعه را الحمد لله خیلی خوب سازمان و گسترش دادند و رونق بخشیدند که استان سیستان و بلوچستان یکی از استان‌های موفق در این بخش در سطح کشور بود. خیلی‌ها فکر نمی‌کردند در استان سیستان و بلوچستان با گرایش‌های قومی و مذهبی و حساسیت‌هایی که هست این دو کار بتواند جایگاه خوبی داشته باشد.

ما یک روز مهمان ایشان بودیم؛ رفتیم کارها را از نزدیک دیدیم؛ انصافاً کارهای بسیار بزرگی در این زمینه‌ها مطرح شده است که این یک ذره‌ای است از دریای بی‌کران هر آنچه می‌شود در مورد ایشان گفت. قطعاً اینها همه حرف‌ها نبود؛ مطمئناً خیلی از مسائل گفته نشد؛ ما هم در یک زاویه کوتاهی

www.takbook.com

بعضی از نکات را مطرح کردیم. ان شاء الله که همه دوستان ما دنبال کنند و کمک کنند که این مسائل به شکلی مطرح شود.

صبر و بردباری

یک نکته دیگری که به ذهنم آمد صبر و حوصله ایشان بود. خیلی کم ما ایشان را عصبانی می‌دیدیم حالا اگر عصبانی هم می‌شد در همان جمع، جمع و جورش می‌کرد. مثل یک مدیری که می‌خواست یک موضوعی را با جدیت بیان کند ولی بسیار آدم با صبر و با حوصله و با طمأنینه‌ای در کار بودند. علی‌رغم فشارهایی هم که وارد می‌شد کمتر می‌دیدیم که از کوره در بروند.

کار را از پایین‌ترین جایش دنبال می‌کردند و اگر احساس می‌کردند کاری را باید پی‌گیری کنند حتماً همین کار را می‌کردند و از نزدیک خودشان در صحنه مدیریت می‌کردند. این طور نبود که در اتاقشان بنشینند و جلسه‌ای بگذارند و بگویند فلانی تو این کار را بکن. شاید برای هر کدام از مسئولین ده‌ها بار تماس می‌گرفت که این موضوع را چه کار کردید. خودش به صحنه عمل می‌رفت و از نزدیک کارها را می‌دید. حتی بقیه را جمع می‌کرد و می‌گفت بیایید کارها را در صحنه عمل توضیح دهید. دقیقاً لحظه به لحظه کار را دنبال می‌کرد. مدیر نشستی نبود که در اتاق مدیریت بنشیند و از آنجا مدیریت کند. مدیریت در صحنه و مدیریت همراه با عمل و نظارت بود. مستقیماً از صحنه مدیریت می‌کرد و پی‌گیر کارها بود.

پیشنهادی برای کارهای آینده

کارهای سردار باید جمع آوری شود؛ چون با توجه به مقبولیت سردار

www.takbook.com

لک‌زایی و شناختی که بچه‌ها دارند این نکات می‌تواند برای مدیران ما در سطح سپاه و در سطوح بسیج بسیار قابل استفاده باشد. اگر شما از این زاویه روی آن کار کنید خیلی کاربردی خواهد بود و در خیلی از جاها الگویی برای استفاده عزیزان ما در این بخش‌ها می‌شود. به صرف یک خاطره ما دنبال نکنیم. هر چند در خاطرات هم نکاتی است که قابل استفاده است ولی به اعتقاد من باید در زاویه‌های مختلف کار کنیم و پایان نامه‌هایی در این زمینه کار شود.

مثلاً شهید لک‌زایی در بعد مدیریتی چگونه بودند که این می‌تواند مبنایی برای تدریس در کلاس‌های دانشگاه امام حسین(ع) باشد. من خودم الان در آنجا یک واحد درس مدیریت تدریس می‌کنم. امروز خیلی از بچه‌ها می‌گویند که از واحد کتاب بیرون بیاییم و تجربیات و واقعیت‌ها را به ما بگویید؛ یعنی شما ۳۳ سال مدیریت کردید تجربیات شما الان برای ما بسیار مفید است تا تعاریف کتاب در مورد مدیریت.

من این مطالب را فی البداهه گفتم. ان شاء الله دوستان دیگر کمبودهایی که در صحبت‌های ما بود جبران و کامل خواهند کرد.

www.takbook.com

آنچه در چی می‌آید سخنان «عباسعلی خیاطی» از دوستان، هم رزمان و همکاران سردار شهید حبیب لک‌زایی است که در روز ۳ آذر ۱۳۹۱ در زاهدان انجام شده است.

شهید لک‌زایی واقعاً استثنایی بود

ـ لطفاً در ابتدا درباره فعالیت‌های سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی بفرمایید.

ـ بسم الله الرحمن الرحیم. من تقریباً بیش از ۲۰ سال نیروی حاجی بودم. من سال ۱۳۶۲ پاسدار شدم. سال ۱۳۶۰ جبهه بودم. مدتی را هم تهران و بعد هم مدتی را در کرمان و مدتی را هم در قرارگاه انصار بودم.

بعضی از دوستان فرمایشاتی درباره شهید لک‌زایی داشتند که واقعاً بدون غلو و اغراق بوده است. واقعاً شهید لک‌زایی یک مرد با معنا و تمام جهاد بود. یک وقتی هست که آدم از جایگاهی که دارد به اطرافش نگاه می‌کند اما حاجی با فرماندهی‌اش با تمام بچه‌ها رفیق بود و به عنوان یک پدر و برادر برایمان

www.takbook.com

و بالاتر از یک رفیق بود. وقت و بی وقت هم با او تماس داشته و به ایشان مراجعه‌می‌کردیم.

شهید لک‌زایی بیشتر کارهایش را رفاقتی انجام می‌داد در صورتی که چون فرمانده بود می‌توانست کارها را با دستور انجام دهد ولی مزه شیرینی رفاقتش بیشتر خودش را در کار نشان می‌داد. در مجموعه سپاه بیشتر بحث معنویِ کار مطرح بود تا بحث خشک نظامی. شهید لک‌زایی استثنایی بود. دوستان و بزرگان دیگری هم فرمانده و جانشین بودند که بحث فرماندهی‌شان با رفاقتشان فرق داشت. مثلاً دستوری و امری باید اجرا می‌شد ولی حاجی این ویژگی منحصر به فرد را داشت. بچه‌های قدیمی دیگری هم هستند که سردار در میان تمام آن‌ها واقعا منحصر به فرد و استثنایی بود.

سردار خیلی حرمت داری می‌کرد؛ خدا بیامرزد همه شهدا را. بعضی وقت‌ها که گزارشی نوشته می‌شد گزارش قبلی را هم در می‌آورد و اصلاً هیچ برخودی نمی‌کرد و صبر داشت. به من می‌گفت: عباس! خدا را در نظر بگیر. یعنی می‌دانست که من دارم چه می‌گویم و بعد فرد مورد نظر را تنهایی می‌خواست و با او صحبت می‌کرد.

از وقتی سردار رفته من مانده‌ام که پیش چه کسی بروم. البته الان دوستان دیگری هم هستند ولی هر گلی بوی خودش را می‌دهد. از وقتی که شهید لک‌زایی از سپاه رفته دلم گرفته و خیلی ناراحت شدم. بچه‌های مجموعه سپاه استان به صورت جدی پناه و حمایت کننده خیلی قوی خودشان را از دست دادند.

حاجی کار نداشت که این مطلب مال من نوعی است یا شخص دیگری؛ بیشتر به دنبال حق بود و در این نکته ظریف بود. حتی بارها دیده‌ام و شنیده‌ام که سردار مقابل فرمانده خود هم ایستاده است یا در جلسات سه چهار نفری شورا که فرمانده و جانشین و هماهنگ کننده و بازرس بودند و تصمیمات

www.takbook.com

سنگین استانی که جایگاه افراد را مشخص می‌کند مصوب می‌شد، از حق دفاع می‌کرده است. مواردی را سراغ دارم که ایشان مقابل فرمانده خود هم ایستاده و مستند و محکم و منطقی و از روی حق مقاومت کرده است. حتی در جمع‌های ۲۰ نفره نیز این گونه بود که بعد آقایان می‌گفتند کسی حق ندارد این مطلب را پخش کند. حاجی بیشتر و خیلی عجیب پشتیبان و حمایت کننده بچه‌های بی‌زبان و کسانی که زحمت می‌کشیدند بود.

سردار هم توجیه بود و هم در متن بسیج بود. خیلی که می‌خواست مراعات کند می‌گفت خدا را در نظر بگیر. اینجا که می‌شد می‌دانستیم که این حرفی که می‌زنیم سردار متوجه هست و نباید بیشتر ادامه داد و وارد حوزه آن صحبت شد.

سردار استثنا بود. فکر نکنم که دوباره مادری فرزندی به دنیا بیاورد که بتواند در استان جای شهید لک‌زایی را پر کند. دوستان دیگری که می‌آمدند خود را بازیچه جریانات سیاسی می‌کردند اما حاجی در این مسائل وارد نمی‌شد و برخورد می‌کرد.

ـ آیا سردار نگاهش به بچه‌های سپاه قومیتی هم بود یا خیر؟ برای مثال بخواهد نسبت به بچه‌های سیستان بیشتر توجه کند و امتیازتی برای آنان قائل شود؟

ـ نه. سردار نگاهش به همه یکسان بود و بیشتر طرفدار حق بود؛ فرقی نمی‌کرد از چه قومی باشد. بعضاً در برخورد هم حریم‌ها را مشخص می‌کرد. حتی آقازاده‌اش هم که به دفترش نامه‌ای می‌برد شاید اگر خود آن فرد نامه‌اش را می‌برد راحت‌تر کارش انجام می‌شد. شهید لک‌زایی واقعاً خدایی بود و بر اساس حق و حقیقت کار می‌کرد.

www.takbook.com

ـ از همکاری حاجی با کاروان اعزامی خادمین افتخاری از استان به حرم امام رضا (ع) بگویید. ایشان در این زمینه چه نقشی داشت؟

ـ در جریان خادمین افتخاری حرم آقا امام رضا (ع) بچه‌ها حاجی را چند سالی درگیر کردند که واقعاً خوب پای کار آمد و واقعاً خیلی زحمت کشید. حاج آقای میربها از بچه‌های استان بود و من را هم خدا توفیق داد که در اعزام بچه‌ها حضور داشتم و سال بعد هم خودجوش و افتخاری با هزینه‌های خودمان رفتیم. زمانی که حاجی بود خبررسانی تلویزیونی شد و به بچه‌ها لوح تقدیر اهدا می‌کرد و هر سال تعداد اعزام شونده‌ها بیشتر می‌شد. سردار اتوبوس‌ها و زائرسرا را هماهنگ می‌کرد. وقتی بچه‌ها می‌آمدند من کارهای میزبانی‌شان را انجام می‌دادم و بعضی از گروه‌ها هم می‌رفتند در مسیر تردد زائران ایستگاه می‌زدند و کارهای تدارکاتی و عملیاتی و فرهنگی انجام می‌دادند.

این کار هر سال از اربعین حسینی تا ۲۸ صفر که شهادت امام رضا(ع) بود، انجام می‌شد. ما دو روز جلوتر به مشهد می‌رفتیم. گروه دیگری که کارهای مأموریتی انجام می‌دادند. در کل، رفت و برگشتمان پنج روز طول می‌کشید. امسال هم هر چه دوستان و من پیگیری کردیم نشد. سه سال بود که حاجی در این کارها را به ما کمک می‌کرد. بعد از تاسوعا و عاشورا دوستان جلسه‌ای گذاشتند و خودشان تصمیم گرفتند اما هزینه‌های آن بالا بود.

بچه‌ها که می‌رفتند و کارها را انجام می‌دادند شب و روز نمی شناختند و کار می‌کردند. حتی بچه‌هایی که در خود مشهد بودند. در صورتی که بچه‌ها یا مهندس یا سرهنگ هستند که بعضاً من خودم در کارهایی که به آنان واگذار

www.takbook.com

می‌کردم خجالت می‌کشیدم. خودشان را مانند کارگری می‌دانستند و کارها را انجام می‌دادند و خدمت گذاری آقا امام رضا(ع) را می‌کردند.

در این فضا حضور حاجی برایمان خیلی ارزش داشت حتی اگر خودش در کنارمان نبود. خدا بیامرزد حاجی را؛ یک بار که مشکلی به دلیل ناهماهنگی برای ما پیش آمده بود مقارن ساعت چهار صبح به ناچار گوشی حاجی را گرفتم که جواب نداد. آقای باقری، افسر همراه حاجی، را گرفتم. گفت: حاجی خانه است اما مریض است. من تماس گرفتم خانه ایشان و گفتم حاجی را کار دارم. گفتند حاجی خواب هست اما در نهایت خودشان گوشی را پاسخ داد. البته موردی پیش نیامده بود که من به حاجی زنگ بزنم و ایشان پاسخ ندهد و نشود که حرف بزند. من گفتم وضعیت این است. گفت خودت انجام بده و گفت برای دوستان سخت است و نباید کار را برای دیگران می‌گذاشتی و از تو بعید است. من گفتم خوب حالا هر جور صلاح است اما کار این جوری است. گفت اشکال ندارد و زنگ زد و هماهنگ کرد و کارهای هماهنگی جلسات و بقیه را انجام داد.

ـ از دیگر خصوصیات و ویژگی‌های حاجی برایمان بگویید.

ـ قولی که شهید لک‌زایی می‌داد تعارف نبود. بنا به قول باید انجام می‌شد. نهایت دوست بود؛ اگر کسی دیگری می‌بود می‌گفت آقا کار را انجام بدهید و اگر انجام نمی‌دهید بگذارید و بروید.

زمانی من در شهرستان پیشین خدمت می‌کردم. اوایل که رفته بودم دستور داده بود که حساب‌ها باید این گونه باشد. من زنگ زدم و تشکر کردم که گفت این یک ابلاغ کلی هست و خدای نکرده مگر شما می‌خواهید سوء استفاده کنید. دست آدم این جوری بازتر هست و امور مربوطه در روال قانون

www.takbook.com

مندی افتاد. حاجی گفت شما کارها را همان گونه انجام بدهید و مشکل و مطلب شرعی و قانونی هم ندارد.

یک بار زنگ زدم گفتم حاجی یک سری بدهی‌ها از قبل در مجموعه باقی مانده است. گفت: من اگر هنر کنم و از خودم بدهی نگذارم که بعد از من کسی نیاید بگوید این بدهی‌ها باقی مانده است. گفتم: به هر حال این رقم‌ها هست. بعد به من گفت جمع‌آوری کن من کمک می‌کنم. این که من این مسأله را به حاجی گفتم به این دلیل بود که در هر صورت باید فرمانده هم در جریان مسائل باشد تا فردا روز برای من مشکلی پیش نیاید که چرا من را در جریان نگذاشتی. اگر مطلب مالی بود که مشکل ایجاد کرده بود به حاجی می‌گفتم. البته آن‌ها هم مثل بچه خودم بودند ولی خوب مشکل هم بود. می‌گفتم چه باید بکنم، در توان من نیست. می‌گفت می‌خواهی آبروی چه کسی را ببرید؟ تو جمع و جور کن من هم کمک می‌کنم انجام بشود. می‌گفت یک زمانی هست که طرف سیاسی هست و بند و بساط هست و به هیچ صراطی هم مستقیم نیست که حسابش جدا است. نه کسی که سهواً حواسش نبوده یا نتوانسته کار را انجام بدهد و سر در گم شده است.

خیلی حرمت داری می‌کرد و در مواردی هم که کسی عمداً کاری انجام می‌داد خیلی برخورد می‌کرد. البته در چنین مواردی هم بچه‌ها را حفظ می‌کرد. حفظ بچه‌ها خیلی مهم بود. حساب‌ها را صفر می‌کرد. حاجی با همین کلمه که من کمک می‌کنم خیلی کمک کرد. خیلی قانونی کار می‌کرد. واقعاً استثنایی بود.

در شهرستان پیشین که مشکلات خاص خودش را داشت، در یک مورد با حاجی تماس گرفتم و گفتم از صبح که پمپ سوخته است ماشینی که آب بیاورد نداریم. ۲٤ ساعت نشد که ماشین آمد. شهید لک‌زایی از روی رفاقتی که داشت کارها را با جان و دل پیش می‌برد و چون بچه‌ها هم حاجی را

www.takbook.com

دوست داشتند از زیر کار در نمی‌رفتند و قلباً کار را انجام می‌دادند.

سردار برای من، هم برادر، هم پدر و هم رفیق بود. بیشتر بحث معنوی کار بود نه سسلسله مراتب و نظامی بودن کار. در برخورد جوری بود که انگار ۲۳ سال است همدیگر را می‌شناسند و به گونه‌ای فرد را بغل می‌کشید که انگار ۱۰ سال هست قرار است همدیگر را نبینند.

سر وعده و قرار خود خیلی منظم و وقت شناس بود. سر زمان مشخص شده در هر قراری حاضر بود. وقتی طرف با ایمان و صادق باشد آن صداقتش به دل می‌نشیند و حرفی که از دل برخیزد لاجرم بر دل می‌نشیند. آدم بی غل و غش، آدم با ایمان و آدم صاف و پاک حرفی را که بزند آدم با جان و دل اطاعت می‌کند. می‌شود بررسی کرد که بعد از حاجی چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. ممکن است بعضی‌ها منزوی بشوند. بعدها خود را نشان می‌دهد که وجود روحانی حاجی چقدر برایشان تأثیر داشته است. شهید لک‌زایی برای بچه‌ها از روی دل کار می‌کرد.

هر چه بگویم کم گفته‌ام. حاجی مقید بود که نماز را سر وقت بخواند و خودش هم توصیه می‌کرد. بعضی وقت‌ها که روحانی نداشتیم خود حاجی پیش نماز می‌شد.

یک سری رفتیم منزل پسر راننده‌اش. پسرش لحن صحبتش را برای پدرش عوض کرد. حاجی معطل نکرد و گفت: این چه طرز صحبت کردن است؟ حاجی نتوانست تحمل کند و این قدر به احترام و حرمت در جمع حساس بود.

از فرصت‌ها به خوبی استفاده می‌کرد. برای مثال یک بار به من گفت الان چه کار می‌کنی؟ گفتم فلان ساعت پرواز دارم. گفت تا آن موقع چه کار می‌کنی؟ گفتم یا خوابم یا می‌روم بازار یا حرم. بعد گفت بلند شو برویم قم. رفتیم قم

www.takbook.com

و ناهار را منزل اخوی ایشان بودیم. بعد هم گفت شما بروید زیارت کنید و ساعت فلان برای قرارتان بیایید که برویم.

بعضاً که سؤال می‌کردیم و نقطه نظراتی داشتیم. واقعاً دل می‌سوزاند و خیلی افراد را احترام می‌کرد. خیلی کم اتفاق می‌افتاد که به اسم و رسم تشکیلات نظامی صدا کند. به اسم کوچک می‌گفت عباس. خیلی احترام می‌کرد.

در هنگام گزارش دادن افراد و یا گزارش گرفتن از آنها اگر احساس می‌کرد که حتی یک درصد احتمال دارد فرمانده نتواند بحث را جمع کند، یک جوری صحبت را جمع می‌کرد که هیچ کس متوجه نشود و آب از آب تکون نخورد. می‌گفت وقت تنگ است یا دوستان بعداً گزارش بدهند که من می‌خواهم ریز جریان را اطلاع داشته باشم که حرمت فرمانده حفظ بشود.

خدا را شکر، کارهای حاجی چه در بحث مهدویت، چه در بحث ستاد احیاء، امر به معروف و نهی از منکر و چه کارهای متفرقه که آن موقع تقویم‌های سال دوم شهدای تاسوکی را پیگیری می‌کرد با برکت بود. خیلی هم مشاوره می‌گرفت و می‌خواست افکار سنجی کند که دید عموم چیست. خودش آگاه بود از محتوا اما سؤوال می‌کرد از خوب بودن یا از بدی‌اش سوال می‌کرد. خیلی مشاوره‌های عجیب می‌گرفت.

ـ از جناب عالی که در این گفتگو شرکت کردید بسیار سپاسگزار هستیم.

www.takbook.com

از همان لحظه معارفه کارش را شروع کرد

گفتگو با آرش آرمان
رئیس دفتر شهید در ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان [۱]

ـ لطفاً ضمن معرفی خودتان، گوشه‌ای از فعالیت‌های ستاد احیای امر به معروف را قبل و بعد از فعالیت سردار لک‌زایی در ستاد مطرح کنید.

ـ بسم الله الرحمن الرحیم. بنده آرش آرمان هستم، متولد سال ۱۳۵۱ و فوق دیپلم عمران. از اوایل ۱۳۸٤ وارد ستاد شدم و حدود هشت سال است که مسئول دفتر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان هستم. از این مدت توفیق داشتم که کمتر از سه سال مسئول دفتر سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی باشم. سردار، نیمه اول خرداد سال ۱۳۸۹ دبیری ستاد را به عهده گرفتند. در پنج سال قبل از ایشان هم، با دو دبیر دیگر کار کردم. ستاد بعد از سردار جهش فوق العاده‌ای پیدا کرد. می‌توان گفت

۱. این گفتگو روز پنج شنبه ۲ آذرماه ۱۹۳۱ در ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان انجام شده است.

www.takbook.com

فقط یک اسم بود و نه بیشتر. آیت الله سلیمانی هم در جلسات می‌گفت که ستاد حالت رکود دارد.

یکی از افتخارات ما در این مدت دو سال و نیم، این بود که در ١٤ شهرستان، سه بخش و منطقه آزاد ستاد احیا داشتیم. در کل کشور هیچ ستادی در مناطق آزاد تشکیل نشده است اما سردار در چابهار اولین ستاد مناطق آزاد را تشکیل داد.

ـ چرا در سایر نقاط کشور در مناطق آزاد تجاری ستاد نداریم؟

ـ چون مناطق آزاد مستقیماً زیر نظر نهاد ریاست جمهوری است. منظورم این است که زیر نظر نماینده ولی فقیه و استاندار نیست که با یک ابلاغ، ستاد احیا تشکیل شود. سردار با رئیس منطقه آزاد و رئیس حراست رایزنی کرد تا ...

ـ چند بار رایزنی شد؟

ـ اجازه بدهید که من یک مطلبی را صادقانه به شما عرض کنم. ایشان هم جذبه خاصی داشت و هم واقعاً پیگیر بود و چون کار سردار کار خدایی بود، با همان تماس اول یا با دومین تماس کار انجام شد.

ـ ستاد به لحاظ سخت افزاری در زمان دبیری ایشان چقدر تغییر کرد؟

ـ قبلاً ساختمان ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان، پشت مسجد جامع و در کوچه حافظ بود و سه اتاق کوچک داشت و مجموع زیر بنای ستاد شصت متری می‌شد. این ستاد فعلی که در تقاطع آیت الله مصطفی خمینی و آیت الله کفعمی قرار دارد، من نمی‌دانم چند متر است، خیلی زیاد

www.takbook.com

است. ٦ اتاق دارد و یک حسینیه با ظرفیت حداقل ٤٠٠ نفر.

اما حسینیه قبلاً انبار جهاد کشاورزی بود و پر بود از ابزار تولید روغن و داربست. بعد سردار با رایزنی‌هایی که با برخی ادارات از جمله اداره نوسازی و تجهیز مدارس انجام داد، اینجا را سر و سامان داد. ما در دهه اول محرم اینجا مراسم می‌گرفتیم که به همت خود سردار بود و هر شب هم مسئولین رده اول استان می‌آمدند.

مکان از جهاد کشاورزی است که در اختیار ستاد احیا و مهدویت قرار داده است. ارگان‌ها و ادارات دیگر هم کمک کرده‌اند. مثلاً اداره ارشاد و فرهنگ اسلامی در خرید کتاب خیلی کمک کرد. سازمان نوسازی مدارس خیلی کمک کرد. وضو خانه، سرویس بهداشتی، سیم کشی برق، لوله کشی آب و ... را هم آنها با پیگیری سردار رو به راه کردند.

سردار هفته اول که معارفه شد، به من گفت با شهردار تماس بگیرم که برویم خدمتشان، در صورتی که می‌توانست او را فراخوان کند. آنجا سردار تفاهمنامه‌ای جامع با شهردار امضا کرد. ایشان با سپاه هم یک تفاهمنامه امضا کرد که استفاده از امکانات سپاه برای ستاد احیا اشکال شرعی نداشته باشد. در مجموع نوزده تفاهمنامه با ادارت مختلف امضا کردند. مثلاً تفاهمنامه با صدا و سیما در خصوص درست کردن کلیپ، پخش برنامه‌های ستاد، تفاهمنامه با دانشگاههای سیستان و بلوچستان مانند پیام نور، آزاد، ملی، دانشگاه علوم پزشکی استان و ... . تفاهمنامه با آموزش و پرورش و ... . لذا در زمان مدیریت ایشان ستاد ۱۰۰ درصد متحول شد. البته مدیران قبلی هم تلاش می‌کردند اما فعالیتشان نمودی نداشت و به برگزاری جلسات محدود می‌شد.

www.takbook.com

ـ شما شاخصه‌ها و ویژگی‌های مدیریتی سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی را چه می‌دانید؟

ـ سردار، انسان کامل، مدیر، مدبر، و واقعاً پیگیر بود؛ گاهی اوقات ساعت یک و نیم شب برای انجام کارها من از ایشان پیامک دریافت می‌کردم. ایشان در عین داشتن اقتدار، انعطاف هم داشت؛ مثلاً یک دستور را صادر می‌کرد، اما اگر شما توجیه می‌کردید و دلیل می‌آوردید که این کار به این دلائل اینطور باید انجام شود یا اصلاً انجام نشود، قبول می‌کرد.

در دیانت هم کامل بود. من بارها گفته‌ام و حالا هم می‌گویم که ایشان الگوی من بود و هست. طی این کمتر از سه سال خیلی چیزها از ایشان یاد گرفتم. اهل تساهل و تسامح نبود. کار هر روز، مختص همان روز بود به همراه پیگیری‌های فراوانش. نسبت به نیروهای زیر دستش رئوف و مهربان بود. ما هر مطلبی را می‌توانستیم به ایشان بگوییم؛ یا حل می‌کرد یا راهنمایی.

دغدغه انجام کار را به صورت منظم و تشکیلاتی داشت. یک روز به من گفت شما به عنوان رئیس دفتر ستاد، شرح وظایفی که از تهران به شما ابلاغ شده باشد، داری؟ گفتم نه. سردار گفت پس شرح وظایف خودت را که به نظرت می‌رسد بنویس. من حدود ده مورد نوشتم. به سردار که نشان دادم، ایشان ضمن اصلاح مواردی که من نوشته بودم، بیست و شش بند دیگر هم به آن اضافه کرد و شد، شرح وظایف رئیس دفتر ستاد احیای استان سیستان و بلوچستان با سی و شش بند. بعد ما آن را فرستادیم تهران، که تقدیر کردند. شاید به ذهن آنها هم نرسیده بود که مسئول دفترهای ستاد هم باید شرح وظایف داشته باشند و قرار شد که آن شرح وظایف را تهران به تمام استان‌ها ابلاغ کند.

www.takbook.com

برای مسئول روابط عمومی هم شرح وظایف نوشتیم. یعنی من نوشتم و سردار آن را گسترش داد و تکمیل و اصلاح کرد. فکر بازی داشت. آن را هم فرستادیم تهران که گفتند آن را هم به استان‌های دیگر ابلاغ می‌کنند.

یک روز به من گفت تا حالا می‌دانی چند یادداشت به تو داده‌ام. گفتم یادم نیست. سردار گفت من از موقعی که با هم همکاری داریم چهار دست خط به شما داده‌ام بعد گفت من یادم هست که در هر نوشته از شما چه خواسته‌ام. چند سال قبل اگر به شما مطلبی گفته بود یادش بود. ما به ایشان غبطه می‌خوردیم.

یک بار موضوعی را به من گفته بود. چند ماه گذشت و ایشان درباره آن موضوع چیزی نپرسید. من به یکی از آشنایان گفتم سردار فراموش کرده است. اتفاقاً همان روز ایشان به منزل ما آمد و اتفاقاً از همان موضوعی که ما فکر می‌کردیم ایشان فراموش کرده پرسید. و باز هم اتفاقاً آن آشنایمان هم که به او گفته بودم سردار یادش رفته منزل ما بود. من خندیدم و گفتم سردار! همین امروز من به ایشان می‌گفتم که سردار فلان موضوع را فراموش کرده. بعد سردار لبخندی زد و گفت حرفی که از دو لبم بیرون می‌شود محال است که فراموش کنم که چرا و به چه خاطر گفته‌ام. حافظه عجیبی داشت. دستوری که می‌داد ممکن بود که همان لحظه سخت جلوه کند؛ یا ما می‌گفتیم لزومی ندارد که انجام شود اما پیش می‌آمد که ایشان بگوید باید انجام شود؛ کمتر از چند ماه می‌فهمیدیم که ایشان بر اساس آینده‌نگری این کار را خواسته است. ایشان آدم مدبری بود، یا چیزی نمی‌گفت و یا اگر می‌گفت تمام زوایای کار را در نظر می‌گرفت.

ـ خوب ایشان از کی کارش را شروع کرد؟

www.takbook.com

ـ شاید باورتان نشود که سردار از همان لحظه معارفه کارشان را شروع کرد و از حجت الاسلام و المسلمین صادق‌زاده که معاون امور استان‌ها و نظارت و پیگیری ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور بود و الان هم معاون ادارات و کارخانجات کشور هستند و سردار متولیان از ساختار ستاد و وظیفه دبیر ستاد سؤال کرد. بعد از جلسه معارفه رفتیم مزار شهدای گمنام. بعد هم رفتیم نماز مغرب و عشا را خواندیم و همراه حجت الاسلام و المسلمین صادق‌زاده و بعضی دوستان رفتیم استانداری. آقای مهندس آزاد استاندار بود. حاج آقای صادق‌زاده انتظارات ستاد را از استانداری راجع به امور مختلف گفت و استاندار هم قول همکاری داد. من دیدم سردار مطالبی را یادداشت می‌کند اما نمی‌دانستم چه می‌نویسد.

سر سفره شام هم سردار اسامی حضار را نوشت و بعد هم از همه امضا گرفت؛ حضار جلسه، استاندار، سردار لک‌زایی، حاج آقای صادق‌زاده، سردار متولیان که معاون تشکل‌های مردمی ستاد احیای کشور بود، سرهنگ سلیمانی، آقای پیری؛ مشاور ارشد استاندار بودند. من متوجه شدم ایشان صورت جلسه را نوشته و بعد هم به امضای اعضای جلسه رساند. بعدها همین صورت جلسه سند خیلی مهمی محسوب می‌شد و اهرم قانونی مهمی بود. سردار نکته بین و ریز بین بود و شاید کسی در آن لحظه حواسش به این مطلب نبود. اما سردار سر سفره شام از حضار جلسه امضای تصویب مطالب را گرفت و گفت جلسه ما باید خروجی داشته باشد.

ـ خوب بعد چه کردید؟

ـ بعد از استانداری هم رفتیم دفتر نماینده ولی فقیه؛ حاج آقای سلیمانی. از آنجا هم مهمانانی که از تهران آمده بودند برگشتند تهران. حدود ساعت یازده

www.takbook.com

شب سردار با من تماس گرفت که آقای آرمان! فردا ساعت ۹ ستاد می‌آیید. حالا فردا هم جمعه بود. گفتم باشد.

فردا که رفتم به من گفت پوشه بایگانی نامه‌های دبیر را بیاور تا دستور العمل‌های ابلاغی از مرکز را ببینم. پوشه‌های معاونت‌ها را هم دادم و سردار آنها را یک مطالعه اجمالی کرد و بعد هم تا حدود ساعت دوازده یعنی تا اذان صحبت کردیم. بعد رفتیم نماز جمعه. خاطرم هست که پوشه‌ها را هم سردار با خودش برد.

از شنبه که روز کاری شروع می‌شد اگر می‌توانست در ساعت اداری و اگر نمی‌توانست بعد از ظهر سر کار بود. گاهی اوقات تا یازده شب سرکار بودیم. و سردار هم به ما سر می‌زد.

سردار همان اوایل کار زنگ زد به مرکز و پرسید کدام استان‌ها، استان‌های الگوی ستاد هستند؟ به ایشان پاسخ داده بودند خراسان رضوی به عنوان استان الگوی شیعه و استان کردستان هم استان الگوی سنی است. حدود یک هفته بعد سردار رفت استان خراسان رضوی و بعد هم رفت کردستان. سردار چند روز با معاونت‌های این دو استان جلسه گذاشته بود. کارهایشان را هم مطالعه کرده بود. تمام پرونده‌ها و اقدامات و مکاتبات را خوانده و بررسی کرده بود که چطور آن‌ها الگو شده‌اند. با این نگاه بسیاری از کارهای شاخص آن‌ها را هم کپی گرفته بود و با خودش آورده بود. کسی نبود که به نامه و ابلاغیه ستاد مرکز اکتفا کند.

ـ آن مدارک را به شما دادند؟

ـ نامه‌ها دست خودش بود.

www.takbook.com

ـ کادر اجرایی اینجا هم با حضور سردار تغییر کرد؟

ـ بله. قبل یک نفر بود. نیروی تمام وقت هم من بودم؛ یعنی دو نفر. سردار با موافقت آیت الله سلیمانی نیرو آورد. آقای سندگل، معاونت نظارت و پیگیری و آقای شهدادی، مدیر اداری مالی و پشتیبانی.

کار ما شبانه‌روزی بود؛ بدون اغراق شبانه‌روز کار می‌کردیم. کارها که راه افتاد، سردار، جانشین هم برای خودش تعیین کرد که مثلاً نامه معطل امضای ایشان نماند. لذا آقای سنچولی تمام وقت از سپاه مأمور شد که در ستاد احیا فعالیت کند و حرف ایشان، حرف سردار بود. به این ترتیب کادر رسمی شد ٤ نفر. طبق تفاهمنامه‌ای که با سردار جاهد امضا شده بود، هر معاونتی می‌توانست یکی، دو تا نیرو هم داشته باشد. گاهی اوقات ما تا ده نیرو هم در ستاد داشتیم و این در حالی بود که فقط یک نیرو در سال از طرف ستاد می‌توانستیم به صورت امریه بگیریم که این مسئله با تفاهم‌نامه‌ای که با فرمانده سپاه استان، سردار جاهد امضا شد، حل شد.

خارج از ستاد هم ما نیرو داریم. مثلاً معاونت کارخانجات، معاونت فرهنگی و ... حدود هفت معاونت می‌شود. خاطرم هست که سردار پرسید آقای آرمان! شما به معاونت‌ها که خارج از چارت تشکیلات تعریف شده‌اند حقوقی هم می‌دهید؟ گفتم یک مبلغ ناقابل. گفت هر چه هست تهران گفته باید ابلاغ شود و لذا حقوقشان هر چه هست باید هر ماه پرداخت شود. بعد خودت هم برو و فیش حقوقی‌شان را بده. ما برای اولین بار این کار را انجام دادیم. همه معاونت‌ها خوشحال شدند.

ـ به خاطر حقوق؟

www.takbook.com

ـ نه! آنها خودشان مدیر کل ادارات مختلف بودند اما از این روش ایشان خوششان آمد. چون می‌دیدند کارها قانونی و طبق مصوبه پیش می‌رود و حق الزحمه آنها بر اساس مصوبه پرداخت می‌شود خوشحال بودند. بعد سردار پرسید عکس العمل معاونت‌ها چه بود؟ آن مواقعی که سردار تنها بود، من خیلی با ایشان شوخی می‌کردم. اینجا هم با شوخی در جواب گفتم سردار از خوشحالی بشکن می‌زدند. شاید من و سردار چند دقیقه خندیدیم. سردار در حالی که می‌خندید به من گفت خدا نکشدت آرمان، این چه حرفی بود که گفتی. خلاصه خیلی خندیدیم.

ـ خاطره‌ای از سردار در ذهن دارید؟

ـ بله! خاطره بسیار است؛ اصلاً همکاری با ایشان تمامش خاطره است. من دو خاطره یکی در باب امر به معروف و یکی در باب نهی از منکر خدمت شما عرض می‌کنم. منزل سردار این اواخر در مجتمع مسکونی پنج آذر بود. راننده ایشان حدود بیست متر خلاف آمد. سردار گفت من در ماشین نشسته‌ام و خلاف می‌کنی؛ بعد هم با لبخند گفتند اگر پلیس راهنمایی رانندگی بیاید محال است که من از ماشین پیاده شوم، ماشین را اگر هم ببرند پارکنیگ، ببرند. به این ترتیب ایشان با زیبایی تمام نهی از منکر کردند و الان من هر وقت از آنجا عبور می‌کنم همین خاطره از ذهنم می‌گذرد.

یک بار دیگر هم که با سردار در یک ماشین بودیم از من پرسید مختار را نگاه می‌کنی. گفتم بله. بعد گفت که آن قسمت کیان ایرانی را دیدی که وقتی فرمانده‌اش گفت پیاده برو جنگ، با وجود اینکه می‌فهمید که شهید می‌شود و راه برگشت ندارد، رفت. گفتم بله دیدم. پرسید که از این قضیه چه برداشتی داری؟ گفتم من اطاعت‌پذیری را می‌فهمم. سردار خوشحال

www.takbook.com

شد و گفت احسنت. ایشان خودش هم واقعاً اطاعت‌پذیر بود. شاید هم به من می‌خواست یادآوری کند که باید اطاعت‌پذیر باشی و مطیع فرامین الهی که این مطلب یعنی اطاعت از نظام و قانون الهی به نظرم به نوبه خودش بزرگ‌ترین امر به معروف است.

ـ به نظر شما ویژگی‌های بارز اخلاقی سردار چه بود؟

ـ سردار بسیار آدم جدی و در عین حال منعطف و شوخ بود اما هر چیز به جای خود. با هر کسی هم به فراخور حالش شوخی می‌کرد اما امکان نداشت شوخی‌ای که با من می‌کند با همکاران دیگرم بکند. مرزها و حریم‌ها را حفظ می‌کرد.

ـ شما وقتی اسم سردار را می‌شنوید اولین مطالبی که به ذهنتان می‌آید چیست؟

ـ دیانت، خضوع، خشوع، پایداری و استقامت. قاطع، راسخ، استوار و با قدرت بود و حرفش برش داشت. بسیاری از کارها با حرف ایشان و با پیغام ایشان که سردار چنین گفته است حل می‌شد.

ـ ظاهراً شما با سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی ارتباط خانوادگی هم داشتید؟

ـ بله! رفت و آمد داشتیم. خاطرم هست که اول سردار به منزل ما آمد و هدیه هم برایم آورد. گفت به خاطر تشکر از زحماتی است که کشیده‌ای و همراهی‌هایی است که کرده‌ای. شاید برایتان جالب باشد که بگویم پسرم، «عرفان» که الان کلاس اول دبستان است به سردار «بابا جون» می‌گفت.

www.takbook.com

ـ جالب است. خوب سردار هدیه را با هزینه ستاد که تهیه نکرده بود؟

ـ با شناختی که من از ایشان داشتم، مطمئنم که با هزینه خودشان بود، چون در کارهای مالی من هم کمک می‌کردم، در این مدت ندیدم که بگوید فلان هدیه را برای فلان آقا بخرید و از طرف شخص من ـ یعنی سردار لک‌زایی ـ به او هدیه بدهید. محال بود چنین کاری انجام شود. اگر هدیه از طرف ستاد بود، حتماً به اسم ستاد و با آرم ستاد بود.

ـ با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید و عذرخواهی به خاطر تأخیری که در انجام مصاحبه پیش آمد. صحبت پایانی شما را می‌شنویم.

ـ واقعاً ما به غیر از اینکه مسئول و الگویمان را از دست دادیم، پدرمان را هم از دست دادیم؛ ایمان و اعتقاد دارم به این حرف و تأکید می‌کنم که ما پدرمان را از دست دادیم. خدا می‌داند چند سال طول بکشد تا یک حبیب لک‌زایی در این استان با خصوصیات ایشان ببینیم.

www.takbook.com

خیلی به گردن ما حق داشت

گفتگو با شاجان کاشانی
معتمد اهل سنت و بزرگ طایفه کاشانی در استان سیستان و بلوچستان

ـ آشنایی شما با سردار لک‌زایی به کی برمی‌گردد؟

ـ من از قدیم با سردار آشنا بودم؛ یعنی از زمانی که فرمانده سپاه زابل بودند. ایشان فرمانده سپاه زابل بود و در مجالس و مراسمات مختلف که من شرکت می‌کردم ایشان هم حضور داشت و یا از برگزار کنندگان مراسم بود که طبیعتاً ما ایشان را می‌دیدیم و می‌شناختیم و سخنرانی‌هایش را هم می‌شنیدیم. البته اینطوری نبود که رفت و آمد خانوادگی داشته باشیم. دقیق در ذهنم نیست ولی می‌شود گفت که از سال هفتاد به بعد یعنی تقریباً بیست سال می‌شود که من ایشان را می‌شناسم.

ـ آن سال‌ها اخلاق و رفتارشان چطور بود؟

ـ خیلی آدم مهربانی بودند.

www.takbook.com

ـ چطور متوجه شدید که آدم مهربانی هستند؟

ـ خوب معلوم می‌شود دیگر. وقتی شما یک نشستی با کسی داشته باشید متوجه می‌شوید که آن شخص، آدم مغرور و متکبری است یا متواضع و یا مهربان و با محبت. ایشان مهربان بود و به دل دوست می‌شد. همچنین آدم با تقوایی هم بود؛ مهربان و با تقوا. و ایشان ـ خدا رحمتش کند ـ هدفش ایجاد وحدت و برادری بین شیعه و سنی بود.

ـ از نظر شما نقش ایشان در ایجاد وحدت و برادری بین شیعه و سنی چه بود؟

ـ ما در سیستان اصلاً بحث شیعه و سنی نداریم. الان رسانه‌ها زیاد صحبت می‌کنند وگرنه ما سی، چهل سال قبل اصلاً نمی‌فهمیدیم که شیعه کیست و سنی کیست.

اگر الان به همین روستای "میر جعفر" نگاه کنید پنجاه درصد شیعه هستند و پنجاه درصد سنی. ولی خدا می‌داند اصلاً نمی‌فهمیدیم که چه کسی شیعه وچه کسی سنی است. با هم دوست و برادر بودیم و جوان‌های شیعه و سنی با هم ازدواج می‌کردند. اما در مورد نقش ایشان در وحدت شیعه و سنی باید بگویم که سخت کسی می‌دید که ایشان کسی را به عنوان دشمن معرفی کنند و بگویند که با این آدم رفت و آمد نکنید. در زمینه آگاهی بخشی به مردم هم خیلی فعالیت می‌کردند تا مردم آگاه بشوند و بدانند که باید پیرو اسلام و نظام اسلامی باشند و اینکه تفرقه خواست استکبار و دشمنان اسلام است. رابطه خودشان هم با اهل سنت خیلی خوب بود و رفتارشان با اهل سنت و شیعه یک رنگ و یکسان بود.

www.takbook.com

ـ شما می‌دانستید که ایشان در نماز به اهل سنت اقتدا می‌کرده و در بلوچستان به امامت ائمه جماعات اهل سنت نماز می‌خوانده؟ یا اینکه در مساجد بلوچستان سخنرانی می‌کرده‌اند؟

ـ بله. من در تلویزیون خیلی دیدم که ایشان به بلوچستان می‌رفتند. البته یادم نیست که در چه زمینه‌ای صحبت می‌کردند ولی همیشه از تلویزیون دنبال می‌کردم.

ـ رابطه سردار با شما چطور بود؟

ـ ایشان مرا خیلی دوست داشتند و من هم خیلی دوستشان داشتم و ارادت خاصی نسبت به همدیگر داشتیم. محبتشان خیلی زیاد بود. مخصوصاً برای مردم سیستان خیلی زحمت کشیدند و واقعاً به گردن مردم سیستان حق دارد. ایشان آدم بسیار خوبی بود. اینجا که می‌آمدند به همه و مخصوصاً به ما سر می‌زدند. یعنی اگر سیستان می‌آمدند حتماً ما ایشان را حالا در یک جلسه‌ای یا نشستی می‌دیدیم و ایشان از ما دعوت می‌کرد. مثلاً در یادواره شهدا که معمولاً پنج شنبه آخر سال در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) شهر "ادیمی" برگزار می‌شد، حتماً از ما هم دعوت می‌کرد و ما هم شرکت می‌کردیم.

ـ خاطره‌ای از سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در ذهن دارید؟

ـ بله، یادم هست که وقتی من می‌خواستم به دفترشان وارد بشوم ـ خوب مسئول دفترشان به ایشان اطلاع داده بود که فلانی آمده است ـ خودشان بلند شدند و تا دم در آمدند و از من استقبال کردند و حالم را پرسیدند.

www.takbook.com

وقتی هم که وارد دفترشان شدم، کنارم نشستند نه پشت میز خودشان. من از ایشان خواهش کردم که شما بفرمایید پشت میزتان بنشینید. منتظر بودم که سردار بلند شود و برود پشت میز خودش که تأملی کرد و گفت آن میز مال من نیست، برای من هم نمی‌ماند؛ اما تو برادر من هستی و برای من می‌مانی؛ برای همین الان کنارت نشسته‌ام و می‌گفتند این اخلاق من است که وقتی مهمانی به دفترم بیاید تا وقتی که در دفترم حضور دارد، من پشت میز نمی‌نشینم. تا زمانی هم که ما را از دفترشان بدرقه نکردند اصلاً از کنار ما بلند نشدند.

ـ شما چند بار به دفترشان رفته بودید؟

ـ دقیقاً به خاطر دارم که چهار بار به دفترشان رفته بودم و هر چهار دفعه آمدند و کنار من نشستند. این اخلاقشان بود.

ـ از خاطراتتان می‌گفتید.

ـ بله، یک بار که سردار برای بازدید گردان عاشورا به شهرستان "زهک" آمده بودند من زنگ زدم که برای ناهار به منزل ما تشریف بیاورید. ایشان نمی‌توانست که بیاید، اما به شوخی گفتند که من وقتی می‌آیم که برای من شتر بکشی نه حالا که گوسفند بکشی. البته ایشان دو بار به منزل ما برای احوال پرسی آمدند ولی زیاد نماندند و گفتند برنامه زیاد دارم که باید انجامشان بدهم.

ـ تنها آمدند؟

نه. فرمانده سپاه شهرستان «هیرمند» و چند پاسدار هم همراهشان بودند که

www.takbook.com

همه لباس سبز سپاه به تن داشتند. خاطرم هست که سردار برای بازدید از هیرمند آمده بود و در فرصتی کوتاه به ما هم سر زد.

ـ باز هم خاطره‌ای دارید؟

ـ خاطره دیگر من مربوط به روزی است که به یادواره شهدای روستای "میلک" رفته بودیم. من چند نفر را به ایشان معرفی کردم. سردار گفت بله می‌شناسم. بعد گفتند که از آن سال‌هایی که جبهه بوده‌ام همه این افراد را می‌شناسم. و گفتند که تا ساعت یک، دوی شب، همه این کوچه‌ها را می‌گشتم و در همه خانه‌ها را می‌زدم و برای جبهه نیرو جمع می‌کردم و لذا از آن موقع اهالی اینجا را می‌شناسم. برای من تعریف کردند که خیلی زحمت می‌کشیدند.

ـ چطور شد که اینها را به شما گفت؟

ـ همینطوری نشسته بودیم و من داشتم یکی دو نفر را به ایشان معرفی می‌کردم که گفتند من اینها را می‌شناسم و سال‌های جنگ، همه روستاها را برای اعزام نیرو به جبهه رفته‌ام.

ـ بله می‌فرمودید.

ـ این خاطره‌ام کمی عجیب است و به چند ماه قبل از شهادت ایشان برمی‌گردد. من سردار را در سیستان و در دفتر آقای میرزایی دیدم. به ایشان گفتم "سردار از شهادت که وحشت ندارید؟" گفتند "نه." گفتم "پس من می‌توانم این تسبیح را به شما هدیه بدهم؟" پرسیدند "چطور؟" گفتم "من به سردار شوشتری یک تسبیح دادم، خدا رحمتشان کند مدتی طول نکشید که

www.takbook.com

شهید شدند. گفتند "نه! نمی‌ترسم بده!"

تسبیحی که به سردار دادم تسبیحی بود که از مکه معظمه برای من سوغات آورده بودند و تبرک بود. جنسش نقره بود و قیمتش هم هفتصد هزار تومان بود. وقتی ایشان فهمیده بود، گفته بود اگر قیمتش را می‌دانستم، نمی‌گرفتم. من هم چون می‌دانستم که ایشان قبول نمی‌کند، به یکی از همراهانشان گفتم بعد که رفتید به سردار بگو قیمت تسبیح اینقدر است و منظورم این بود که تسبیح پیش سردار بماند.

ـ به کس دیگری هم تسبیح هدیه داده‌اید؟

ـ سه بزرگوار در سیستان و بلوچستان بودند که من به آنها به عنوان یادگاری تسبیح هدیه داده‌ام؛ یکی سردار شهید شوشتری بود، دومی سردار جاهد بود و سومی هم سردار شهید لک‌زایی بود.

ـ به من که تسبیح هدیه نمی‌دهید؟

ـ چرا. تسبیح چهارم را هم به شما هدیه می‌دهم.

ـ تشکر. شما وقتی که اسم سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی را می‌شنوید چه چیزی به ذهنتان می‌آید؟

ـ خاکی بودن و با محبت بودنشان. اصلاً خودشان را نمی‌گرفتند. خیلی آدم خوبی بودند. چند باری که من به دفترشان رفتم برخوردشان به حدی خوب بود که من شرمنده شدم.

ـ ضمن تشکر از شما، صحبت پایانی‌تان را می‌شنویم.

www.takbook.com

ـ خدا می‌داند وقتی خبر شهادت سردار شهید شوشتری را ـ که ایشان هم از دوستانم بود ـ به من دادند، حالتی شبیه وحشت به من دست داد، اما وقتی خبر شهادت سردار لک‌زایی را به من دادند فکر کنم سه یا چهار روز بستری بودم. خیلی ناراحت شدم چون واقعاً آدم بزرگی بود و خیلی به گردن ما حق داشت و خیلی زحمت می‌کشید. ما فقط دعا می‌کنیم که خدا رحمتش کند و خدا مردگان ما را هم بیامرزد.

www.takbook.com

فرماندهان با حضور ایشان احساس آرامش می‌کردند

گفتگو با قاسم کوچکزایی
رئیس آموزش و پرورش شهرستان خاش

ـ با تشکر از حضورتان در این گفتگو با توجه به این که جناب عالی در آموزش و پرورش بودید چه خاطراتی از سردار شهید لک‌زایی دارید؟

ـ ما خاطرات زیادی با حاج آقا داریم. در مناطق و شهرستان‌های مختلف ما از نزدیک خدمتشان بودیم. ما در هر منطقه‌ای که در استان سیستان و بلوچستان بودیم خصوصاً زمانی که در کنارک بودیم ایشان تماس می‌گرفتند و ما می‌آمدیم در شهرستان‌های همجوار مثل چابهار، راسک، نیکشهر خدمتشان می‌رسیدیم و به اتفاق با ایشان همراه بودیم.

در این همراهی‌ها سعی می‌کردیم از ایشان استفاده کنیم. خیلی از خصوصیت‌های اخلاقی که الان ما داریم برگرفته شده از شخصیت والای ایشان می‌باشد. به لحاظ حسن خلق و حسن اخلاق نمونه بودند و این واقعیتی بود که ما از ایشان خیلی درس‌ها یاد گرفتیم. ایشان سوای اینکه

www.takbook.com

جانشین سپاه سلمان بود و برای بازدید از سپاه می‌آمدند اولین جایگاهی که ایشان حضور پیدا می‌کردند دفتر مدیر آموزش و پرورش بود.

ـ اهمیت فعالیت‌های فرهنگی ایشان و جایگاه ایشان در مباحث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان چه بود؟ الگویی که از سبک مدیریتی ایشان در این قسمت می‌توان ارائه کرد چیست؟

ـ سردار بزرگوار ما در مباحث فرهنگی به لحاظ اهمیت بسیار زیادی که برای ایجاد رفتار و کردار و تأثیرگذاری مسائل فرهنگی قائل بودند در آموزش و پرورش دنبال این بودند و چیز واقعی هم بود، چرا که اگر نسل جوان و نوجوان ما در عرصه کاری و عرصه عمل تأثیر خوبی از پیرامون خودش داشته باشد خصوصاً تفکر بسیجی که همیشه سرلوحه کاری ایشان بود در مسائل فرهنگی در قشر دانش آموزی از ابتدایی تا مقطع متوسطه خودش را بیشتر از سایر موارد نشان می‌داد و تأثیر خودش را می‌تواند بر روی چارچوب سیستم اجتماعی ما داشته باشد.

این بود که ایشان حرکت اول را در مسائل فرهنگی خصوصاً بسیج دانش آموزی و دانشجویی می‌دیدند و اولین ورودی هم که در شهرستان‌ها داشتند خصوصاً جایی که مسئولیت آموزش و پرورش بر عهده ما بود این بزرگوار اولین جایگاهی که ورود پیدا می‌کردند دفتر آموزش و پرورش بود. از آنجا و پس از برنامه‌های بسیج دانش آموزی و دانشجویی که داشتیم به سایر شورای معاونین که در سپاه شهرستان بود مراجعه می‌کردند.

اولین اولویت کاری ایشان در کار برای دانش آموزان و ترویج فرهنگ بسیجی در بین دانش آموزان و نسل نوجوان و جوان ما بود. وقتی ورود می‌کردند اولین مکان دفتر بسیج دانش آموزی بود و در جریان

www.takbook.com

تمام مسائل بسیج دانش آموزی به صورت جزیی قرار می‌گرفت.
ایشان همیشه در بحث رشد فکری و تعلیم و تربیت دانش آموزان تأکید بسیار زیادی داشت و سعیشان این بود که هیچ دانش آموزی در سطح استان نباشد که از گردونه بسیج و عضو بسیج بودن جدا یا دور مانده باشد. همیشه تأکیدشان این بود که تمامی دانش آموزان در تمامی مقاطع تحصیلی در عرصه بسیج وجود داشته باشند، پرونده تشکیل دهند و کارهایشان انجام شود و همه هم در این گردونه جایگاهی برایشان تعریف شده باشد.
برنامه و فعالیت‌هایی که به صورت‌های مختلف در طی سال و ایام الله هایی که باید توسط بسیج دانش آموزی انجام می‌شد به ریز رصد می‌کردند و پس از آن به اتفاق مسئولین بسیج دانش آموزی و حتی کمیته بسیج دانش آموزی را با حضور ایشان تشکیل می‌دادیم.
بعضی مواقع واحدهایی بسیج از دانش آموزی را به صورت موردی انتخاب می‌کردیم و بازدید می‌رفتیم که حتی تا حوزه زرآباد که تصویرش از شبکه استانی هامون هم پخش شد و تا دورترین نقطه زرآباد یعنی روستای سورو که تا مرکز استان نزدیک ۷۰۰ کیلو متر فاصله دارد، هم رفتیم. در آنجا با یکایک مردم حتی بسیج محلات که حضور داشتند دیدار کردند و تمام مسائل بسیج دانش آموزی را به صورت ریز بررسی کردند. خاطره آن روز بسیار به یاد ماندنی است. از آنجا به حوزه مقاومت بسیج شهر زرآباد رفتیم و با آقای بخشدار و سایر مسئولین و مردم دیدار کردند که فکر کنم سال گذشته در هفته بسیج بود.

ـ حضور در زرآباد با توجه به فاصله و بعد زمانی که با زاهدان دارد

www.takbook.com

با توجه به جراحت‌هایشان برای ایشان سخت نبود؟ آیا اظهار خستگی نمی‌کردند؟

ـ ایشان خستگی ناپذیر بودند. بعضی مواقع ما با وضعیت جوانی خودمان کنار ایشان احساس ندامت می‌کردیم که خسته شدیم؛ چرا که بعد از نماز صبح تا ساعت یک شب پای کار بودند. همان شبی که روزش ما از زرآباد آمدیم تا ۱۲:۳۰ ایشان در جلسات سپاه حضور داشت و بعد از آن تا ۱:۳۰ ما با هم کنار ساحل قدم زدیم و بعد از آن ایشان رفتند استراحت کنند. دوباره بعد از نماز صبح همین شرایط و مسائل وجود داشت.

سال گذشته در ماه مبارک رمضان بود که ایشان به چابهار آمده بودند زنگ زدند ما ایرانشهر بودیم. از ایرانشهر راه افتادیم روز ۱۹ یا ۲۱ رمضان بود که ما را افطاری به سپاه راسک دعوت کرده بودند. بعد از افطاری شهید مولوی جنگی‌زهی هم حضور داشت. به من گفتند به سردار بگویید که من می‌خواهم نماز وحدت بخوانم؛ نظر سردار چیست؟ با سردار مشورت کردیم و سردار خیلی از این قضیه استقبال کردند. ایشان در بحث وحدت حتی در بین اهل سنت سیستان و بلوچستان جایگاه ویژه‌ای داشت.

خیلی مواقع سوای این قضیه ساعت ۹ شب بود که برنامه شورای معاونین سپاه کنارک تمام می‌شد می‌گفت می‌خواهم به نیکشهر بروم. ما می‌گفتیم این وقت شب جاده خطرناک است ولی ایشان می‌گفتند هر چه را که خدا بخواهد همان می‌شود. با این دل و جرأت و بدون محافظ و فقط با آقای باقری و راننده‌شان به نیکشهر یا شهرستان‌های اطراف کنارک می‌رفتند.

تنها احساسشان این بود که بتوانند بدنه مردم با بدنه نظام خصوصاً بسیج را به هم نزدیک کنند. این که مردم احساس کنند سپاه و بسیج جنبه صد در

www.takbook.com

صد دلسوزی برای مردم دارند.

واقعاً ایشان خستگی ناپذیر بود. بعضی مواقع ما یکی دو ساعتی را در می‌رفتیم که بتوانیم جلسه دیگر را همراهشان باشیم. در این سفرها معمولاً دیداری با امام جمعه و فرماندار و سایر مسئولین داشتند. گاهی اوقات با خانواده‌های معلولین دیداری داشتند و به اتفاق به دیدار خانواده‌های شهدا می‌رفتیم.

ـ در این فضا و سیری که داشتند دنبال چه چیزی بودند؟ می‌خواستند چه کار کنند؟

ـ برای مردم بسیار زیباست که در روستای زرآباد فردی با آن درجه و رتبه بالا در بین مردم حضور پیدا کرده است در صورتی که مسئولین محلی ممکن است خیلی کم به آنجا مراجعه کنند ولی حضور چنین شخصی با این وضعیت نظامی در آن قسمت از جنوب استان برای مردم بسیار زیبا و جالب خواهد بود.

در کنار این، حسن اعتماد مردم را نسبت به مسئولین صدها برابر می‌کرد. با اینکه این قبیل سفرهای کاری ده شب طول می‌کشید با توجه به وضعیت استان سیستان و بلوچستان اصلاً ترسی نداشتند. خیلی مواقع مسئولین با رده پایین را دیدیم که با محافظ‌های بسیار از جاده‌ها تردد می‌کنند ولی سردار لک‌زایی بدون محافظ مسیرها را بدون این که ترسی از کسی داشته باشد می‌رفتند. برای نشان دادن و تفهیم این که مشکل امنیتی خصوصاً در جنوب استان وجود ندارد این حرکت بزرگ را انجام می‌داد. ایشان با حضور خودشان در دورترین نقاط سیستان و بلوچستان عملاً نشان می‌داد که در منطقه امنیت وجود دارد.

www.takbook.com

حضورشان خیلی پر رنگ بود. اگر مناطق استان را نگاهی گذرا بیندازیم ۳۲ منطقه و شهرستان در استان داریم که اگر بخواهیم هر روز به یک منطقه برویم یک ماه یا یک ماه و نیم طول می‌کشد ولی ایشان در کمتر از یک ماه در مناطق حضور پیدا می‌کردند.

ـ این حرکت شعار نبوده است؟

ـ نه! اگر شعار بود خواسته‌ای می‌داشت. ولی کدام خواسته؟

ـ می‌خواستند چه تحولی ایجاد کنند؟

ـ افرادی که بزرگند و دارای شخصیت بزرگ منشی هستند همیشه چتر حمایتی و حفاظتی و صیانتی‌شان برای مردم پهن می‌باشد و ایشان هم از این قبیل افراد بودند. الان ۹۵ درصد از مردم ما خودشان را از شاکله بسیج می‌دانند. این بود که حضور ایشان منشأ خدمات برای مردم بود؛ و ثانیاً حضور ایشان به خیلی از مسئولین درس می‌داد که باید در خدمت مردم بودن را در خودشان تقویت کنند.

سپاه دارای تمام ابعاد سیاسی اجتماعی فرهنگی و مردمی است؛ چون حضور ایشان آنجا بود فرماندار هم احساس دیگری داشت.

هر گاه یکی از مردم مشکلی داشت تا درصد زیادی در شاکله گردونه کاری قرار می‌گرفت تا رفع شود.

ـ با توجه به این که ایشان به هر حال نظامی بود، رفتارشان در نظام فرهنگی و آموزش و پرورش چگونه بود؟

ـ ایشان با وجود نظامی‌گریشان یک رفتار و اخلاق بسیار نرم و فرهنگی

www.takbook.com

داشت و خیلی نرم و لطیف با دانش آموزان و پرسنل و افرادی که آنجا با ایشان رو به رو می‌شدند و مراوده‌ای ایجاد می‌شد برخورد می‌کردند به طوری که من خیلی از خصوصیات اخلاقی را به شخصه از ایشان درس گرفتم.

ما از نه سال پیش که مسئول آموزش و پرورش این مناطق شدیم رابطه ما خیلی نزدیک بود. قبلاً ما به نوعی کارشناس جزء اداره کل بودیم و رابطه ما در حد سلام و علیک بود ولی این نه سال را ما سعی کردیم که خیلی از خصایص اخلاقی خودمان را از ایشان کسب کنیم.

خصوصیات اخلاقی بسیار والایی داشت. آن قدر خودشان را در مقابل مردم و دانش آموزان و کسانی که با ایشان مواجه می‌شدند می‌شکست که حد و حساب نداشت. دارای خصوصیات اخلاقی و رفتاری بسیار والایی بودند.

ایشان در هر منطقه‌ای که حضور پیدا می‌کردند ما جلسه کمیته بسیج دانش آموزی و فرهنگیان را داشتیم. در بحث حتی آیه‌های تمدن تأکید می‌کردند که مباحث تعلیم و تربیت و جذب دانش آموزی را به معنای صد در صدی داشته باشیم.

المپیادهای علمی که برای دانش آموزان از طریق بسیج دانش آموزی در مناطق برگزار می‌شد ایشان تأکید می‌کردند که دانش آموزان شرکت کنند و بتوانند رتبه‌های خوبی را کسب کنند.

می‌خواستند جذب دانش آموزان به بسیج صد در صدی باشد و خیلی از جاها که برای بازدید می‌رفتیم ایشان از شاکله‌های بسیج می‌خواستند که بیایند و توضیح دهند که چند نفرند و مسئولیت هر کدام چیست و مسئولیت‌هایشان را از خود دانش آموزان می‌پرسیدند. خیلی از جاها ما شاهد بودیم با آن صبر و تحمل بالایی که داشتند مطالب و موارد را به صورت ریز برای دانش آموزان

www.takbook.com

باز می‌کردند و به دانش آموزان یادآوری می‌کردند که این گونه باشید.
همواره تأکید داشتند که دانش آموزان را طوری تربیت کنید که واقعاً تمام مسائل و اصول مذهبی و دینی در تربیت فرزندان ما خودش را نشان دهد و دانش آموزان ما علاوه بر اینکه علم را می‌آموزند در کنار آن عمل را هم داشته باشند.
ایشان علاوه بر اینکه در یادواره‌های شهدا در شهرستان‌ها و مناطق مختلف حضور پیدا می‌کردند ما یک طرحی را در مناطق ساحلی دریا داشتیم خصوصاً دریای عمان که طرح یادواره شهدای ۱۳ساله را به نیابت از شهید فهمیده داشتیم. هر سال ایشان در این مراسم شرکت می‌کردند و رژه دانش آموزی که با حضور ایشان انجام می‌شد با حضور مسئولین سپاه دریایی چابهار و مسئولین سیاسی و ائمه محترم جمعه و جماعات و سایر مسئولین شهرستان و مردم و معتمدین شهرستان ایشان مطالب بسیار خوبی را برای دانش آموزان مطرح می‌کردند.
همیشه طالب این بودند که این طرح‌هایی که برای یادواره شهدا برگزار می‌شود به معنای واقعی با دید باز و با جایگاهی که بتواند آن تأثیر ارزش‌های واقعی را برای دانش آموزان باز کند اجرا بشود.

ـ برخوردشان با دانش آموزان شیعه و سنت تفاوتی داشت؟

ـ نه! اصلاً هیچ تفاوتی نداشت. تأکید شان این بود که فرزندان میهن اسلامی در چهار گوشه کشور جمهوری اسلامی جزء فرزندان این مرز و بوم هستند و باید برای تقویتشان در هر راستایی تلاش شود.

www.takbook.com

ـ رابطه شان با علما و فرهنگیان اهل سنت چطور بود؟

ـ بسیار صمیمی و دوستانه بود و اصلاً تبعیضی وجود نداشت. اگر تبعیضی وجود داشت ایشان با آن خیال آسوده از ساعت ده شب مسیرهای جنوب سیستان و بلوچستان را طی نمی‌کردند یا بدون داشتن محافظ در نقاط مختلف بلوچستان تردد نمی‌کردند.

ایشان فعالیت‌ها و تلاش‌های بسیار زیادی را در ابعاد مختلف داشتند و مسئولیت‌های زیادی را در استان داشتند که یکی از آنها دبیری ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر بود که به طبع در شهرستان‌ها هر وقت سر می‌زدند این جلسات هم تشکیل می‌شد. دفاتر و برنامه‌های این ستاد به روز در همه جای استان در حال اجرا می‌باشد که حتی رتبه اول کشوری را در مبحث ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر کسب کردند که به خاطر دقت و تلاش بسیار زیاد این بزرگوار بود.

در کنار این ستاد، بنیاد مهدویت را هم اداره می‌کردند. در بنیاد مهدویت حتی در شهرستان کنارک دفتری را برنامه‌ریزی کردیم و کارها و فعالیت‌های بسیار زیادی انجام شد. به طبع در سایر مناطق استان هم در بنیاد مهدویت و هم در ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر فعالیت‌های چشم‌گیری با حضور و تلاش این بزرگوار به عرصه ظهور رسیده است که الحمد لله ما شاهدیم که خیلی از مسائل منفی و مشکلاتی که باید درگیر مسائل نظامی می‌شد امروز به صورت فرهنگی در سطح استان ما مرتفع شده است. در بحث مهدویت ما برادران اهل سنت را هم داشتیم. سوای اینکه در تشیع فلسفه دیگری است ولی آنها هم اعتقاد دارند و در اصل بحث مهدویت برای هر دو یکی است.

www.takbook.com

ـ چه کار می‌کردند که وحدت را تعمیق ببخشند؟

برای اینکه ما بتوانیم وحدت را در بین آحاد مردم چه شیعه و سنی در سطح شهرستان‌ها و مناطق استان خودمان داشته باشیم و هم اینکه علمای بزرگوار چه در اهل سنت و چه در اهل تشیع احساس دوری نکنند و همه بیایند در این گردونه و در خیلی از شاکله‌هایی که در سطح بلوچستان درست شده بود حتی اهل سنت در شاکله مهدویت وجود داشتند.

ما وقتی در کنارک بودیم یک پیشنهادی را دادیم که علمای ما بنشینند آن چیزهایی که جنبه عمومی و فی ما بین تشیع و تسنن وجود دارد آنها را در بیاورند و از آن مسائل و موارد برای عموم مردم در راستای تقویت ارزش‌های اسلامی استفاده کنند. کلاس‌های زیادی در بحث مهدویت در سطح استان گذاشته شد و اساتید زیادی از مرکز استان، قم و تهران در آنجا حضور پیدا کردند و مطالب را بسیار زیبا خصوصاً برای قشر فرهنگیان بازگو کردند.

ما کتاب «مهدویت در صحاح سته» را در سطح استان خصوصاً کنارک پخش کردیم و آزمونی هم برگزار کردیم و تعدادی از همکاران که رتبه اول آوردند تقدیر شدند. الحمدلله کتاب «مهدویت در صحاح سته» هیچ گونه مشکلی در سطح استان ایجاد نکرد و احتمالاً مورد پذیرش علمای اهل سنت و تشیع هم بوده است؛ چرا که همگی استفاده بردند.

در بحث ایجاد واحدی تحت عنوان بسیج فرهنگیان در کنار بسیج دانش آموزی که در گذشته شاکله بسیج فرهنگیان متصل به سپاه شهرستان بود و زیر مجموعه آن بود، با بزرگواری ایشان بسیج فرهنگیان به عنوان یک کانون مستقل مطرح شد که هم برای تقویت معلمان و فرهنگیان و هم حضور فرهنگیان تأثیر بیشتری را در خیلی مسائل دارد؛ چرا که معلمین ما

www.takbook.com

در صورتی که شاکله خودشان تشکیل شود به عنوان یک جایگاه ویژه‌ای هم به عنوان شخصیت و هم به عنوان تأثیرگذاری در جامعه می‌توانیم روی آنها حساب و کتاب ویژه‌ای داشته باشیم.

این بود که ایشان در بحث مستقل شدن بسیج فرهنگیان تأکید بسیار زیادی داشتند و الحمدلله در سطح استان هم به خوبی اجرا شد و دوره‌های آموزشی و کلاس‌های متعدد و همایش‌ها و رزمایش‌های آن هم اکنون در حال اجرا می‌باشد و درخشش بسیار خوب و مثمر ثمری دارند.

ـ اگر بخواهید ایشان را جدا از سپاه و نظام معرفی کنید چگونه معرفی می‌کنید؟

ـ برای شخص من به عنوان یک دوست بسیار بزرگوار مطرح بودند. ما ایشان را به عنوان یک فرمانده در وهله اول می‌شناختیم و در کنار فرماندهی برای شخص من دوست بسیار بزرگواری بودند. در مباحث مختلفی ایشان ما را نصیحت می‌کردند و ما از رهنمودهایشان استفاده می‌کردیم.

از بزرگ منشی ایشان خدمت شما عرض می‌کنم که با وجود اینکه سپاه مهمان‌سراهای بسیار پیشرفته‌ای داشت و هم اینکه اگر به منزل فرماندار و امام جمعه و سایر مسئولین ورود پیدا می‌کرد به لحاظ پذیرایی و استراحت راحت‌تر بودند ولی ایشان چنان بزرگوار بودند که اگر یک شب می‌خواستند در آن مناطق بمانند آن یک شب را به منزل ما می‌آمدند.

من دو دختر کوچک دارم که وقتی ایشان عروج کردند بسیار ناراحت شدند؛ چرا که همیشه مورد نوازش این بزرگوار بودند و ایشان را بیشتر می‌شناختند و برایشان هدایایی می‌آوردند و برای خود من هم کتاب‌هایی به عنوان هدیه می‌آوردند.

www.takbook.com

ـ آیا از امکاناتی که داشتند استفاده شخصی هم می‌کردند؟

ـ من آقا سلمان را که آقازاده ایشان هستند را بیشتر در این ایام شناختم؛ فقط اسمشان را قبلاً شنیده بودم؛ چرا که هر وقت ایشان را در زاهدان و جاهای دیگر زیارت می‌کردیم یا تنها بودند یا با سایر افراد و پرسنل سپاه بودند و هیچ وقت هم ندیدیم یک شرایطی وجود داشته باشد که با آن وسیله از مرکز استان بیایند. اوایل به کنارک می‌آمدند آنجا ماشین ایشان را تا چابهار می‌برد و بعد با ماشین دیگری به ایرانشهر می‌رفتند و از آنجا به نیکشهر. یعنی این گونه مسیرها را طی می‌کردند و امکانات خاصی در اختیارشان نبود که با آن امکانات خاص در تمام مسیرها رفت و آمد کنند. اصلاً چنین چیزی وجود نداشت.

ما همیشه می‌گفتیم که حاج آقا با این شرایط برای شما ماشین به ماشین سخت است که در استان تردد کنید. از استان با امکانات خاصی ورود کنید ولی ایشان باز هم همان لبخند مهربانانه خودشان را می‌زدند و به ما می‌گفتند که اصل تأثیرگذاری کار ما و عملکرد ما بیشتر مد نظر است تا ما بخواهیم ظواهر دنیایی را در نظر بگیریم.

دوستی ما آن قدر زیاد بود که ایشان بعضی مواقع فرماندهان سپاه را توبیخ می‌کردند یا از آنها توضیحی می‌خواستند ما آنها را شفاعت می‌کردیم و می‌گفتیم حاج آقا از ایشان بگذر تا کارها را درست کنند. واقعاً بعضی جاها ایرادات هم زیاد بود و دقت ایشان هم خیلی بالا بود و مسائل را عمقی می‌دیدند. سعیشان این بود که با مسئولین به گونه‌ای رفتار کنند که بیدار شوند و مسائل و مشکلاتی که در بعضی جاها وجود دارد را در کوتاه‌ترین زمان مرتفع کنند.

www.takbook.com

من از شخصیت و بزرگواری ایشان و از نگرش و دیدگاه‌های والای ایشان هر چه بگویم کم تعریف کرده‌ام. یک خوب از جمع خوبان ما جدا شده است. باور کنید زمانی که شنیدم خیلی متأثر شدم چرا که یک قدرت بسیار بزرگی برای استان ما بودند و به لحاظ حمایت مردم و رفع مشکلات مردم در ادارات ورود می‌کردند تا این مشکلات مردم به حداقل برسد.

اصلشان پیروی از ولایت بود و اینکه ولایت در بین مردم ما باید جایگاه خودش را پیدا کند و خصوصیات ایشان در برخورد طوری بود که مردم به آن جایگاه اصلی که ولایت بود کشیده شوند. خط و حرکت و پی‌گیری ایشان و حتی عنوان کردن مسائل به مردم تنها قضیه ایشان پیروی از ولایت بود. خط قرمز ایشان هم ولایت بود در همه جا فرصت می‌دادند ولی وقتی وارد اینجا می‌شدیم بسیار تأکید می‌کردند که همه چیز ما در گرو پیروی از ولایت فقیه هست.

در پایان برای شما آرزوی توفیق می‌کنم و آرزوی غفران الهی را برای این برادر و دوست بزرگوار و سردار شهید اسلام از خداوند منان مسئلت می‌نمایم. ان شاء الله که خداوند برای ما و همه این مجموعه این توان و قدرت را بدهد که بتوانیم پیرو خوبی برای این شهیدان و برای خط انقلاب و اسلام باشیم.

ـ ما هم از جناب عالی تشکر می‌کنیم و آرزوی موفقیت و سربلندی برای جناب عالی داریم.

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل سوم

با یاران حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار اول

یاد و یادداشت

www.takbook.com

www.takbook.com

خدمات فرهنگی حاج حبیب پس از شهادت

به قلم: عصمت کیخا
مدیر امور خواهران مؤسسه عرشیان کویر تاسوکی

دغدغه اصلی سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی ایجاد امنیت پایدار و رفاه و آبادانی و بقای عزتمند دنیوی و اخروی با اولویّت واوّلیت اقدامات فرهنگی بود. اهتمام ایشان به انتشار ویژه‌نامه‌ها، کتاب‌ها، همایش‌ها، یادبودها و گرامی‌داشت شهدا، تدریس در دانشگاه‌ها، سخنرانی در محافل و مجالس مختلف، گسترش امر به معروف و نهی از منکر، احیای امر مهدویت و توجه به انتظار مثبت و سازنده، اهتمام به برگزاری اردوهای راهیان نور، شرکت در مراسم سالانه گرامیداشت یاد و نام امام راحل عظیم الشان و فعالیت‌هایی دیگر، که حتی اگر بخواهم عنوان آنها را هم در اینجا فهرست کنم، این مکتوب طولانی خواهد شد، سند و گواهی بر مدعای فوق است.

اکنون که گذشته را مرور می‌کنیم، یاد مواردی می‌افتیم که ایشان پیگیر اقدامات فرهنگی، از قبیل تهیه یک مقاله، یا کتاب، یا مشارکت در موارد

www.takbook.com

دیگری از اقدامات فرهنگی، از قبیل آن چه پیش از این ذکر شد، بود. این پیگیری تا تحقق نتیجه ادامه می‌یافت وخوشحالی و خرسندی ایشان از انجام آن اقدام را می‌شد دید.

خیلی‌ها نگران تعطیلی این فعالیت‌ها پس از شهادت ایشان در ۲۵ مهرماه ۱۳۹۱ بودند. اکنون و پس از گذشت چند ماه از شهادت و عروج ملکوتی ایشان، وقتی به کارنامه محبّان و یاران حاج حبیب می‌نگریم، می‌بینیم با همه کمبودها و خلأهایی که ناشی از عدم حضور فیزیکی ایشان است، اما حضور معنوی ایشان همچنان در حال درخشش و تلألو است و در واقع ایشان همچنان به خدمات و فعالیت‌های فرهنگی خود به مردم استان سیستان و بلوچستان و بلکه فراتر از آن ادامه می‌دهد.

هر چند در اینجا درصدد شمارش خدمات فرهنگی ایشان پس از شهادت نیستم، ولی شاید مهمترین اثر وجودی ایشان که از سوی دوستداران ایشان دنبال شده است، می‌توان به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها در جهت پراکندن عطر شهادت، به ویژه در سطح استان سیستان و بلوچستان، از طریق برگزاری همایش‌ها، یادبودها، یادواره‌ها و نیز انتشار آثار علمی است.

انتشار دفتر اول و دوم از کتاب بسیار مهم، تأثیرگذار و پرمحتوای "حبیب دلها" که به اهتمام مؤسسه فرهنگی – هنری عرشیان کویر تاسوکی، که خود از آثار و برکات وجودی آن شهید عزیز است، یکی از این خدمات فرهنگی و علمی است. وقتی این حرکت عظیم را، که در عرض کمتر از شش ماه دو جلد کتاب، با محتوای غنی، منتشر شده است، با تدوین چند مقاله و یادداشت، در مدت مشابه، در زمان حیات آن شهید عزیز مقایسه می‌کنم، به خود اجازه می‌دهم بگویم برکت خون شهید و تأثیرات روحی و معنوی آن عزیز پس از شهادت، نه

www.takbook.com

تنها کمتر از گذشته نیست، بلکه از این جهت و در این جهت بیشتر هم شده است.

برنامه‌ریزی برای برگزاری همایش "حبیب دلها" و تهیه فراخوان این همایش و اعلام همکاری بیش از بیست دستگاه فرهنگی برای اجرایی کردن آن از دیگر خدمات فرهنگی آن شهید عزیز است. این همایش، که قرار است در نخستین سالگرد شهادت آن عزیز و در دهه آخر مهرماه برگزار شود، بنا دارد تا از منظر معرفی الگو به جوانان عزیز، به ویژه دانشجویان و معرفی سبک زندگی اسلامی به نسل‌های جدید و در حال رشد به بررسی ابعاد مختلف زندگی آن شهید عزیز بپردازد.

هدف این همایش طرح مباحث شهید و شهادت و معرفی اسوه سازندگی، جهاد، مقاومت، سرافرازی، صبر، تعهد، تعبد، مسئولیت‌پذیری، تواضع، صداقت، اخلاص، ایثار، ایمان، عدالت‌گرایی و حق‌گرایی در محیط دانشگاهی و از منظر علمی است.

اگر ضرورت گرامی‌داشت‌ها، یادبودها و اقدامات فرهنگی که در نقاط مختلف کشور و حتی خارج از کشور، از خاش تا تهران، از مشهد تا گلستان، از قم تا زاهدان، از چابهار تا زابل و.... و فهرست وبلاگ‌ها و سایت‌هایی که در این مدت ایجاد شده است و نیز سخنرانی‌ها و فیلم‌ها و ضبط خاطره‌ها و... را بخواهیم برشماریم و تأثیرات معنوی اینها را مدنظر قرار دهیم بیشتر به مدعای این نوشتار که تداوم خدمات فرهنگی سردار شهید به مردم و ملت خودش، پس از شهادتش هست، پی خواهیم برد.

خدایا ما را از رهروان راه شهدا قرار بده.

خدایا ما را در روز قیامت شرمنده شهدا قرار مده.

خدایا ما را مورد شفاعت شهدا در روز حشر قرار بده.

www.takbook.com

خدایا به ما توفیق خدمت به دین و ملت و امت اسلام عنایت بفرما.

خدایا ما را موفق به درک حیات شهدا و بهره‌مند از برکات وجودی آنها بگردان.

خدایا کمک کن تا زنده هستیم و از دستمان برمی‌آید، برای آخرتمان توشه ذخیره کنیم.

«والحمد لله ربّ العالمین»

www.takbook.com

چقدر دلم برای حاج حبیب تنگ شده است

نوشتاری به بهانه هفتمین یادواره شهدای حادثه تاسوکی
به قلم: جناب سرهنگ محمد ناظری
فرمانده ارشد سپاه در منطقه سیستان

در اسفند ماه سال ۸٤ طی حادثه ای دردناک که توسط عده‌ای از وطن‌فروشان از خدا بی‌خبر، تعدادی افراد بی‌گناه به شهادت رسیدند، بیش از ۲۲ گل از بوستان انقلاب پرپر گشتند. شهادت این عزیزان که در بین آنان نوجوان محصل، روحانی و طلبه، بازاری و کارگر و کارمند حضور داشتند فضای استان سیستان و بلوچستان را عطر آگین نمود و سالهاست که برگزاری یادوارهای شهدای حادثه تاسوکی در منطقه باعث زنده نگه داشتن یاد و نام و خاطره ی شهدا گردیده است که یکی از این یادواره ها و محوری ترین آن، یادواره‌ی شهدای تاسوکی و دو شهید روحانی حادثه و شهدای بخش پشت آب است.

هر ساله این یادواره به همت دلاور مرد عرصه ۸ سال دفاع مقدس و میدان دار نبرد فرهنگی استان، سردار سرافراز سپاه اسلام «شهید لک‌زایی» برگزار و

www.takbook.com

ماندگار گردیده است. نام سردار لک‌زایی و یادواره شهدای حادثه تاسوکی در استان به هم گره خورده است. در پنج شنبه پایان سال جاری ۲٤ اسفند هم قرار است برای هفتمین بار این یادواره برگزار شود.

حقیر در ساعات پایانی شب گذشته که قصد استراحت نموده ناخودآگاه مشغول مرور برنامه ریزی این یادواره بودم و لحظاتی به یاد یادواره های گذشته و حضور متولی این یادواره ها (سردار شهید لک‌زایی) که در هفتمین یادواره دیگر حضور فیزیکی او را نخواهیم داشت افتادم. سر بر دیوار حسرت نهادم و به هوای لحظات با شهید لک‌زایی بودن گوشه کنجی را جستجو می کردم و منتظر بودم تا سعادتمندان چشم های خسته ام را دریابند.

آه خدای من! یعنی او هم رفت، یعنی خادم شهیدان و یار بسیجیان و ایثارگران دیگر در یادواره شهدای حادثه تاسوکی نیست. حاج حبیب لک‌زایی را می‌گویم. یعنی این بار سمت چپ جایگاه و مراسم یادواره افتخار تحمل وجود این عزیز را که به عنوان استقبال کننده و احترام مدعوین در آنجا می‌ایستاد و مدیریت می‌کرد را ندارد. یعنی او هم رفت و ما مانده ایم، با کوله باری از غم و حسرت اشک را به پابوس آوردم و از غربت غریبی نالیدم.

می دانید به یاد روزهایی که با شهید لک‌زایی در این موقع از سال برنامه های سالگرد شهدای حادثه تاسوکی را برنامه ریزی می کردیم افتادم. به یاد روزها و لحظاتی که همراه با ایشان یکرنگی را، خضوع و فروتنی و برادری را تجربه می کردم افتادم. به یاد روزهایی که در کنار حاج حبیب کلام معنویت را مهمان دلهایمان می کردیم با خود گفتم:

پروردگارا چقدر خوب به من ثابت کردی که در باغ شهادت باز باز است.

www.takbook.com

می دانید هر وقت با حاجی از روی دلتنگی و خستگی گلایه می کردم، لبخندی ملیح بر لبانش نقش می بست و می گفت: برادر! خوب چشمهایت را باز کن، لازم نیست از بندگان خدا گلایه مند باشی، بلکه این را بدان که اولیا خدا هر چه مقرب تر شوند خود را فانی تر می یابند. پس سعی کن کار را برای خدا انجام دهی. نتیجه هر چه خواهد باشد، شما تکلیف خودت را انجام بده پس نگران مباش.

آه چقدر سخت است، هر چند که هنوز رفتنش را باور ندارم اما باید بگویم که حاج حبیب شهید زنده ای بود که رسالت سجاد گونه ای داشت که اکنون کوله بار خود را جمع کرده و به کاروان شهدا پیوسته است و ما شهید زنده مان را نشناختیم. آی مردم! به خدا حاج حبیب از همان اولیای خدایی بود که خودش نشانه هایشان را برایم باز گفته بود.

آه چقدر دلم برای حاج حبیب تنگ شده است.

آه خدا چقدر دلم برای شهدا تنگ شده است.

آه خدایا چقدر دلم هوای شهادت را کرده است.

حاج حبیب قلعه قلب مرا فتح کرده است و هرگز اجازه نمی دهم صدای او در درونم گم شود و باز هم در آستانه هفتمین یادواره ی شهدای حادثه ی تاسوکی به او می گویم:

حبیب جان،

نگران یادواره مباش.

نگران تکریم و تعظیم خانواده شهدا مباش.

نگران زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا مباش.

دوستان و رفیقان با احساس مسؤلیت هر چه بیشتر در انظار جستجوگر روح ملکوتی شما این یادواره و یادواره های بعدی را که یادگاری است از شما

www.takbook.com

به خوبی برگزار خواهند کرد.

نگران مباش، مردم فهیم سیستان قدر زحمات شبانه روزی شما را می دانند و این بار بیش از گذشته در مراسم یادواره حضور خواهند داشت و این بار به جای اهدای سلام به حضور جسمی شما، به روح پر فتوحتان درود و صلوات نثار خواهند کرد.

سفر گزید از این کوچه باز هم نفسی
پرید و رفت بدان سان که مرغی از قفسی
کسی که مثل درختان،به باغ عادت داشت
شبیه لاله به گرمای داغ عادت داشت
کسی که با گل خورشید هم زبانی کرد
کسی که با همه جز خویش مهربانی کرد

www.takbook.com

سردار عرصه‌های فرهنگی

به قلم: موسی شهرکی
مدیر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
استان سیستان و بلوچستان

به نام خالق هستی که زیور دهنده قلوب مؤمنان است و سلام و درود به ارواح پاک و مطهر انبیای الهی بخصوص نبی گرامی اسلام محمد مصطفی واهل بیت طاهرینش که ذکر نام آنها آرامش بخش دلهای ارادتمندان است. درود و سلام می‌فرستم به روان پاک شهدای انقلاب اسلامی ایران به خصوص سردار شهید حبیب لک‌زایی که به حق او را باید نماد خدمت، صداقت و پاکی دانست و او در واقع سردار عرصه‌های فرهنگی بود.

آشنایی

اولین آشنایی بنده با سردار مربوط به اوایل سال ۱۳٦٤ می‌باشد، زمانی که وی مسئول حوزه مقاومت بسیج نجف اشرف زابل بود.

در یک مأموریت اداری طی جلسه‌ای (در ارتباط با نحوه پشتیبانی از

www.takbook.com

جبهه‌های جنگ حق علیه باطل و فراهم نمودن زمینه مشارکت و حضور فرهنگیان و دانش آموزان) با ایشان آشنا شدم. آن جلسه که مشترک با آموزش پرورش و سپاه پاسداران برگزار می‌شد، دلسوزی، سخنان منطقی و دیدگاه‌های واقع‌گرایانه ایشان باعث گردید تمامی پیشنهاداتش پذیرفته و مصوب شود. به خاطر دارم عده‌ای که شاید غرض سوئی هم نداشتند و فکر می‌کردند آموزش و پرورش فقط باید به کار تعلیم بپردازد و از وارد شدن به سایر مسائل پرهیز کند، برای بنده به عنوان مسئول استانی جنگ در آموزش پرورش استان خرده می‌گرفتند که با پذیرفتن دیدگاهای مطرح شده در آن جلسه آموزش و پرورش را از مأموریت اصلی باز داشتید.

همین آشنایی در جلسه با سردار باعث ارتباط مستمر ما با یکدیگر شد و وی با جدیت، مسائل و گرفتاری‌های نیروهای اعزامی به جبهه اعم از دانش آموزان، معلم را در بدنه آموزش و پرورش دنبال می‌نمود و اگر در استان نتیجه مثبت حاصل نمی‌شد، شخصاً در تهران حضور می‌یافت و در جهت حل آن اقدام می‌نمود.

لذا با توجه به مسؤولیت‌هایی که بنده بر عهده داشتم اعم از پشتیبانی جنگ، نماینده بسیج سپاه پاسداران در آموزش و پرورش، مسئول بسیج فرهنگیان و جانشین و قائم مقام در بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) بیشتر اوقات عمر بنده بخصوص از زمانی که سردار به عنوان معاون هماهنگ کننده سپاه سلمان استان در زاهدان حضور داشتند با ایشان سپری شده است اکنون در چند محور به خصوصیات و ویژگی‌های وی می‌پردازم.

خصوصیات اعتقادی سردار عرصه‌های فرهنگی

در بعد اعتقادی وی فردی متعبد، دیندار اهل نماز اول وقت و اهل نماز

www.takbook.com

جماعت بود. امکان نداشت که ما جلسه داشته باشیم و با صدای اذان جلسه تعطیل نشود (تا فریضه نماز بجا آورده شود) زمانی که روحانی برای انجام نماز جماعت وجود نداشت وی با تلاش اصرار می‌نمود به دیگران اقتدا کند اما صفا، سادگی و بی‌آلایشی وی باعث می‌شد دیگران وی را مقدم بر خود برای برگزاری نماز جماعت برگزینند.

اعتقاد زیادی به روحانیت داشت، برای آنان احترام خاصی قائل بود، بخصوص برای نمایندگان ولی فقیه در استان؛ در هر مناسبتی سعی می‌نمود نیروهای بسیجی را به محضر نمایندگان ولی فقیه در استان ببرد و از ارشادات آنان استفاده نماید.

ارادت و علاقه خاصی به حضرت آیت الله سلیمانی داشتند. این اواخر در زمینه انجام کارها، مشکلاتی پیش می‌آمد. می‌دیدم با حاج آقا مشورت می‌کنند و پس از اخذ دیدگاه ایشان، خیلی امیدوار به ادامه کار می‌پرداختند و گره‌های مشکل پس از این مشورت و ملاقات به دست وی حل می‌شد. وی فرمایشات حضرت امام و مقام معظم رهبری را مکتوب شده داشتند و به آنان عمل می‌کردند و به ما نیز گوشزد می‌کرد که بر اساس این رهنمودها کار و برنامه ریزی کنیم.

علاقه خاصی به ارتباط با علمای ربانی داشتند. توفیق داشتم سفری به سرزمین حجاز در سال ۸۵ در محضر ایشان باشم. یک روز بعد از ظهر جمعه پس از زیارت مرقد مطهر نبی گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله گفتند برویم بعثه مقام معظم رهبری، شاید یکی از علمای ربانی را ببینیم و از نفس او استفاده کنیم. در مسیر خروجی از یکی از شبستان‌های حرم با حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی برخورد کردیم و در محضر وی نشستیم و خودمان را معرفی کردیم که از سیستان و بلوچستان آمده‌ایم، ما

www.takbook.com

را نصیحت کنید. آیت الله نوری همدانی از فاجعه تروریستی تاسوکی سؤال فرمودند اما علیرغم اینکه سردار در این فاجعه پسر و داماد خود را از دست داده بود، به خاطر ندارم که بگوید پدر شهید هستم و ... .

حضرت نصیحت‌های زیبایی داشتند و ما را بسیار مورد تفقد قرار دادند و اظهار داشتند در مسیر اعتقادی سعی کنید با علمای ربانی ارتباط داشته باشید و دعوت کردند که قم بیشتر بیائید و شماره تلفن ویژه بیت خودش را نیز به ما دادند. از این جلسه سردار بسیار خوشحال بودند و این ملاقات را از عنایات حضرت حق می‌دانست.

خصوصیات کاری سردار عرصه‌های فرهنگی

در بعد کاری، فردی خستگی ناپذیر بود و با تمام وجود برای نظام جمهوری اسلامی کار می‌کردند، ادعایی نیز نداشتند و بنده شهادت خواهم داد که وی جان عزیز خودش را برای خدمت به نظام جمهوری اسلامی که آن را موهبت الهی می‌دانست هدیه نمود.

کارهایی که به اوپیشنهاد می‌شد را توفیق می‌دانست لذا شانه خالی نمی‌کرد می‌پذیرفت و خوب انجام می‌داد.

در زمان مسؤولیت او در سمت‌های مختلف در سپاه زابل تا فرماندهی ناحیه آن شهرستان، هر طرحی را که ما از آموزش و پرورش ابلاغ می‌کردیم که سپاه پاسداران در آن دخیل بود با تلاش سردار رتبه ممتاز در کشور کسب می‌کرد.

تلاش‌های سردار باعث شد ما بتوانیم مجتمع آموزش رزمندگان را در شهرستان زابل بازگشایی کنیم و حمایت‌های ایشان باعث تقویت این مجتمع شد و تلاش‌های بی‌وقفه ایشان باعث حضور گسترده دانش آموزان

www.takbook.com

و فرهنگیان سیستانی در جبهه‌های حق علیه باطل شد؛ به طوری که یک دبیرستان در "دوست محمد" زابل با کادر و دانش آموزان به جبهه اعزام شدند. برای اولین بار در ایران در زمانی که سردار فرمانده سپاه زابل بودند کلاس‌های اوقات فراغت تابستان بسیج دانش آموزی در زابل را راه اندازی کردیم و حمایت وی باعث شد تا نمایندگان نیروی مقاومت بسیج و وزارت آموزش و پرورش از پایگاههای تابستانی این طرح بازدید نمایند و این طرح را برای سالهای بعد در کل کشور اجرا کنند.

زمانی که بنده از سوی سپاه سلمان استان به عنوان فرمانده بسیج فرهنگیان منصوب شدم به بنده فرمودند ما فقط یک ابلاغ به شما دادیم و معرفی‌تان کردیم، بقیه بر اساس تدابیر خودتان از امکانات آموزش و پرورش باید استفاده شود. با توجه به جریاناتی که در آغاز دولت اصلاحات در آموزش و پرورش مطرح بود، بنده اظهار ناامیدی کردم. ایشان اظهار داشتند شما را کمک خواهم کرد، به جرأت می‌توانم بگویم راهنمایی‌های ایشان باعث شد تا یک اقبال عمومی برای گرایش به عضویت در بسیج فرهنگیان ایجاد شود و همین حمایت‌های بی‌دریغ، آگاهانه و منطبق بر دیدگاههای فرهنگی ایشان باعث گردید تا در طول ٦ سال، بسیج فرهنگیان استان در رتبه‌های اول تا سوم کشور قرار بگیرد.

در جلسات، گره‌های مهمی با نظرات ایشان حل می‌شد بطوری که در پایان که جمع بندی می‌شد بنده می‌گفتم با بزرگان کارها دشوار نیست. ایشان تبسم ملیحی در مقابل این عبارت بنده بر لب داشتند.

ایشان سعه صدر خاصی داشتند. بعضی از نظرات تند و غیر اصولی که از سوی بعضی از همکاران مطرح می‌شد را صبورانه گوش می‌دادند و راهکارهایی را ارائه می‌دادند که اعضا راضی و خشنود می‌شدند و به بنده

www.takbook.com

بارها می‌گفتند شاهکار ما باید این باشد که کسانی را که در صف خودی‌ها قرار دارند اما جذب بعضی از جریانات سیاسی شده‌اند را به دامان نظام و ولایت برگردانیم.

ضمن اینکه در کار جدی بودند از بعضی از اشتباهات افراد چشم پوشی می‌کردند و این موضوع در زمینه کارهای مشترکمان باعث گلایه بنده می‌شد. در کمال صبوری و خلوص اظهار می‌داشت شاهکار این نیست که با یک اشتباه افراد را طرد نمائیم. سردار شهید بر دید ارشادی تأکید داشتند البته اگر به نتیجه می‌رسید که دید ارشادی تأثیر ندارد، اقدام جدی برای جابجایی افراد می‌نمود.

در یک مأموریت اداری قرار شد بنده به اتفاق فردی از مسؤلین واحدهایی که زیر نظر سردار کار می‌کرند به یکی از شهرستان‌ها عازم شویم. پیام سردار را به ایشان منتقل کردم. آن فرد بیان دور از اخلاق نسبت به صاحب پیام عنوان کرد، بطوری که من جهت انصراف از این مأموریت پیش سردار آمدم. گذشت سردار به اندازه‌ای مدبرانه و حکیمانه بود که گویی فهمیده بود به چه جهت نمی‌خواهم با آن فرد به مأموریت بروم، لذا گفت من تحمل نظرات مخالفین را دارم چه در حضورم بگویند چه پشت سر.

توفیق داشتیم چند مأموریت اداری در استان و خارج از استان همراه ایشان باشیم. از پایگاه‌ها و حوزه‌های مقاومت و نواحی بازدید می‌کرد با دقت به همه مسائل گوش فرا می‌داد، یاداشت می‌کرد، رهنمود ارائه می‌داد بطوری که یک سفرشان به بلوچستان چند روز طول می‌کشید.

سردار علاوه بر جانشینی سپاه، مسؤولیت بنیاد فرهنگی مهدی موعود سیستان و بلوچستان را به پیشنهاد نماینده محترم ولی فقیه پذیرفته بود. بعد از پذیرش این مسؤلیت سراغ بنده آمدند و اظهار داشتند این مسؤولیت را بنا به دستور

www.takbook.com

نماینده حضرت آقا (مقام معظم رهبری) پذیرفته‌ام، شما باید کار را انجام بدهید. همانجا با آیت الله سلیمانی تماس گرفتند و پس از موافقت ایشان قرار شد بنده به عنوان جانشین مشغول کار شوم. بنده بر اساس علاقه‌ای که به ایشان داشتم و علیرغم مشغله‌های کاری پذیرفتم و از ایشان خدا حافظی کردم اما برای اطمینان قبلی از عاقبت بخیری سراغ استخاره به قرآن رفتم، زمانی که نتیجه استخاره را به سردار گفتم اشک از چشمان ایشان جاری شد.

سردار تمام توان خود را به کار گرفت تا زمینه‌های ترویج معارف مهدویت را در استان فراهم کند. سردار معتقد بود زمینه‌های خوبی برای ترویج معارف الهی در استان وجود دارد. لذا می‌فرمود باید دلسوزانه در این راه گام برداشت.

در ابتدای شکل گیری بنیاد مهدویت در استان مسئولین مربوطه در تهران و قم خیلی مایل نبودند معارف مهدویت گسترش عمومی ـ بخصوص در جنوب استان ـ پیدا کند، سردار با این دیدگاه مخالف بود و اظهار می‌داشت مردم استان شیفته فراگیری معارف ائمه معصومین هستند. سردار حساب عده‌ای خاص را از مردم ولایت مدار جدا می‌دانست از اولین کارهایشان در بنیاد راه اندازی دفاتر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود در شهرستان‌های استان بود که نتایج حاصله از این کار بسیار مثبت و اثرگذار بوده است.

از جمله اقدامات خوبی که توسط سردار در موضوع ترویج معارف مهدویت شکل گرفت تهیه، چاپ و توزیع صدوده هزار جلد کتاب مهدویت در صحاح سته در سطح استان بود که دیدگاهای علمای بزرگ اهل سنت را راجع به مهدویت در قالب کتاب به اطلاع عموم مردم رساند.

وی خدمت در بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را یک امر توفیق الهی می‌دانست لذا هر زمان که فرصتی دست می‌داد، می‌آمد و مسائل و برنامه‌ها را با دقت پیگیری می‌کرد. گاهی تا پاسی

www.takbook.com

از شب در محل بنیاد به امور رسیدگی می‌کرد. هرگاه به ایشان می‌گفتم جلسات تمام شده، همکاران هم رفته‌اند شما نیز به منزل بروید و استراحت کنید! می‌فرمود من در این مکان احساس آرامش خاصی دارم. وی نفس کشیدن در بنیاد را عبادت می‌دانست.

آخرین نشست و جلسه کاری ما با سردار یک شب قبل از شهادت وی بود که شورای معاونین بنیاد بعد از نماز مغرب و عشا در حضور ایشان با فرمانده سپاه سلمان جلسه داشتند و گزارش از اقدامات انجام شده ارائه شد. عجیب بود چندین بار به بنده گفت همه دوستان امشب در جلسه حاضر باشند حتی بعضی که دیرتر حاضر شده بودند شخصاً برای آنان زنگ زد، گویی آن شب سردار خبر از رفتن به دیار باقی داشت! بعد از پایان جلسه وی به فرودگاه رفت تا به تهران عزیمت نماید و این آخرین دیدار ما با او بود.

سخن آخر

بنده به عنوان فردی که توفیق انجام کارهای فرهنگی را داشته‌ام مصاحبت با مسئولین مربوطه در این زمینه در سطح استان و خارج از استان را داشته‌ام در بسیاری از نشست‌ها و جلسات فرهنگی شرکت نموده‌ام و بهره برده‌ام، به جرأت اعلام می‌کنم هیچ فردی به اندازه سردار در مسائل فرهنگی استان صاحب نظر نبوده و هیچ کس به اندازه ایشان نقش مردم را در حفظ ارزش‌های نظام پررنگ نمی‌دید و علیرغم اینکه ایشان پاسدار بود به حق وی را باید سردار عرصه‌های فرهنگی و ارزشی استان دانست.

www.takbook.com

مرد روزهای سخت

دکتر نجمه کیخا
استاد دانشگاه قم

مقدمه

این نوشته سعی دارد تا برخی از مؤلفه‌های انجام یک کار جمعی را بر اساس سبک زندگی یکی از الگوهای موفق در انجام این کار بیان کند. یاد گرفتن و پرداختن به کار جمعی از نیازهای ضروری کشور ما به ویژه استان سیستان و بلوچستان است که کارهای بر زمین ماندهٔ زیادی دارد و با همّت جمعی همه مردم این استان قابل حل است. برخی از مؤلفه‌های کار جمعی که در این نوشته مورد توجه قرار گرفته است عبارتند از: اخلاق، تخصص، پیگیری و استفاده از همه توانمندی‌ها.

وقتی در مورد سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی صحبت می‌کنیم یاد مجموعه‌ای از خصائل و ویژگی‌هایی می‌افتیم که هر انسانی در مسیر کمال و سعادت به آنها نیازمند است اما پرداختن به همه این فضایل در یک نوشته

www.takbook.com

مقدور نیست و اصلاً برای الگو گرفتن نیازمند آن هستیم تا این فضایل را به خوبی تشریح و تبیین نموده و به صورت ملموس بیان نماییم. در این نوشته فقط در باب روحیه کار جمعی حاج حبیب مطلب می‌نویسم و نه همهٔ خصایل و صفات او. احساس می‌کنم این ویژگی در استان سیستان و بلوچستان که راه زیادی تا توسعه انسانی و مادی دارد، امری لازم و واجب است و متأسفانه برخلاف ضرورت وجود آن برای منطقه چقدر نایاب است.

من بارها به سیستان سفر کرده‌ام. سال‌ها در آن زیسته‌ام، زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم و همراه با طوفان و گرد و خاک آن را تجربه کرده‌ام. از سیل بزرگ سیستان در اواخر دهه شصت و مشکلات فراوان آن برای منطقه آگاهم؛ از خشک‌سالی و تبعات زیان‌بار آن در سیستان بارها گله و شکایت شنیده‌ام. از قاچاق سوخت و تصادف‌های وحشتناکی که در نتیجه واژگونی ماشین‌های حاوی سوخت در منطقه به دنبال داشته خبر دارم؛ از اعتیاد جوانان سیستانی، گروگان گیری و درگیری نیروهای مسلح با قاچاقچیان و کشته و زخمی شدن جمعی از مردم بارها شنیده‌ام؛ و از بیکاری و فقر و دردناک‌تر از همه عقب ماندگی فرهنگی منطقه خبرهای زیادی در گوشم زمزمه شده است.

هر وقت از حال و هوای آنجا پرسیده‌ام، در پاسخ این عبارات را شنیده ام: «خدا رو شکر آب اومده»، «هیچ آبی نیومده»، «طوفان شدیدی شروع شده»، «خدا رو شکر چند روزه باد آروم شده»، «هیچ بارونی نیومده»، «گفتن جاده زابل – زاهدان امنیت نداره، این چند روز تردد نداشته باشین»، «شنیدیم بازم درگیری شده» و ... هر وقت هم کسی از استان سیستان بلوچستان به دیدنمون می‌آید همین حرف‌ها تکرار و با تفصیل به آنها پرداخته می‌شود. همه اینها را گفتم تا بگویم وقتی با سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی صحبت

www.takbook.com

می‌کردیم یا به دیدنمان می‌آمد این حرف‌ها را نمی‌شنیدیم در عوض از کارهایی که در فکر انجام آنها بود و انجام شده بود صحبت می‌کرد. او از نادر افرادی بود که من دیده بودم و به خاطر این خصلت عجیبش هیچ گاه کارهای او برای من تکراری و معمولی نشد. من هر بار که او را می دیدم و صحبت‌هایش را می‌شنیدم در دلم این ویژگی او را تحسین می‌کردم. هر بار منتظر بودم ببینم چه فکر تازه‌ای دارد و چه کارهایی دارد انجام می‌دهد و یا قرار است انجام دهد. او مرد کار، مرد عمل و مرد روزهای سخت بود. چیزی که سیستان و بلکه بلوچستان واقعاً به آن نیازمند است.

اما نکته جالب توجه این بود که او برای انجام کارها یک تنه اقدام نمی‌کرد. برای او جذابیتی نداشت که با غرور به همه نشان دهد کار را خودش به اتمام رسانده یا این که کاری به نام او ثبت شود. هدفش رضای الهی بود و از تمامی ظرفیت‌ها برای تحقق بخشیدن به یک کار استفاده می‌کرد. وقتی قرار بود سالگرد شهدای تاسوکی را برقرار کند از همه می‌خواست که در این رابطه ولو با نوشتن یادداشتی کوتاه در نشریهٔ گلزار شهدای ادیمی که پنج شنبه آخر هر سال منتشر می‌شد، مشارکت کنند و مرتب پیگیری می‌نمود که چه شد و کار را به کجا رساندید؟

کار جمعی نیازمند اخلاق است

در کار جمعی باید سعه صدر داشت. اگر کسی فکر کند از دیگران برتر است و بهتر فکر می‌کند، یا دیگران به خوبی او نمی‌توانند کاری انجام دهند و یا بخواهد کارها فقط با نام او انجام شود و به شهرت و آوازه‌ای برسد و اگر انسان تنگ نظر و بدبینی باشد، نمی‌تواند کار جمعی انجام دهد در واقع کار جمعی نیازمند یکسری مقدمات اخلاقی است. کار جمعی باید

www.takbook.com

هدفی عمومی و جمعی داشته باشد. باید هدفی غیر از توجه به خودمان و نفع خودمان داشته باشد. وقتی منفعت عمومی مورد توجه قرار گرفت، کار جمعی نیز شکل می‌گیرد. باید نگاهی کلان به استان سیستان و بلوچستان و آسیب‌های آن داشت، و آن گاه هر کس مطابق دانش و وسع خود به رفع محرومیت اقدام کند.

از جمله صفات مورد نیاز برای انجام یک کار جمعی که با افراد و سلایق و علایق مختلف مواجه است، قدرت تحمل یکدیگر در امور مشورتی و در نتیجه اعتماد و پشتیبانی از یکدیگر است. این امر خود نیازمند صبر و عشق و محبت است. کم صبری؛ سبب قضاوت عجولانه، در گرفتن نزاع و ایجاد کینه و عداوت می‌شود و وقتی چنین حالتی رخ دهد افراد از گروه جدا شده و کار جمعی به سرانجام نمی‌رسد. محبت نسبت به افراد سبب می‌شود صبر و تحمل در برابر آنها افزایش یابد. شهید حاج حبیب به حدی به دیگران محبت می‌کرد و با روی گشاده از آنها استقبال می‌نمود که هر کس با او روبرو می‌شد گمان می‌کرد یکی از بهترین دوستان حاجی است و وقتی می‌دید حاجی در رفع مشکلات و گرفتاری‌های آنها بدون هیچ چشمداشتی کوشا است، حاضر بود هر وظیفه‌ای که در ارتباط با کار جمعی به او محول می‌شود، انجام دهد.

کار جمعی نیازمند تخصص خاصی است

امور فرهنگی و عمرانی مختلف، متولی و بودجه خاص خود را دارد و نهادهای مختلف در کار همدیگر دخالت نمی‌کنند. کسی هم نمی‌تواند کار نهادهای دیگر را به‌رغم همه کم کاری‌ها و مشکلات به عهده بگیرد. حاج حبیب لک‌زایی هم شهردار یا فرماندار یا استاندار نبود، بودجه کلانی نیز

www.takbook.com

به او تعلق نگرفته بود، اما در واقع او بر اساس مشکلاتی که وجود داشت، در حد وسع و توان خود اقدام می‌کرد. برای نمونه، با توجه به اشتغال در سپاه و سابقه‌ای که در جهاد و جانبازی داشت، با مشکلات این قشر از افراد جامعه بیشتر آشنا بود و تصمیم گرفت مسائل آنها را حل کند. همچنین از مسائل و مشکلات مربوط به شیعه و سنی در استان مطلع بود و حفظ و استحکام و وحدت را لازم می‌دید. از این رو سعی می کرد به صورت مردم‌نهاد و نه متکی به دولت و بودجه دولتی به این کارها بپردازد؛ گرچه برخی اقدامات وی در زمینه شهدا سبب اعتراض شده بود که این وظیفه به بنیاد شهید مربوط است؛ اما وقتی بنیاد شهید به وظایف خود عمل نمی‌نمود تکلیف چه بود. من شاهد برخی اعتراضات حاج حبیب در کم توجهی به خانواده جانبازان و شهدا بودم و او بابت این قضیه به شدت رنج می کشید.

این اواخر حتی بودجه‌ای که بابت کمک خرید دارو به جانبازان از جمله خود او می‌شد، قطع شده بود. اما او برای خودش هیچ کاری نمی‌کرد. حتی قضایای مربوط به جانبازیش را به درستی پیگیر نشده بود و با کمال حیرت با آن که در اسناد سپاه پاسداران جانبازی وی ۷۷ درصد ثبت شده بود، اما در بنیاد شهید و امور ایثارگران پیگیر آن نشد که درصد جانبازی وی اصلاح یابد و همه حیران بودند که چرا وی پیگیر این کار نشده است.

حاج حبیب اهداف فرهنگی را دنبال می‌کرد؛ ساختن مسجد و حسینیه، فعالیت در بنیاد مهدویت و ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر، رسیدگی به خانواده شهدا و زنده نگه داشتن یاد و نام شهدا و ... همه کارهای فرهنگی هستند که وی از عهده انجام آنها بر می‌آمد. او خود را منحصر در انجام این امور کرد و هیچ گاه وارد مباحث سیاسی و اقتصادی نشد. می‌دانست

www.takbook.com

تخصص او در این زمینه است و بهتر می‌تواند دیگران را نیز به این سو سوق دهد. او هیچ گاه کار انتخاباتی نکرد و وارد عرصه انتخابات نشد. و چقدر ناراحت بود از کارهای خلاف اخلاق و خلاف دینی که در زمان انتخابات رخ می‌داد و متحیر بود که چگونه کسانی که با بی اخلاقی قصد جلب آرای مردم را دارند، می‌خواهند به صحنه مدیریت جامعه وارد شوند و امور جامعه را سامان دهند. آیا اخلاق می‌تواند از دل بی اخلاقی بیرون آید؟

هیچ گاه وارد پروژه‌های اقتصادی نشد و نخواست برای افزایش تمکن مالی خود از این فرصت‌ها استفاده کند با اینکه با توجه به مقام و سابقه حاجی این امر برای او به راحتی میسر می‌شد. نه تنها خود وی وارد این عرصه نمی شد بلکه فرزندانش را نیز از ورود به این عرصه باز می‌داشت. یکی از فرزندانش تعریف می‌کرد که بعد از طرح پیشنهاد گرفتن امتیاز یک نانوایی، حاجی چقدر عصبانی و ناراحت شده و او را به شدت از این کار برحذر داشته است و حتی با شنیدن اینکه فرزندش اتومبیل مدل بالا اگرچه دست دوم خریده است به شدت ناراحت شده و از وی خواسته است فوراً ماشینش را تعویض نماید و در طی این مدت نیز هیچ گاه حاجی سوار آن ماشین نشد.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد وارد نشدن حاجی در عرصه اقتصاد به خاطر ناتوانی وی نبوده بلکه وی تعمداً به این عرصه وارد نشده است. او می‌خواست برای رضای خدا کار کند و پرداختن به این امور توجه او را از رسیدن به اهداف اصلی باز می‌داشت.

کار جمعی نیازمند استفاده از همه ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها

معمولاً هر گاه قصد انجام کاری را با کمک دیگران داریم، در ذهنمان سراغ

www.takbook.com

افرادی می‌گردیم که باهوش‌تر، فعال‌تر، زرنگ‌تر و قابل اعتمادتر از دیگران باشند؛ یعنی افراد خاص و شناخته شده. این کار هیچ عیبی ندارد اما ناقص است. در کار جمعی نباید فقط به دنبال اتمام آن کار باشیم تا زودتر کاری را به پایان برسانیم. انسان در ضمن انجام کار با نقاط ضعف و قوت خود بیشتر آشنا می‌شود و پی می‌برد در چه زمینه‌هایی استعداد و توان بیشتری دارد. در حین این امر متوجه می‌شود اطرافیان او در چه جاهایی از او بهتر یا ضعیف‌ترند و سعی می‌کند در همان زمینه‌ها از آنها بهره ببرد و همچنین سعی می‌کند نقاط ضعف خود را ارتقا بدهد. به این ترتیب کار جمعی، عرصه اصلاح و بهره‌وری و شناخت نقاط ضعف و قوت است. تا زمانی که وارد کار نشویم نمی‌توانیم خودمان را بشناسیم.

حاج حبیب در انجام یک کار از همه دعوت می‌کرد؛ حتی کسانی که تا حالا با او کار نکرده بودند. فرصت را از دست نمی‌داد؛ وقتی فکری در سر داشت در اولین فرصت همه را دور هم جمع می‌کرد و مطلب را با آنها در میان می‌گذاشت و تقسیم کار می‌کرد. این امر سبب ارتباط دوستانه و عاطفی حاجی با دیگران شده بود و شاید هم خود معلول ارتباط گسترده و صله رحم حاجی با دیگران بود.

حاجی خیلی مقید به صله رحم بود و تا جایی که در توان داشت این کار را می‌کرد. این امر حاجی را بیشتر در جریان امور افراد و توان آنها برای شرکت در کارهای جمعی قرار می‌داد. او سعی می‌کرد تا جایی که امکان دارد مشکل افراد را از طریق وارد کردن آنها در یک کار حل کند تا اینکه به آنها کمک مالی برساند. گرچه کمک مالی او به افراد نیز زیاد بود.

دعوت حاجی از همه افراد برای انجام کارها، علاوه بر فوایدی که در بالا ذکر کردم باعث شده بود کسی نتواند بی جهت جلو او از خود تعریف کند؛

www.takbook.com

زیرا با اولین اظهار فضل، حاجی از او دعوت به کار می‌کرد و او باید فضل خود را نشان می‌داد.

کار جمعی نیازمند پیگیری است

یکی از بزرگ‌ترین آفات کار جمعی در کشور ما پیگیری نکردن آنها است. یک کار با تبلیغات و هیاهوی بسیار آغاز می‌شود، مدتی همه را مشغول خود می‌کند اما پس از مدتی به سردی و رکود می‌گراید. حتی بسیاری از موارد به سرانجام خود نمی‌رسد. عجله برای شروع کار زیاد است اما استقامت برای تداوم آن کم است. خیلی زودتر ازحد انتظار، دلسردی و یأس جای خود را به امید و پایداری می‌دهد. یکی از راه حل‌های مهم در این مواقع، وجود هماهنگ کننده و مدیری توانمند است که کار را تا به آخر پیگیری کند. اگر مدیر دلسرد شود و کار را استمرار نبخشد، انتظاری از دیگران نیز نیست. روحیه هماهنگ کنندگی حاجی سبب شده بود تا کارهایی که آغاز می‌کرد تا پایان به خوبی و سرعت پیش بروند. مرتب تماس می‌گرفت و پی جوی کار بود. اگر کسی قول می داد که این بخش کار را تا دو روز دیگر تحویل می‌دهم، حاج حبیب دو روز بعد با او تماس می‌گرفت و خواستار فهمیدن نتیجه کار می‌شد.

من کار نیمه تمامی از حاج حبیب سراغ ندارم. حاج حبیب در انجام کارها تعلل نمی‌کرد و کارها را به تأخیر نمی‌انداخت. اگر از پس انجام کاری بر می‌آمد همان لحظه یا در اولین فرصت ممکن انجام می‌داد. از اینکه می‌شنید کاری با وجود ضرورت زیاد بر زمین مانده است متعجب و حیران می‌شد که چرا تا کنون اقدامی نشده است و خیلی زود دست به کار می‌شد. حتی با توجه به ضرورت کار از خواب و استراحت خود نیز می‌گذشت. او

www.takbook.com

مصداق فردی بود که کار امروز را به فردا نمی‌سپرد و تجلی واقعی «فاستبقوا الخیرات» بود. اگر همه ما مانند حاج حبیب کار امروز را به فردا نمی سپردیم و در انجام کارهای خیر از همدیگر سبقت می‌جستیم بسیاری از مشکلات امروز در جامعه وجود نداشت.

www.takbook.com

در مسائل کاری با کسی تعارف نداشت

به قلم: رضا سرگزی
معاون اجرایی هیئت امنای گلزار شهدای
حضرت رسول اکرم (ص) شهر ادیمی

حدیث

در سال ٦٩–٦٨ که مسئول واحد بسیج شهرستان زابل حاج آقا بودند و من هم مشغول خدمت در حوزه شهید باهنر بودم، حاجی ضمن سرکشی از پاسداران و پرسنل وظیفه جلسه گذاشتند و به افراد حاضر در جلسه گفتند که هر کس یک حدیث از احادیث داخل مجموعه را از حفظ بخواند هدیه به او تعلق می‌گیرد. بنده در آن زمان حدیثی را از حفظ خواندم. حاجی که دید صحیح است هدیه را توسط دوستان برایم فرستاد.

قرآن

در ماه مبارک رمضان برای یکی از اقوام مشکلی در زاهدان پیش آمد. من شبی با اعضای خانواده رفتم منزل حاج آقا. بعد از نماز مغرب و عشا حاجی

www.takbook.com

گفتند: فلانی، جلسه قرآن می‌آیی که با هم شرکت کنیم؟ گفتم باشد حاج آقا، چه بهتر از این. جلسه قرآن آخرین شبش هم بود و قرآن ختم می‌شد و در پایان به افراد هدیه می‌دانند. حاجی هدیه خودش را که کتاب تحف العقول بود به من داد.

نماز

حاج آقا اهمیت زیادی به نماز و نماز اول وقت می دادند. اگر برای سرکشی به رده‌ها می‌رفت وقت نماز که می‌شد سریعاً نماز را به فرمانده حوزه و اعضا گوشزد می‌کرد. یک بار بعد از این که وضو گرفتیم و برای نماز آماده شدیم گفت: فرمانده حوزه پیش نماز باشد. با اسرار زیاد خود حاج آقا را راضی کردیم و نماز را به جماعت خوانیدیم. به فرش نمازخانه و نظافت آن نیز توجه ویژه داشت.

مسائل کاری

یادم هست حاجی در بعضی از جلسات می‌گفت یک فرمانده یا مسئول اگر شب که در خانه است برای روز و فردایش و هفته کاری خودش برنامه‌ریزی نداشته باشد این فرد و شخص دچار مشکل می‌گردد. البته چنین مواقعی هم پیش می‌آمد اما سریعاً با حاجی مشورت می‌کردیم و راهکار می‌گرفتیم و مأموریت سپاه و بسیج را انجام می‌دادیم.

با توجه به اینکه بنده با حاج آقا رفت و آمد خانوادگی داشتم و خلاصه مثل دو برادر خیلی صمیمی بودیم، اما حاجی در مسائل کاری هیچ گونه قصوری را نمی‌پذیرفت. یادم هست فرمانده حوزه بنجار که بودم یک روز عصر حاجی گفتند با خانواده آماده باشی که برویم دیدار خانوداه شهید صادقی

www.takbook.com

و منزل حاج آقا بینش در روستای ارباب. به اتفاق با اعضای خانواده از خانواده معظم شهدا سرکشی کردند. در برگشت گفت جلوی بسیج ماشین را نگهدار. من و حاج آقا پیاده شدیم. در دژبانی باز بود و سلاح روی سکوی پرچم گذاشته شده بود و از نگهبان خبری نبود. حاج آقا سلاح را برداشت و روی دوش خود گذاشت و گفت آقای سرگزی این چیه؟ چرا باید این طور باشه؟ جواب بده. من هم توضیحی نداشتم. حاج آقا گفتند تنبیه شما این است که اینجا باشید و موضوع را رسیدگی کنید و به من اطلاع دهید. با صلابت برخورد می‌کرد و در مسائل کاری با کسی تعارف نداشت.

گذشت و صبر

جلسه اعضای شورای ناحیه پیش بینی شده بود و قرار بود حاجی ساعت ٦ الی ٧ شب به جلسه بیاید که اطلاع دادند حاج آقا جلسه شورای اداری رفته‌اند و پیام داده است که اعضا باشند تا بیایم و جلسه را برگزار کنیم. جلسه شورای اداری طولانی شده بود و چند نفر از ما تصمیم گرفتند جلسه را ترک و به منزل برگردند. واقعاً دیر شده بود. بعد از گفتگو با دوستان تعداد زیادی رفتند. پشت سرمان حاج آقا آمد و می‌بیند کسی نیست. تصمیم می‌گیرد دوباره همان شب ساعت ۱۱ جلسه را برگزار کند. آن شب باران شدیدی هم می‌آمد. من و آقای حبیب حیدری داخل یک کوچه مستأجر بودیم. تا در منزل رسیدیم ماشن حاج آقا که یک پیکان سواری بود ایستاد و گفت: حاج آقا دنبال شما فرستاده است. خلاصه در دژبانی که رسیدیم، شوخی‌ام با حیدری گل کرد و با صدای بلند می‌خندیدیم. حاج آقا از پشت دژبانی متوجه می‌شود و از سپاه بیرون می‌رود و آن شب جلسه برگزار نشد. حاجی صبح زود روز بعد احضارمان کرد. تک تک وارد اتاق

www.takbook.com

کار ایشان شدیم. از هر کس سئوال می‌کردند. نوبت من که رسید گفت: آقا رضا، شما چرا رفتی؟ اصل مطلب را بیان کردم؛ حاجی خندید و چیزی نگفت. من از او سئوال کردم حاجی چرا ما دوباره آمدیم و جلسه برگزار نشد و غیب شدید؟ گفت این قدر بلند بلند می‌خندیدید که گفتم بهتر است با شما رو به رو نشوم و صلاح دانستم بروم. این گذشت و صبوری حاج آقا بود.

تفریح و ورزش

یک بار با اعضای خانوداه در روز تعطیلی برنامه‌ریزی کرده بود و به ما هم گفت با اعضای خانواده بیایید امروز با هم چاه نیمه برویم. تمامی امکانات را خانواده محترم حاج آقا آماده کرده بودند. بعد از تفریح و گردش و صرف نهار از راه زهک به جزینک برگشتیم.

پرسنل که صبح‌ها ورزش می‌کردند به همه جا سر می‌زدند چند وقتی را ما در مجموعه سپاه صبح والیبال بازی می‌کردیم. حاج آقا با لباس، آخر تیم مقابل می‌ایستاد. من هم که به عنوان سرویس‌زن تیم مقابل بودم دو تا توپ به طرف حاجی زدم. بعداً حاجی با همان لبخند همیشگی‌اش گفت: آقا رضا، می‌خواستی با توپ من را بزنی!

در مجموعه آستان مقدس گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) ادیمی از ورزش حمایت زیادی انجام داد. ایشان با رایزنی‌های مختلف، امکانات ورزشی و بدن سازی خوبی آورد و نصب کرد که در شهرستان وجود ندارد و برای همه قابل استفاده است. همچنین به حمایت از تیم فوتسال تحت پوشش گلزار شهدا پرداخت تا جایی که در لیگ دسته یک استان هم حضور یافته و مسابقه می‌دادند.

www.takbook.com

گردهمایی رزمندگان

سردار عزیز در سمت رئیس هیات امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) خیلی اسرار داشت گردهمایی رزمندگان پشت آب برگزار گردد که آن را توسط مدیریت‌های زیر مجموعه گلزار پیگیری کردیم. لیست رزمندگان را به همراه آدرس و تلفن گرفتیم. بعد هم با فرماندهان پایگاه‌های مقاومت و دهیاران جلسه برگزار کردیم تا از رزمندگان دعوت کنند و در گردهمایی حاضر شوند. این گردهمایی در سال ۱۳۹۰ با حضور خوب و عالی رزمندگان این منطقه در حسینیه گلزار شهدا برگزار شد. یکی از رزمندگان خاطرات زمان جنگ را تعریف می‌کرد. حاج آقا هم آخرین سخنران بود. ایشان در آن جلسه گفتند همه رزمندگان با خانواده‌هایشان به مشهد الرضا بروند. هیئت امنای گلزار تمامی امکانات را برایشان فراهم می‌نماید. خلاصه در آن سال ۲۰ خانواده از رزمندگان با تدبیر سردار به مشهد الرضا رفتند.

تجلیل از خانواده محترم شهدا

به منظور تجلیل از شهدا سردار در رأس مجموعه گلزار شهدا کار را پیگیری می‌کردند و می‌گفتند فلانی، از تمامی اعضای خانواده محترم شهدای بخش دعوت کنید. مراسم با شکوه پیش بینی شود و به صورت دو مراسم جداگانه یک مراسم مخصوص همسران و مادران شهدا و یکی هم برای فرزندان دختر شهدا برگزار شود. در آن جلسه به تمام همسران و فرزندان دختر حاضر در گردهمایی هدایایی نفیسی از سوی سردار اهدا گردید. نکته مهم اینجا بود که ایشان گفتند که برای خانواده ما چیزی در نظر نگیرید و

www.takbook.com

دیگران در اولویت باشند. در مراسم دیگری هم پدران و فرزندان پسر شهدا مورد تشویق قرار گرفتند. که این موضوع اهمیت و توجه سردار به شهدا و ایثارگران و رزمندگان بود.

آخرین کارها

آخرین کارهای خیر و نیکی که رئیس هیات امنا پیگیری می‌کرد و انجام می‌داد:
یادواره سالانه شهدای ادیمی که در پنج شنبه پایانی هر سال برگزار می‌شود.
آخرین جلسه هیأت امنای گلزار شهدا در تاریخ ۹۱/۳/۵ جهت برنامه‌ریزی برنامه‌های آینده برگزار شد.
ساخت و ساز و تکمیل منزل جهت سرایداری در گلزار شهدا که در چهلم شهادت سردار افتتاح و به بهره برداری رسید.
شرکت در جلسه محفل انس با قرآن که در ماه مبارک رمضان برگزار شد.
یادواره شهدای کورین و شهید پزدان پور و افطاری ماه رمضان در روز ۲۱ ماه مبارک رمضان در تابستان ۱۳۹۱.
در زمان این مراسم من در گلستان بودم و باز هم حاجی امورات را از طریق من پیگیری می‌کرد و هماهنگی‌ها تلفنی انجام می‌شد. تا شب قبل که مدیریت فرهنگی زنگ زد و گفت: حاجی مسابقات قرآن در سه رشته برگزار شده بین خواهران و برادران جوایز را چه کار کنیم.
من همان موقع شب با سردار تماس گرفتم و مطلب را عرض کردم. حاجی گفت چرا الان. گفتم دوستان الان اطلاع داده‌اند. حاج آقا گفت چه هدیه‌ای مناسب است که به افراد بدهیم که ارزش هم داشته باشد.گفتم حاج آقا وقت تنگ است. قرآن بهترین هدیه است حاجی هم پذیرفت و از قاریان با قرآن تقدیر و تشکر کردند.

www.takbook.com

آخرین کار خداپسدانه سردار این بود که ما و حاج آقای یزدان پور مامور شدیم به منزل تک تک خانواده شهدا برویم و افراد باسواد پدران و مادران همسران و فرزندان که مستقل هستند برایشان فرم اشتراک نشریه امان را به مدت دو سال تکمیل کنیم که این کار بیش از یک هفته به طول انجامید. الان قریب ۱۵۰ نفر عضو نشریه امان هستند. به هر حال حاجی از هیچ کاری برای خانواده شهدا دریغ نمی‌کرد.

آخرین تماس

بنده حقیر که کارهای اجرایی گلزار شهدا حضرت رسول اکرم (ص) و هیئت مذهبی را بر عهده داشته و دارم بیشتر مواقع با حاجی در تماس بودم و در کارها مشاوره می‌گرفتم و با نظر ایشان کارها را در همه ابعاد از امکانات گرفته، ساخت و ساز، خرید و پرداخت هزینه کارکردها و وسایل مورد نیاز پیگیری می‌کردم.

دو روز جلوتر از آنکه حاجی به تهران برود پاسی از شب گذشت بود. تقریباً هر وقت می‌خواستم با ایشان تماس بگیرم ساعت ۱۰ شب به بعد زنگ می‌زدم و ایشان هم گوشی را جواب می‌داد. آن شب هم زنگ زدم. پس از احوال پرسی گفت چطوری برادرم و چه خبر. همیشه کلام او و سخنش برادر بود. ما هم جواب حاجی را دادیم و مطالبی پیرامون گلزار شهدا بود منتقل کردیم تا رسیدیم به بلندگوهای بزرگی که دو سال قبل خریداری شده بود و پایان سال گذشته تیوتر آنها سوخته بود. به حاجی گفتم چه کار کنیم که محرم هم دارد می‌رسد. حاجی گفت چند روز تا محرم مانده است؟ تقریبا روز ۲۰ و ۲۱ مهرماه بود. گفتم کمتر از یک ماه. حاجی سه بار گفت: آخ آخ آخ.

www.takbook.com

گفت سریع قطعات مورد تعمیر را باز کنید و مشخصات دقیق را به من بدهید با آدرس کامل تهران می‌روم خودم بگیرم و شخصاً بیاورم که خیلی هم دیر شده است. تأکید زیادی کرد من هم همان شب سه مرتبه در جواب حاجی گفتم چشم چشم چشم. بعد هم از همدیگر خداحافظی کردیم. این آخرین تماس و آخرین وداع ما شد.

روحش شاد.

www.takbook.com

تظاهر در رفتارش دیده نمی‌شد

به قلم: ابراهیم فضائلی
از دوستان شهید

انسان زمانی که به فکر فرو می‌رود و ایام گذشته را مرور می‌کند، احساس می‌کند گذر زمان برای بعضی آمیخته با خوبی‌ها و به دور ماندن از دردهای دیگران بوده و برای برخی هر لحظه‌اش همراه با پند و عبرت گرفتن و در نتیجه استفاده مناسب از فرصت‌های طلایی عمر در جهت خدمت به خلق خدا بوده است. گروه دوم تمام خوشی خود را در رضایت خداوند و خدمت به بندگان او و تمام ناخوشی‌ها و ناملایمت‌ها و سختی‌ها را در نافرمانی خدا و بی‌توجهی به خلق او می‌دانند.

شهدای دفاع مقدس، شهید چمران، شهید حسینی طباطبائی، شهید میر حسینی و سردار شهید لک‌زایی از انسان‌های وارسته‌ای بودند که در پناه لطف و عنایت خداوند، تمام وجود خود را وقف کسب رضایت خداوند و خدمت به بندگان او نمودند. برای کشور و استان، خصوصاً سیستان و

www.takbook.com

منطقه محروم پشت آب وجود چنین انسان با تقوا و خستگی ناپذیر، مطیع و مدافع ولایت، حامی محرومان، با درایت، مدیر و مدبر همچون سردار شهید لک‌زایی از افتخارات است.

برای بنده حقیر هر روز و هر لحظه فقدان ایشان محسوس است، انگار دیگر یاور و پشتیبانی برای منطقه وجود ندارد. هر روز که به محل کار می‌روم احساس می‌کنم دیگر آن پشتیبان و طرف مشورت امین حضور ندارد.

سردار شهید که حقیقتاً حبیب دلها است به همه مشکلات توجه داشت؛ مشکلات مردم، جوانان، فضاهای آموزشی، مشکلات اجتماعی، فردی و ... دوست داشت به نوعی در حل مشکلات، به دور از جنجال و هیاهو و فقط برای رضای خدا پیش قدم باشد. شخصاً این امور را تا حصول نتیجه پیگیری می‌کرد. در حل مشکلات منطقه فقط دستور نمی‌داد بلکه شخصاً هم به صورت تلفنی و حضوری چه به صورت حضور در منزل یا مکانی خاص نظر می‌خواست، مثلاً نمی‌گفت این کار را انجام بدهید بلکه می‌فرمود نظر شما درباره این جلسه یا برنامه یا طرح چیست و بعد از دریافت نتیجه براساس اصل مشورت، خود مانند سایرین بلکه بیشتر از سایرین موضوع تصویب شده را پیگیری می‌کرد و از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد.

در برخوردها و رفتار و کردار ایشان کاملاً معلوم بود که اهل تواضع و فروتنی و نظم هستند. تظاهر اصلاً در رفتار ایشان دیده نمی‌شد. هر چند ضایعه فقدان ایشان دردی بزرگ و اندوهی بی‌پایان است از خداوند بزرگ می‌خواهیم به برکت روح بلندشان بهتر از آنچه ایشان برای منطقه و مردم می‌خواست بر آورده سازد.

والسلام

www.takbook.com

او چیزی را می‌دید که ما نمی‌دیدیم

به قلم: حسن معزی
رئیس آموزش و پرورش شهرستان زابل
و رئیس بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود شهرستان زابل

نگران نباشید، چیزی نیست!

آه ای حبیب دل! به هوای توست که قلم بر کاغذ می‌لرزد و به عشق توست که کلمات تا بر ذهن می‌آیند، برمی‌گردند، چون نمی‌خواهم کلمات را جانشین تو کنم. امشب یاد سفری افتادم که در سال ۱۳۸٦ به اتفاق جهت سرکشی از عملکرد حوزه‌های بسیج دانش آموزی به میرجاوه رفتیم یاد جمله دل نشینت افتادم و حسرت خوردم.

آن روزها من به عنوان معاون آموزش و پرورش عمومی اداره کل به همراه شهید و فرمانده وقت ناحیه زاهدان سرهنگ نوروزپور با خودروی سپاه به میرجاوه می‌رفتیم. راننده و سرهنگ نوروزپور جلو و من و شهید عقب. حدود سه کیلومتر مانده به میرجاوه و در حالی که سرعت خودرو بالای صد کیلومتر بود لاستیک چرخ عقب سمت شاگرد ترکید. دقیقاً ساعت هفت و نیم صبح بود.

www.takbook.com

راننده با زحمت خودرو را در شانه سمت راست جاده بر روی تپه شن متوقف کرد. از ماشین پیاده شدیم. سردار گفت قسمت نبود چهار شهید تقدیم نظام بشود و با لبخند به دوستان گفت نگران نباشید، چیزی نیست. سریع جابجا شدیم و با خودروی دیگری به میرجاوه رفتیم. از سپاه آنجا برای راننده کمک فرستادند. صبحانه در آموزش و پرورش بودیم. انگار هیچ اتفاقی نیفتاده، هیچ کلامی بر زبان نیاورد، بازدید را از ستاد اجرایی بسیج دانش آموزی شروع کردیم و بعد به چند دبیرستان رفتیم و از نزدیک فعالیت مدارس در زمینه بسیج را ارزیابی و ایشان توصیه‌های لازم را ارائه نمود. حبیب من! تو که به آرزویت رسیدی! دعا کن تا ما هم عاقبت به خیر شویم.

معنای واقعی وسع

از بهمن ماه ۱۳۸۹ توفیق حاصل شد با راه اندازی دفتر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، در شهرستان زابل، ارتباط ما با سردار شهید بیشتر و نزدیکتر شود. هر هفته معمولاً یک تماس را حدود ساعت ده تا یازده شب داشتیم. اصولاً تماس گیرنده ایشان بودند که پیگیر فعالیت برنامه‌های فرهنگی بنیاد می‌شدند و گزارش‌گیری می‌کردند و هر دو هفته یک بار عصر پنج شنبه در دفتر بنیاد جلسه حضوری داشتیم.

یک شب با تعدادی از دوستان عضو با شهید جلسه داشتیم پس از گزارش عملکردمان گفتم تمام «وسع» ما همین است، می‌دانم که شما از پیشرفت کار راضی نیستید ولی چشم باز هم تمام تلاشمان را می‌کنیم.

با لبخندی زیبا صحبت را شروع کرد و گفت حد وسع شما بیشتر است. وسع یعنی چه؟ فرض کنید مقابل درب حیاط شما تخت سنگ بزرگی را گذاشته‌اند و آخر شب است و برای ورود ماشینتان به منزل باید سنگ

www.takbook.com

را بردارید، حالا وسع شما معلوم می‌شود، هم بچه‌های اهل خانه را صدا می‌زنید و به کار می‌گیرید، هم همسایه‌ها را تا سنگ را بردارید و راه را باز کنید و ماشینتان را به داخل حیاط ببرید این معنای واقعی وسع است، نمی‌شود بگویید ماشینم را داخل کوچه می‌گذارم و سنگ را برنمی‌دارم. صورت مسئله را نمی‌شود پاک کرد؛ پس ببین برادر! در کارهای فرهنگی از همه وسع مجموعه باید استفاده شود.

این سخن سردار همیشه در ذهن ما حک شد و در خیلی از مباحث برای همکاران و پرسنل بازگو کردم و انگیزه و امید به کار را در ما تقویت نمود. روحش شاد.

او چیزی را می‌دید که ما نمی‌دیدیم

ساعت ده شب بود. به من زنگ زد و گفت فردا من زابل هستم، جلسه‌ای با تعدادی از دوستان و از جمله اعضای شورای اجرایی بنیاد مهدویت پیش بینی کنید، من هم خدمتتان هستم. برای ساعت پنج و نیم عصر روز بعد، برنامه‌ریزی شد. سردار طبق معمول با همکاران خوش و بش کرد و گفت اصل مطلب را بگویم که وقت هدر نرود، تصمیم دارم یک کتاب در خصوص آقا امام زمان را که برگرفته از کتب معروف اهل سنت و به نام مهدویت در صحاح سته است، توزیع کنیم و مسابقه کتابخوانی برگزار کنیم. سپس توضیحاتی پیرامون کتاب داد، ما هم اعلام آمادگی کردیم و گفتیم هزار جلد را ما قبول می‌کنیم.

لبخند ملیحی بر لبان سردار نقش بست و گفت من برای شما بیست هزار جلد در نظر گرفته‌ام؛ ده هزار جلد برای شهرستان زابل و ده هزار جلد هم برای شهرستان زهک و هیرمند. ما شوکه شدیم، گفتیم امکان ندارد که با

www.takbook.com

قیمت دوهزار تومان بتوانیم این حجم کتاب را به فروش برسانیم. ایشان راهکار داد و گفت از توان بخشداری‌ها، دهیاری‌ها، فرمانداری، ادارات، مدارس و ... استفاده کنید. بالاخره با راهکار ایشان پذیرفتیم و کتاب‌ها را آوردیم و توزیع آغاز شد.

در آخرین جلسه که قبل از مهرماه ۱۳۹۱ برگزار شد سردار با ابراز خرسندی و شادمانی گفتند دیدی که کار شدنی است. نباید هراس داشته باشید و اعلام کرد که در استان صدوده هزار جلد از آن کتاب توزیع شده است در حالی که وقتی من جرقه کار را زدم خیلی‌ها مخالفت می‌کردند و می‌گفتند شدنی نیست.

خدا را شکر که آن کتاب در سطح استان توزیع شد. واقعاً که دور اندیشی و همت بلند سردار در فکر کوچک ما نمی‌گنجد. او جایی را می‌دید که ما تصورش را نداشتیم. خدایش رحمت کند و روحش شاد.

انتظار تشکر از کسی نداشته باشید

در یکی از جلسات دفتر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف شهرستان زابل، امورات کاری برای میزان عملکرد و همراهی دستگاههای اجرایی و فرهنگی شهر با امور کاری مرتبط با مهدویت تجزیه و تحلیل شد. بعد سردار طبق معمول با تقدیر و تشکر از دوستان به توفیق الهی کار اشاره کرد و گفت خدمت در حوزه فرهنگ سازی و آماده سازی زمینه ظهور آقا و افزایش بصیرت مردم و جلوگیری از انحرافات فکری دوران غیبت و افزایش دانش عمومی در خصوص وظایف منتظران، توفیق الهی است که نصیب شما شده و خیلی از مسئولین دیگر از آن محروم هستند لذا هر چه همت کنید برای شما ذخیره آخرت است، در بعد دنیوی هم از هیچ

www.takbook.com

کس انتظار نداشته باشید که از شما تشکر کند یا عمل‌کرد شما را بازگو کند؛ چرا که بعضاً نه تنها همکاری ندارند که ممکن است مانع کار هم بشوند و شما را از انجام فعالیت دلسرد هم بکنند؛ لذا به خدا توکل کنید و شکر گزار خدا باشید که این توفیق را یافته‌اید که در راهی حرکت کنید که مسؤولیت شرعی دارید. کار فرهنگی را با حساسیت، دقت و ظرافت انجام بدهید و هم کار فکری و مشورتی بکنید. مطمئن باشید بستر کار فراهم شده و آقا خودشان عنایت می‌کنند فعالیت‌ها به طرز مطلوب پیش برود لذا از هیچ کس انتظار تقدیر و تشکر نداشته باشید.

www.takbook.com

من از شکاف واژه‌ها به قلب پر مهر تو گریز می‌زنم

به قلم: میثم لک‌زایی
فرزند شهید

کدام درد در سینه تو آرام گرفته بود که طنین صدای تو را آن گونه دلنشین کرده بود؟
کدام خاطرات، کدام روزها؟
کدام قانون طبیعت پدری را اینچنین وامدار پسر می‌داند؟
و تو در هر لحظه
در هر کلمه و واژه
و در همه آواهایت
خود را مدیون شهدا می‌دانی ...
من از شکاف واژه‌ها
به قلب پر مهر تو گریز می‌زنم
هر چند که واژه‌ها لایق آفتابی کردن گنجینه مهربانی تو نیستند.

www.takbook.com

مهربانی تو حکایتی است از سال‌هایی که دست‌های استوار و محکم مردی،
زندگی را می‌آراست
و فرزندانی که صدای خانه بودند
و اکنون
جای یکی از آن‌ها چه خالی است.
مهربانی تو قصه سنگینی است برای اوراق دفتر
و ماجرای دور از وصفی است برای گوش‌های امروز
گوش‌هایی که بیش از همه مایلند لالایی گوش دهند و به خواب روند تا اینکه ذره‌ای، لحظه‌ای، با نگاه تو و خاطرات فرزند شهیدت، بیدار شوند!
گوش‌هایی که زندگی تو را تنها در قصه‌ها شنیده‌اند و چقدر دور دست است برایشان پدری که به مرگ فرزندش ببالد ...
یاد تو
پدر!
درختی است با ریشه‌های قوی
و شهید تو
پدر!
و شهادت تو
میوه‌ای است که عطرش خانه تو و یک وطن را سرمست کرده است.

www.takbook.com

گفتار دوم

ابیاتی در رثای حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

دل از حب دنیای دون سرد بود

رضا گل محمودی

حبیب خدا بود و یک مرد بود ز رزمندگان دگر فرد بود
نه پروای جان داشت حین نبرد به آورد گه شیر آورد بود
ره راست همواره رفت است نه دلبند دنیای بی درد بود
چو چشمش خریدار شد ذات حق دل از حب دنیای دون سرد بود
جهاد و شهادت بر او ختم شد که او خود شهیدانه پرورد بود
منظم به نظم نظامی خویش به فرهنگ و دانش هم آورد بود
تواضع نمای و تکبر گریز ز رنج فقیران رخش زرد بود
همو مالک اشتر روزگار فدایی رهبر چنین کرد بود
کمر بسته خدمت مهدوی مصرانه این کار؛ پیگرد بود
خدایش جنان و به نزد علی (ع) ورا خواند کز دیگران فرد بود

www.takbook.com

معراج سعادت

ابراهیم شایان

دلم بر خاک خون رنگی اسیر است — که جای پای سرداری دلیر است
همان سردار قدرتمند کشور — که در لشکر امیری کم نظیر است
امید ملت و سردار جبهه — به درگاه خدا عبدی فقیر است
ز اخلاص و صفای نیتش بود — که مردی مخلص و روشن ضمیر است
تواضع نزد او شرمنده می شد — از آن قلبی که چون بحر کبیر است
حبیب ما اگر محبوب ملی است — برای مردم سیستان امیر است
کلاس درس لک زائی به جبهه — بهار خاطراتی دلپذیر است
یکی از افتخاراتش در استان — نهاد مهدویت را مدیر است
کنار همرهان همچو برادر — به هنگام تک و پاتک چو شیر است
تمام قد قامت او — نشان ترکش از میدان تیر است
اگر یک چشم خود اهدا به دین کرد — ولی چشم دگر نور منیر است
به معراج سعادت کرده هجرت — ولی آثار او خیر کثیر است
ادیمی مولد سردار سیستان — معطر از شهیدان بصیر است
ببین سردار که ابراهیم شایان — شهیدان را ثناگوئی حقیر است

www.takbook.com

سردار نور

عبدالرضا نوری

آنکه با پای نسیم از بر کاشانه گذشت
مهربان آمد و از عرصه صمیمانه گذشت
با تن زخمی لاله، دل او پیوند داشت
آنکه با خنده سبز رو سوی گلخانه گذشت
او حبیب دل این دشت و بیابان‌ها بود
عشق را زمزمه کرد و آخر از خانه گذشت
در دلش نیلی سرشار صداقت جوشید
بین که لک‌زایی از این خانه ویرانه گذشت
پشت این پرده اشکم وسعت خاطره‌ها است
از تن زخمی او که روی صد شانه گذشت
ای حبیب، ای گنج دوران جهاد
ذکر تو بر لب هر یاور و بیگانه گذشت
از غمت سردار نور، این شعله‌های اشتیاق
گرد هر شمع شهید، واله چو پروانه گذشت

www.takbook.com

اینجا علی رهبر بود

عباسعلی صباغ‌زاده

دروازه‌های سیستان الله اکبر می‌شود
یاد رشادت‌های آن سردار خیبر می‌شود
دارالولایه نام تو، حب علی بر بام تو
عشق علی در جام تو، عشقی که گوهر می‌شود
جنگ است آن سوی وطن، با دشمنی از اهرمن
فرمان پیری بت شکن، کو حلقه بر در می‌شود
بشکن قفس‌های هوس، فریاد زن بانگ جرس
جهل هوا کن در قفس، خود جنگ اکبر می‌شود
لبیک، هم پیر و جوان، همچون حبیب پهلوان
از سیستان قهرمان، لشکر به لشکر می‌شود
از زابلستان لشکری، جنگ آوران باوری
هر یک، تهمتهن پیکری، شمشیر حیدر می‌شود
در جنگ‌های تن به تن، بازوی غیرت در بدن
بر دین و بر خاک وطن، سنگر به سنگر می‌شود
بر خاک خوزستان قسم، بر حصر آبادان قسم
بر پرچم ایران قسم خون یار خنجر می‌شود

www.takbook.com

دشمن به تنگ و الامان، از هیبت جنگ آوران
تسلیم بر رزمندگان، دستی که بر سر می‌شود
من خود بسیج کشورم، میهن و دین را سنگرم
خون حسین در پیکرم، خود جنگ برتر می‌شود
والفجرها آذین کنم چشمم فدای دین کنم
کام از عسل شیرین کنم، کشور منور می‌شود
هر جا زمین شد کربلا، هر جا که مهدی شد صدا
آنجا یقین در جبهه‌ها، دستی مقدر می‌شود
صدها چفیه با پلاک صدها بدن بر روی خاک
صدها برادر شد هلاک، این اشک خواهر می‌شود
گل واژه‌های لاله گون، با سرخی شریان خون
از حد و اندازه فزون، در خون شناور می‌شود
آمار بیش از شش هزار، مردان مرد کارزار
قاسم صفت از این دیار، تقدیم کشور می‌شود
رخصت برای جنگ خون، آب وضو با رنگ خون
گلدسته‌های لاله گون، گل‌ها که پرپر می‌شود
بلبل بخواند نغمه‌ها، نی روید از گلدسته‌ها
آوای نی در سینه‌ها، آوای مادر می‌شود
مادر بخوان شه نامه را، آن جنگ بی‌افسانه را
آرامش این خانه را، دل‌ها معطر می‌شود
خاک شهیدان سرمه کن، بر جای پایش سجده کن
آئین او آئینه کن، خود نقش دفتر می‌شود
هر دشمنی با سوء ظن، قصد تجاوز بر وطن

www.takbook.com

از طفل تا مرد کهن، سردار دیگر می‌شود
شدادها باور بود، گر نیتی در سر بود
اینجا علی رهبر بود، فرمان رهبر می‌شود

www.takbook.com

گفتار سوم

خاطراتی از حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

از بهترین روزهای عمرم

به روایت:
سرهنگ دوم پاسدار محمد رضا بختیاری

ساعت ۱۲ ظهر اسفند ماه سال ۱۳۸۱ بود. سردار لک‌زایی به اینجانب فرمودند که سحر راننده و خود شما آماده باشید که به شهرهای استان برویم و از آمادگی یگان‌ها برای استقبال از تشریف فرمایی مقام معظم رهبری بازدید نماییم. سحرگاه بعد از اقامه نماز صبح به اتفاق سردار، راننده (برادر صیادی) و خود حقیر به سمت بلوچستان راهی شدیم. در ابتدا به شهرستان خاش و از آنجا به ایرنشهر و سپس به چابهار رفتیم. شب را در ایرانشهر ماندیم. صبح روز بعد به سمت چابهار حرکت کردیم. در چابهار قرار بود حضرت آقا در استادیوم شهید ریگی سخنرانی کنند. حاج آقای لک‌زایی از آمادگی یگان‌های مستقر در چابهار بازدید کردند. در جلساتی هم که به میمنت ورود معظم له به چابهار در فرمانداری و سپاه برگزار شد هم شرکت کردیم.

www.takbook.com

روز بعد از چابهار به مقصد زابل حرکت کردیم. حضرت آقا بعد از اقامت دو روزه راهی ایرانشهر شده و بعد از گذشت یک روز به زابل عزیمت فرمودند. ما نیز بعد از چابهار مستقیماً به زابل رفتیم. شب به زابل رسیدیدم. حضرت آقا نیز همان شب به زابل تشریف فرما شدند. صبح روز بعد ساعت هشت صبح قرار بود، مقام معظم رهبری در استادیوم بزرگ شهر زابل سخنرانی کنند. سیل عظیمی از مردم شهیدپرور و ولایت مدار زابل در میادین، خیابان های شهر گرد هم آمده بودند. از همان ساعات آغازین صبح افراد به صورت پراکنده و گروهی با احداث چادر و پخش نقل، شربت و شیرینی خودشان را برای استقبال از معظم له آماده می‌کردند.

همان روز تقریباً ساعت شش صبح بود که حاج آقای لک‌زایی به جناب سرهنگ مزراعی؛ جانشین وقت سپاه استان سیستان و بلوچستان گفتند تا آغاز سخنرانی حضرت آقا ما از ورودی آب سیستان (سد جاریکه یا کُهَک) بازدید کنیم. در این هنگام سرهنگ مزراعی به سردار لک‌زایی گفتند ممکن است به سخنرانی مقام معظم رهبری نرسیم. سردار فرمودند ما سعی می‌کنیم تا ساعت هفت ونیم خودمان را به استادیوم برسانیم و سپس به اتفاق هم راهی سد کُهَک شدیم.

از همان صبح طوفان شدید همراه با گرد و غبار و سرما در سیستان حکم فرما بود. هنگامی که به سد رسیدیم غیر از ۲ نفر نگهبان مسلح هیچ کس دیگری در آن حوالی نبود. چند دقیقه بعد از ورود ما به سد، صدایی از پشت سر به ما سلام داد؛ با توجه به وضع هوا ما متوجه ورود خودروهای دیگر نشده بودیم. هنگامی که به پشت سر خودمان نگاه کردیم مقام معظم رهبری را دیدیم با چند محافظ و چند نفر از وزرا؛ و مسئولین شهر و استان. عزیزی هم که به ما گفته بود «سلام علیکم» مقام معظم رهبری بود. باورمان

www.takbook.com

نمی‌شد! با دیدن این صحنه شوکه شده بودیم. سریع به سمت حضرت آقا رفته و بر دست مبارک ایشان بوسه زدیم و معظم له با ما احوال پرسی گرم و صمیمی فرمودند. مسئولین وزارت نیرو و استان در خصوص حق آب رودخانه هیرمند و همچنین احداث چاه نیمه‌ها به مقام معظم رهبری گزارش می‌دادند. معظم له در همان هوای سرد و طوفانی که همراه با گرد و غبار زیادی بود با سعه صدر به مطالب بیان شده گوش می‌دادند و راهنمایی‌های لازم را به مسئولین می فرمودند، طوری که گویا انگار معظم له سال‌ها در استان سیستان و بلوچستان زندگی کرده‌اند. یک ساعتی در محضر ایشان بودیم، وقتی که از حضرت آقا جدا شدیم حاج آقای لک‌زایی رو به حاج آقای مزراعی کردند و گفتند چه سعادتی نصیبمان شد! حاج آقای مزراعی با شوق فراوان در جواب گفتند حاجی انگار به شما الهام شده بود که قرار است این اتفاق (دیدار با معظم له) برایمان رخ دهد. آن روز برای اینجانب از بهترین روزهای عمرم به شمار می‌آید و افتخار می‌کنم سعادت خدمت در کنار شخصی چون سردار لک‌زایی را داشته‌ام، سعادتی که دیگر نصیبم نخواهد شد.

www.takbook.com

به من یاد داد که مشکلاتم را خودم حل کنم

به قلم: آسیه لک‌زایی
فرزند سردار شهید حبیب لک‌زایی

مهربان‌ترین پدربزرگ

پدرم در محیط کار یک چهره بسیار جدی بود و در خانه مهربان‌ترین پدر دنیا. تا جایی که همکاران ایشان که من با آن‌ها رابطه داشتم همیشه از من می‌پرسیدند آیا پدرت لبخند هم می‌زند؟ من به آن‌ها می‌گفتم پدرم در خانه مهربان‌ترین پدر دنیا است.

پدر! علیرضا هم دلش برایت تنگ شده

او در خانه آن قدر با حوصله و مهربان بود که با پسر کوچک من که تازه هشت ماه دارد، کلی بازی می‌کرد. ممکن است باور نکنید اما هنوز هم وقتی علیرضا به عکس پدربزرگش نگاه می‌کند لبخند می‌زند و انگار با همان زبان کودکانه با عکس پدر که لبخندی بر لبانش جاری است صحبت می‌کند. پدر!

www.takbook.com

علیرضا هم دلش برایت تنگ شده.

مشکل گشا

پدرم به من یاد داد تاجایی که می‌توانم به دیگران کمک کنم بدون اینکه ریا باشد و دیگران چیزی بدانند یا اینکه آبرویی از طرف ریخته شود که این معنی واقعی کمک کردن است. او وقتی ما جایی می‌رفتیم و می‌دانست که خانواده‌ای از نظر مالی مشکل دارند علاوه بر اینکه از هر راهی که می‌توانست به آن‌ها کمک می‌کرد وقتی که ما بیرون می‌رفتیم یواشکی پاکتی که حاوی مقداری پول بود را زیر کناره می‌گذاشت یا طوری که ما متوجه نشویم به صاحب خانه می‌داد که طرف شرمنده نشود. او همیشه دنبال کار خیر بود وقتی یک دختر ازدواج می‌کرد که خانواده آن‌ها توان مالی کمی داشت هر طور بود بخشی از جهیزیه را تأمین می‌کرد.

فقط می‌خواستم شما را ببینم

هیچ وقت نمی‌خواست ما را توی زحمت بیاندازد. یک روز جمعه زمانی که خانه ما در شهرستان سیب سوران بود، نزدیک ظهر دیدیم در می‌زنند، وقتی همسرم در را باز کرد پدرم را در قاب در دیدم، خیلی خیلی خوشحال شدم و به او گفتم چرا به من نگفته بودی تا برایتان نهار درست می‌کردم. ایشان گفت من فقط می‌خواستم شما را ببینم نه اینکه شما را به زحمت بیاندازم.

رضای خدا

زمانی که من مدرسه می‌رفتم مدرسه (راهنمایی شهید رجایی) از منزل ما کمی دور بود و پیاده رفتن به مدرسه در زمستان به دلیل سردی و گلی

www.takbook.com

بودن کوچه‌ها سخت بود. همیشه به پدرم می‌گفتم خب شما چرا به یکی از راننده‌های خودتان نمی‌گویی که ما را به مدرسه ببرد. ایشان به من گفت برایت سرویس می‌گیرم ولی هیچ وقت نمی‌خواهم و به خودم اجازه نمی‌دهم که از وسیله اداره برای کار شخصی استفاده کنم؛ چون رضای خدا در این نیست.

علم و دین

او همیشه می‌خواست که ما در بحث مسائل شرعی خیلی خوب عمل کنیم تا جایی که وقتی آقای حسن نکویی را به دامادی خود پذیرفت به او گفت ان شاء الله در زندگی موفق باشید و من فقط در دو چیز در زندگی شما دخالت می‌کنم: یکی درس خواندن شماست و دیگری مسائل شرعی. پدرم همیشه من را به درس خواندن تشویق می‌کرد و برای اینکه با اشتیاق بیشتری در این راه قدم بردارم همیشه یه جایزه خیلی خوب برایم می‌گذاشت آن هم چیزی که می‌دانست دوست دارم.

مستقل بودن

او به من یاد داد که همیشه مشکلاتم را خودم حل کنم. هر وقت پیش او می‌رفتم، چه به شوخی یا جدی می‌گفتم که فلانی فلان کار را کرده و من خیلی ناراحت شدم، گوش می‌داد و اگر حق با طرف مقابل بود که بیشتر اوقات بود، طرف فرد مقابل را می‌گرفت و من را مقصر می‌دانست. من یاد گرفتم که هیچ وقت بی‌خودی از کسی شکایت نکنم و گله‌هایم را نزد ایشان نبرم و خودم مشکلم را حل کنم.

www.takbook.com

انگار از هیچ چیز خبر ندارد

همیشه به من می‌گفت رازدار باش و خودش نیز اینگونه بود. وقتی کسی می‌رفت و با او درد دل می‌کرد و تمام مشکلاتش را به او می‌گفت علاوه بر اینکه با صبر و حوصله به حرفش گوش می‌داد اگر کسی در این مورد از او سؤالی می‌پرسید، راز کسی را برملا نمی‌کرد؛ انگار از هیچ چیز خبر ندارد.

خطر! خطر! حاجی تو منطقه است

پدر همانطور که خیلی مهربان بود، خیی هم در کارش جدی بود و یک حساسیت خیلی شدید در مسائل مربوط به گلزار شهدا داشت؛ یعنی اگر کاری در بحث گلزار به کسی می‌گفت و انجام نمی‌داد با او برخورد می‌کرد. یادم هست که یک روز سرزده با پدر سر مزار رفتیم. نیروهای بسیجی قرار بود کاری را انجام دهند ولی هنوز انجام نداده بودند. یکی از بسیجی‌ها که بی‌سیم هم داشت همراه‌مان در ماشین نشسته بود. ناگهان شنیدیم که یکی از بسیجی‌ها که پدرم را از دور دیده و متوجه حضورایشان شده بود پشت بی‌سیم می‌گفت: خطر! خطر! حاجی توی منطقه است. کلی خندیدیم.

دورادور مراقبم بودی

هیچ وقت مدرسه نیامد تا از وضع تحصیلی من اطلاع پیدا کند. فقط از خودم می‌پرسید. بعدها فهمیدم که همیشه از مدیر مدرسه وضعیت تحصیلی مرا می‌پرسیده و روند تحصیلی‌ام را دنبال می‌کرده است. همیشه دورادور مراقبم بودی. حبیبم! حالا هم مراقبم باش اما نه از دور. هیچ وقت چیزی را مستقیماً به من نمی‌گفت که مثلاً این کار را انجام بده، همیشه می‌گفت به

www.takbook.com

نظر من اینطوری بهتر است؛ حالا هم به نظر من اینطوری بهتر است که از همین نزدیک مراقبم باشی.

www.takbook.com

مدح مولا علی علیه‌السلام

به قلم: عباسعلی صباغ‌زاده
شاعر و از معلمان نمونه کشور

در شب شعری که به مناسبت ولادت حضرت علی(ع) در سالن آزادگان ناحیه یک با حضور مسئولین، از جمله سردار لک‌زایی و یک شاعر فرهیخته از استان کردستان تشکیل شد، شاعری کردستانی شعری را که به زبان کردی در مدح حضرت علی(ع) سروده بود، خواند. بعد از آن بزرگوار نوبت اینجانب شد. بنده هم خطاب به شاعر کردستانی و سایر مدعوین رخصت خواستم که اشعاری به گویش سیستانی در مدح مولا امیرالمؤمنین(ع) بخوانم که سردار با اشاره به بنده فهماند که بخوانم. بنده گفتم که در حال حاضر در سیستان مثل جاهای دیگر، وقتی نوزادی به دنیا می‌آید در گوش راست او اذان و در گوش چپ اقامه و در سیستان بنا به قولی کام آن طفل را به نام مولا علی باز می‌کنند (وامشکنِه) و سپس اشعار زیر را خواندم که ترجمان همین صحبت به گویش سیستانی بود. سردار هم از شنیدنش خیلی لذت برد و خوشش آمد.

www.takbook.com

مولود علی(ع) دِوالِ کعبَه شکَستَه
اسلام محمد(ص) از علی(ع) کمَر بَستَه
بی‌بی دایِه تو وقتِ کِه نافِ ترَ زدَه
کوُمِ ترَ وَ نُومِ مرتضی وا شکَستَه

***

عشق علی(ع) در بقچه شوُ زِر سَرِ منَه
رُوز هَر جَ کِ برا مثل پِینِه بَرِ منه
چَشم وَ دُنیا واشتَه خِ نُومِ علی(ع) شتَه
تا بَستَه شُو آقِ مِ تاج وَر سَرِمنه

www.takbook.com

پدر! با تمام وجود تو را می‌ستایم

به قلم: آمنه سبحانی
از بستگان شهید

اولین مهمان

یک هفته از ازدواجمان گذشته بود که به زاهدان آمدیم تا بتوانیم خانه‌ای اجاره کنیم. بابا بیش از خودمان نگرانمان بود. ایشان می‌گفتند با توکل به خدا قبل از شروع کلاس‌های دانشگاه خانه هم پیدا می‌شود و ان شاء الله مشکلی از لحاظ درسی برایتان پیش نمی‌آید. به همین دلیل به چندتن از همکارانشان سفارش کرده بودند تا اینکار سریع‌تر انجام شود. تأکید هم می‌کرد که سعی کنید خانه در نزیکی دانشگاه باشد. بالاخره بعد از دو هفته سرهنگ دهمرده که خدایش رحمت کند خانه‌ای در خیابان دانشگاه، میلان سوم برایمان پیدا کردند.

با کمک بابا توانستیم آن خانه را رهن کنیم. فردای آن روز با کمک شهید مسلم وسایلمان را از زابل به زاهدان منتقل کردیم. چند روزی طول کشید تا توانستیم خانه را آماده کنیم. تلفن همراه نداشتیم. بابا همان روز اول گفت

www.takbook.com

اول از همه تلفن منزل را راه بیندازید. خودشان هم اگر وقت نمی‌کردند که به ما سر بزنند تلفنی جویای حالمان می‌شدند تا اینکه فهمیدند خانه کامل شده. ساعت شش و نیم صبح بود و همسرم آماده رفتن به محل کار شد که آیفون خانه به صدا در آمد؛ گفتم اولین مهمانمان رسید. بابا پشت در بود، خیلی تعجب کردم. از همان بدو ورود احساس خوشحالی خود را نسبت به ما ابراز و شروع به تعریف و تمجید و تبریک کردند.

هنوز برای تلویزیون میز نخریده بودیم و از کارتن خودش به جای میز استفاده می‌کردیم. پدر با صدای بلند خندید و گفت عجب میزی! عجب سلیقه‌ای! خلاصه خیلی زود آماده رفتن شدند و خطاب به ما گفت دارم چند روزی می‌روم تهران، برای همین تصمیم گرفتم قبل از رفتن، هدیه خانه جدیدتان را برایتان بیاورم. بعد هم مهربان گفتند عروس خانم! تقدیم به شما. و خداحافظی کردند و رفتند. بعد از رفتن، مشتاقانه در پاکت را باز کردم هدیه‌اش قرآنی با جلدی سفید که صفحه اولش را برایمان نوشته بود به همراه یک جانماز مخملی بزرگ. اگرچه مشغله کاری‌اش زیاد بود ولی هیچ گاه غم و شادی فرزندانش را فراموش نمی‌کرد و حتی در اولین روز شادی زندگیمان با صفای قلبش با ما همرا بود و با ساعت حضورش در خانه به ما فهماند تا به آن ساعت لحظه‌ای فراموشمان نکرده است.

بابای عزیز! اگرچه در خانه ابدی‌ات آسوده جای گرفته‌ای اما رفتن نا به هنگامت آتشی بزرگ به جانمان کشید که زبان را یارای گفتن آن نیست.

فرصت نشده بخوابم

بعضی وقت‌ها پنجشنبه و جمعه‌ها را اگر مأموریت نبودند همراه هم به زابل می‌رفتیم. بیشتر وقت‌ها خیلی خسته بودند. حتی می‌گفتند دیشب فرصت

www.takbook.com

نشده بخوابم و بارها می‌دیدیم که در ماشین از شدت خستگی آرام خوابش برده. وقتی بیدار می‌شدند می‌گفتند خوب شد کمی استراحت کردم، زابل کار زیاد و وقت کم دارم.

صله رحم

به خاطر ندارم که هیچ کارشان حتی مدت زمان نشستنشان در منزل بدون برنامه‌ریزی باشد. همیشه او را در حال بازدید از خانواده شهدا، حتی در روستاهای دور زابل و رسیدگی به اقوام و آشنایان می‌دیدم؛ اگر می‌شنید یکی از آشنایان و دوستان ازدواج کرده‌اند، حتماً با هدیه‌ای به خانه‌شان می‌رفت.

حلال مشکلات

گاهی اوقات می‌دیدیم افرادی درب منزل، جهت حل مشکلاتشان می‌آمدند و اجازه ملاقات می‌خواستند. با وجود اینکه در حال استراحت بودند ولی باز هم جهت رفع مشکلاتشان آن‌ها را می‌پذیرفت، آن‌ها هم دعا گویان خانه را ترک می‌کردند.

برکت قرآن

وقتی در خانه بود دوست داشت همه فرزندانشان در کنارشان باشند و از یکایک‌مان جویای احوالمان می‌شد و گاهی برنامه روزانه‌مان را سؤال می‌کرد و در بین سخنانشان تأکید به قرآن خواندن می‌کرد؛ به خصوص صبح‌ها قبل از بیرون رفتن از منزل، می‌گفت حتی اگر شده یک صفحه بخوانید ببنید چقدر آن روزتان پر برکت‌تر است.

www.takbook.com

تربیت قرآنی

همیشه حضورش در خانه آموزنده بود یک روز که دور هم بودیم به ما گفت وضو بگیریم و قرآن بیاوریم. همه اطاعت امر کردند در اتاق کوچک، گرد هم آمدیم. گفتند هر نفر یک صفحه از قرآن را بخواند. شروع کننده خودشان بودند و بعد همه خواندیم. نوبت من شد. سوره نور را باید می‌خواندم. آن روز برایم تبدیل شد به خاطره‌ای فراموش‌نشدنی و درسی شیرین برای تربیت فرزندانم. صبورانه نشست و مهربانه اشتباهات یکایک‌مان را به ما آموخت. لحظه‌ای از تربیت دینی فرزندانش غافل نبود امیدواریم همیشه برای عاقبت به خیر شدن خودمان و فرزندانمان دعا کنی حبیب دلها.

تربیت دینی نوه کوچک

با همه گرفتاری‌های کاری که داشت ولی به فکر خوب تربیت شدن نوه‌هایش هم بود و همواره ما را به توجه به فرزندانمان سفارش می‌کرد. به دلیل اینکه پسرم عرفان، سنش برای رفتن به مهد کودک کم بود و قوانین مهد، بچه‌های کمتر از شش ماه را پذیرش نمی‌کردند. برای حل مشکلمان تصمیم گرفتیم برای نگهداری عرفان پرستار استخدام کنیم. به پیشنهاد یکی از همکاران یک نفر را برای این کار دعوت کردیم. ایشان می‌دانستند که مدتی است برای نگهداری عرفان مجبوریم او را به خانه مادرم که در شهر دیگری ـ یعنی زابل ـ بفرستم. برای همین از ما پرسید برای مشکل آقا عرفان چکار کردید؟ در جواب گفتیم پرستار استخدام کردیم. پرسیدند خانواده‌اش را می‌شناسید؟ گفتم نه. از طرف یکی از همکاران معرفی شده. دوباره سؤال کرد مطمئن هستید در خانه‌شان مسائل شرعی و حلال و حرام به خوبی رعایت می‌شود؟

www.takbook.com

جوابی نداشتم، چون به آن فکر نکرده بودم و فقط نگهداری سالم از عرفان برایم مهم بود. برای همین بعد از آن صحبت، عرفان را نزد هیچ پرستار کودکی نبردم. در همه چیز با ظرافت و دقت نگاه می‌کرد و هیچ چیز از نگاه مهربانش پنهان نبود؛ حتی توجه به نوع تربیت نوه کوچکش.

امیدوارم در بهشت برین هم گوشه چشمی به این حبیب‌های کوچکت داشته باشی، حبیب دلها.

تعریف خودشناسی

همیشه نحوه صحبت کردنشان آرام و زلال بود. وقتی در کنارشان بودیم لحظه‌ای از بودنمان غفلت نمی‌کرد و مسائل دینی و اسلامی را برایمان یادآوری می‌کرد. یک روز در کنار هم نشسته بودیم. صحبت را با اینکه هر کس چقدر خود را می‌شناسد شروع شد. سپس گفتند یکی برایم خودشناسی را تعریف کند. ناگهان همه ساکت شدیم و به همدیگر نگاه کردیم ولی خیلی زود خودشان این سکوت کوتاه مدت را شکست و گفتند از طلبه‌مان شروع می‌کنیم و شهید مسلم آغازگر بحث شد و آخرین نفر صادق نوجوان بود که جواب‌هایش برای پدر شیرین و لذت بخش بود و کمی هم سر به سرش گذاشت.

راستش تا آن زمان به موضوع خودشناسی فکر نکرده بودم و فقط به عنوان یکی از فصل‌های درسی در کتاب بینش پیش دانشگاهی مطالبی پیرامون خودشناسی خوانده بودم اما از آن زمان هر کجا می‌شنیدم و یا می‌خواندم با دقت و آگاهی می‌خواندم؛ ولی ای کاش هیچ وقت نظرات آن روز را از یاد نمی‌بردم. و این درس را چون آموختم هر گز فراموش نخواهم کرد. اگرچه طلوع آشنایی‌مان در کنارتان به عنوان دومین عروس خانوده کوتاه بود ولی

www.takbook.com

یادت همیشه در قلبم زنده و دیدگانم را به باران اشک فراقت نمناک خواهم ساخت.

کار، خستگی، خواب و شب امتحان

سال ۱۳۸۹ در آزمون کارشناسی ارشد پیام نور بیرجند قبول شدم. اول خیلی ناراحت شدم که اصلاً چرا آنجا را انتخاب کردم و احساس پشیمانی کردم. وقتی به بابا گفتم آنجا قبول شدم، خیلی خوشحال شد؛ طوری که برای نشان دادن خوشحالیش برایم شروع به کف زدن کرد. خیلی خیلی خوشحال شدم و با تشویقی که مرا برای رفتن کردند تصمیمم عوض شد. برای ثبت نام رفتم. اما با شروع امتحانات ترم اول، مسیر راه، دوری از فرزند چهار ماهه، و کار در اداره با ادغام شدن درس و امتحان کمی درس را برایم مشکل کرد.

برای امتحانات ده روزی را در بیرجند ماندم. اما یکی از دروس را نتوانستم خوب امتحان بدهم. به همین خاطر به شدت ناراحت بودم و با توجه به اینکه ترددم هر هفته صورت می‌گرفت به شدت خسته شده بودم. اما به خاطر زحماتی که مادرم بابت نگهداری پسرم می‌کشید و مشکلاتی که همسرم به خاطر تنهایی تحمل می‌کرد، خجالت می‌کشیدم این ماجرا را به کسی بگوییم. از نتایج امتحانات ترم اول علی‌رغم کوششم خیلی نارحت بودم تا اینکه یک شب بابا به دیدنمان آمد. اوضاع درس و تحصیلم را پرسید ولی چون با ایشان راحت بودم گفتم نتیجه یکی از امتحاناتم خوب نبوده بعد هم گفتم چون رفت و آمد برایم سخت است می‌خواهم دیگر برای ادامه تحصیل به بیرجند نروم.

بابا لبخندی زد و گفت توقع من از شما بیشتر از این‌هاست. نباید این قدر زود خسته بشوی. بعد خاطره‌ای از زمان امتحانات خودشان برایم تعریف.

www.takbook.com

می‌گفتند برای فوق لیسانس باید به تهران می‌رفتم از طرفی هم مشغله‌های کاری‌ام زیاد بود. روز قبل از امتحان باید برای یک همایش آماده می‌شدم، بعد از همایش هم مشغول بدرقه مهمانان شدم و پس از آن به خانه آمدم ولی باید کارهای روز بعد را سر و سامان می‌دادم. نزدیک اذان صبح و بعد از آن کمی کتابم را مطالعه کردم و به محل کار رفتم. از آنجا هم باید به فرودگاه می‌رفتم و هنوز نتوانسته بودم استراحت کنم. برای امتحان، سر جلسه حاضر شدم ولی به محض توزیع پاسخنامه خوابم برده بود و وقتی به خودم آمدم لحظات پایانی امتحان بود. با تمام تلاش نتوانستم به همه سؤالات امتحان جواب بدهم ولی حتی یک لحظه هم احساس ناامیدی و خستگی نکردم. برای دلداری دادن من هم گفت درست است که خسته شده‌ای ولی من توقع دارم تحصیلات خود را ادامه بدهی. حالا با مطالعه دفتر اول حبیب دل‌ها دانستم اگر چه جسمش خسته بود ولی روحش بلند بود و خستگی ناپذیر. پدر با تمام وجود تو را می‌ستایم.

مشاور فعال

روزهای اول کاری‌ام در دانشگاه سیستان و بلوچستان بود. مرا به خوابگاه دانشجویی دختران معرفی کردند، اولش کار با قشری که تقریباً هم سن و سال خودم بودند کمی سخت بود. چون فکر می‌کردم پذیرفتن من از سوی دانشجویان کمی سخت باشد. تا اینکه زمان گذشت و زمان، خلاف آن را ثابت کرد و تقریباً برای بعضی از دختران گوش خوبی بودم. روزی یکی از آن‌ها که همشهری خودم هم بود نزد من آمد و گفت در جریان ازدواجش مشکلی پیش آمده. راستش خیلی ناراحت شدم و از اینکه نمی‌توانستم کمکی به او بکنم ناراحت بودم. چند روزی گذشت و هر روز ناراحتی آن

www.takbook.com

دانشجو برای حل مشکلش بیشتر می‌شد؛ تا اینکه من بهترین راه حل را مشورت با پدر دانستم. همه بودند و قرار بود بابا برای بزرگداشت مقام شهید میرحسینی به زهک برود و بعد از آن هم به زاهدان بیاید. به همین دلیل در خانه سر گردان بودم تا اینکه حاج خانم «مادر همسرم» برای آوردن صبحانه به آشپزخانه و بابا برای خوردن دارو به اتاق رفت. بعد از چند دقیقه وارد اتاق شدم و اجازه ورود خواستم. اولش کمی در نحوه گفتن تعلل کردم ولی خودشان چون اخلاقم را می‌شناخت، شروع به پرسیدن کرد. بعد از شنیدن چون منزل آن خانم در زاهدان بود بهترین پیشنهاد را دادند و گفتند حاضر هستند هم با پدر آن دختر خانم صحبت کنند و هم بخشی از جهیزیه را هم ـ اگر مشکل دارند ـ تهیه کنند. راستش خیلی خوشحال شدم آن قدر که دیگر نتوانستم خبر را تا روز بعد پیش خودم نگهدارم و برای گفتنش به آن دختر خانم سراغ تلفن نروم. بعد از این هم چندین بار جویای احوالش از من شد. این‌ها همه نتیجه خداشناسی و اخلاص در وجود پر برکتشان بود. حبیب دلها! حالا هم جویای احوال همه‌مان باش!

www.takbook.com

تکیه کلامش «مردم داری» بود

به قلم: علیرضا خلیفه‌زاده

به خاطر درس و مشق چند سالی زابل بودم. مسجدی که رو به روی خوابگاه دانشجویی ما بود - در خیابانی که منتهی به ورزشگاه آن شهر می‌شد - همیشه هنگام نماز مردی مهربان و خاکی را می‌دیدم. حاج حبیب لک‌زایی!

پدرش حاج آقا اعتمادی پیش نماز مسجد بود ولی چون تفاوت شهرت داشتند من متوجه این ارتباط پدر و پسری نبودم. چند سالی گذشت تا این راز بدین طریق فاش شد؛

بعد از دوره دانشجویی، سربازی من در همان شهر افتاد. شبی در مسجد پیش حاج آقا اعتمادی رفتم. او گفت: برگشتی زابل. گفتم: برای سربازی آمده‌ام. چند لحظه‌ای به کجایی و چه می‌کنی و... گذشت.

من که به خاطر تحصیلاتم افسر وظیفه بهداری بودم. فردا به محل کارم که

www.takbook.com

رفتم مسئول درمانگاه گفت: فلانی! فرمانده شما را خواسته! با ذهنی پر از سؤال رفتم سپاه. درمانگاه در مرکز شهر بود و برای عموم مردم ارایه خدمت می‌کرد. توی راه همه اش به این فکر بودم چه اتفاقی افتاده و ...؟؟؟

پیش فرمانده سپاه جناب سرهنگ لک‌زایی که دورادور می‌شناختمش رفتم. بسیار مهربان گفتگو کرد و گفت: پدر ذکر خیرتان را کرده، شما مهمان ما هستید؛ هر کاری داشتید در خدمتم و .... مانده بودم پدر کیست؟

گفتم: جناب سرهنگ پدر شما؟

گفت: حاج آقا اعتمادی!

شرمنده شدم. این همه محبت کرده بود آن وقت من نمی‌دانستم منظورش از حاج آقا کیست.

سردار لک‌زایی تکیه کلامش «مردم داری» بود.

امروز کیلومترها دور از زابل در سایت خلیج فارس دیدم با لینک سایت تابناک نوشته (سه ساعت پیش):

سردار لک‌زایی به یاران شهیدش پیوست

کد خبر: ۲۷۹۱۹۱

تاریخ انتشار: ۲۵ مهر ۱۳۹۱ – ۱۶:۰۷

سردار حبیب الله لک‌زایی، جانشین فرمانده سپاه سلمان، امروز سه‌شنبه بر اثر جراحات ناشی از جانبازی به خیل یاران شهیدش پیوست.

به گزارش خبرگزاری فارس، سردار حبیب الله لک‌زایی، جانشین فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان، امروز سه‌شنبه بر اثر جراحات ناشی از جانبازی به خیل یاران شهیدش پیوست.

سردار لک‌زایی علاوه بر جانشینی فرمانده سپاه سلمان، در کارنامه خود فرماندهی سپاه زابل و دبیری ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان

www.takbook.com

سیستان و بلوچستان را نیز دارا بوده و در دفاع مقدس نیز فرماندهی برخی یگان‌های لشکر ثارالله را به عهده داست.

این شهید بزرگوار در زمان خدمت خود در سیستان و بلوچستان در کنار شهیدانی چون سردار نورعلی شوشتری و سردار رجبعلی محمدزاده فرمانده اسبق سپاه سیستان و بلوچستان، اقدامات مؤثری در جهت مقابله با اشرار و ضد انقلاب در شرق کشور و ایجاد وحدت و همدلی بین قبایل و طوایف این منطقه داشته است.

www.takbook.com

بیست سال است بازار را ندیده‌ام

به قلم: نرجس پیرانی
مدیر مدرسه راهنمایی شاهد زاهدان
و معاون امور زنان در ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان

در طول مدت کوتاه همکاری‌ام به عنوان معاون امور بانوان ستاد احیا امر به معروف و نهی از منکر با آن شهید والا مقام، در جلسه‌ای ضمن ارائه گزارش از بازار صحبت شد و اینکه برخی از اقلام با بسته بندی‌های نامناسب به فروش می‌رسد. ایشان ضمن تأیید این موضوع، گفتند من بیست سال است که به بازار نرفته‌ام و لذا شاید در این مسئله غفلتی صورت گرفته باشد. بعد سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در همان جلسه بر برگذاری جلسه ویژه با شورای اصناف و بازار تأکید کرد و برنامه‌ریزی‌های لازم را انجام داد.

www.takbook.com

فرماندهی با صلابت و در عین حال مهربان بود

به قلم: فاطمه میرشکار
فرمانده گردان الزهرا (س) شهرستان زابل
و رییس هیئت مدیره انجمن صنفی آموزشگاه‌های آزاد زابل

یادم می‌آید که در زلزله بم با ایشان به کمک حادثه دیدگان رفته بودیم که ناگهان شایعه‌ای عجیب به گوشمان رسید؛ زابل زلزله شده است! با آنکه به این شایعه اعتقادی هم نداشتم اما وقتی بیتابی و سردرگمی را در چهره خواهران دیدم، خدمت ایشان رسیدم و موضوع را بیان کردم که ایشان خندید و گفت این حرف فقط یک شایعه است، نیروها می‌بایست با صلابت به امدادرسانی خودشان ادامه بدهند اما چون به روحیه حساس خواهران آشنایی کامل داشت، جهت اطمینان خاطر با موبایل شخصی خودشان با زابل تماس گرفت و ما با صحبت با خانواده به شایعه بودن آن سخن اطمینان کامل پیدا کردیم.

این یکی از صدها خاطره‌ای است که بیان نمودم اما در پایان می‌خواهم

www.takbook.com

بگویم که ایشان فرماندهی با صلابت، مقتدر، با تدبیر، با گذشت و در عین حال مهربان، مردمدار و ولایتمدار بود.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

www.takbook.com

پدربزرگ من مثل حسین فهمیده یک قهرمان بود

به قلم: سجاد لک‌زایی
نوه خردسال شهید حبیب لک‌زایی

زمانی که دشمن به کشور ایران حمله کرد پدر بزرگ من هم برای دفاع از کشور به جبهه رفت و با دشمن جنگید. بابام می‌گفت پدر بزرگ بیش از شصت ترکش در بدنش داشت و موقعی هم که زخمی شد، چشمش و همه بدنش ترکش خورد و از آن جا به بعد با آن چشمش جایی را نمی‌دید. افتخار می‌کنم که سردار لک‌زائی پدر بزرگ من است. او مثل حسین فهمیده یک قهرمان بود و شهید شد.

www.takbook.com

عمو حبیب از من عکس گرفت

به قلم: علی سینا لک‌زایی
برادرزاده نوجوان شهید

یادمه یه روز که عمو حبیب اومده بود خونه ما (چندسال پیش) بعد از سلام و احوال پرسی، عمو حبیب از من عکس گرفت و بهم کادو داد، من هم به عمو یک دفتر دادم که رویش نوشته شده بود: اللهم صل علی محمد وآل محمد. بعدش با عمو خداحافظی کردم و عمو رفت.

من یک شعر کوچک هم برای عموی خوبم گفته‌ام:

تو دوستی بودی برای همه ای حبیب دلهای همه

من از داشتن عمویی که چنین مرد بزرگی است احساس غرور می‌کنم.

www.takbook.com

ما هر چه داریم از مردم است

به قلم: عبدالکریم هاشمیان

قیافه‌ات شبیه استاندارها شده

با حاجی در مورد مطالبی که یکی از شخصیت‌های سیاسی بیان کرده بود، طوری با هیجان صحبت کردم که حاجی استنباط کرد که من هر چه شنیده‌ام، باور کرده‌ام. عمیق به حرف‌های احساسی‌ام گوش داد و بعد خیلی جدی به من گفت چقدر شبیه استاندارها شده‌ای، اصولاً جناب عالی برای میدان سیاست مناسب به نظر می‌رسی. حرف‌هایش آنقدر جدی بود که باورم نمی‌شد شوخی می‌کند. با خنده‌ای که از عمق وجودش برمی‌خاست، فهمیدم چه اتفاقی افتاده! بعد حاجی به من گفت بنده خدا! هر چه شنیدی باور نکن، اندکی تأمل کن و بعد با تحلیل، سره از ناسره جدا کن و در نقل مطالب هم بیشتر دقت کن. حرف‌هایش ترجمه «فَبَشِّرْ عِباد الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَه پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش

www.takbook.com

فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند»[1] بود.

اولویت اصلاح

لبیک اللهم لبیک ... باز هم گوشی بیقرار حاجی زنگ خورد. از لحظه‌ای که وارد منزل ما شده بود چندین بار مزاحم بحثمان شده بود؛ به حاجی پیشنهاد دادم وقتی که در حال استراحت هستید و زمان شخصی شماست گوشی را خاموش کنید!

با گفتن جمله «ما هر چه داریم از همین مردم است و نوکری مردم افتخار ماست» گوشی را برداشت؛ دقت کردم؛ ظاهراً شخص تماس گیرنده گزارش تخلف یکی از نیروها را می‌داد و از جلسه‌ای می‌گفت که به همین منظور تشکیل شده بود و نظر سردار را می‌خواستند. حاجی بدون توجه به سخنان احساسی و پرحرارت طرف مقابل و با آرامش کامل گفتند: «فکر خانواده و آبروی ایشان را کرده‌اید؟» و در ادامه با برخورد ارشادی، آن شخص را توجیه کردند. گوشی را که قطع کرد به این همه صبر و شرح صدر حاجی غبطه خوردم.

فالله خیر حافظا

چند وقتی بود که پا پی حاجی شده بودم که وضعیت امنیتی استان مناسب نیست و شما سعی کنید محافظ داشته باشید. تقریباً کمتر مکالمه تلفنی یا حضوری بود که به این مطلب اشاره نکنم تا اینکه یک بار که با ایشان عازم حرم مطهر بی بی دو عالم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها بودم، برای چندمین بار این مطلب را بیان کردم. با طمأنینه گفتند: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً

۱. سوره زمر(۳۹)، آیه ۱۷ و ۱۸

www.takbook.com

وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ؛ پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست مهربانترین مهربانان.»[۱] نمی‌توانستم به سر فصل نگاه حاجی برسم و قانع نشدم. دوباره گفتم اگر محافظ هم داشته باشید بد نیست! این بار جواب داد آنهایی که مثل شما قانع نشدند این اواخر برایم محافظ گذاشته‌اند.

ازدواج ما

ماجرای ازدواجم خیلی طولانی شده بود مثل فاصله جغرافیایی ایلام و زاهدان. پدر خانمم تأیید شخص سردار را می‌خواست. با حاجی صحبت کردم. شخصاً پیگیری کرد. با پدر خانمم که صحبت کرده بود، پرسیده بود مگر تو نمی‌خواهی بروی کربلا؟ پدر خانمم هم با تعجب گفته بود چرا. بعد هم حاجی با لبخند گفته بود که خوب اگر می‌خواهی بروی کربلا، ایلام هم نزدیک کربلاست؛ بالاخره جایی برای استراحت می‌خواهی یا نه، پس چرا معطلی؟ این حرام را حلال کن!

در مراسم عقد و عروسی‌مان هم شرکت داشت. بعد از ازدواجمان هر وقت به قم می‌آمد با ما تماس می‌گرفت و یا به منزلمان می‌آمد و مثل فرزندانش با ما رفتار می‌کرد. با آن همه مشغله، رصد زندگی پر ماجرای ما نیز از دغدغه‌هایش بود. می‌گفت من سلامت اخلاقی و اعتقادی شما را تضمین کرده‌ام و به پدر خانمتان قول داده‌ام که داماد مناسبی هستی، یک وقت خلافش را اثبات نکنی.

---

۱. سوره یوسف(۱۲)، آیه ٦٤

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل چهارم

با مهمانان حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار اول

مراد حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

شهید حسینی شیفته راه امام خمینی بود

گفتگو با حجت الاسلام و المسلیمن حاج آقای اعتمادی[1]

ـ بسم الله الرحمن الرحیم. به عنوان اولین سؤال بفرمایید آشنایی شما با شهید حسینی از چه زمانی بوده است؟ خاطره‌ای از نحوه آشنایی‌تان و تداوم این آشنایی بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم. اُفَوِّضُ اَمری اِلی الله، انّ الله بصیر بالعباد. آشنایی بنده با شهید حسینی از اوایل دهه چهل بود. منتها از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در خدمت و در کنار ایشان بودم.

این سید بزرگوار، با استعداد، با سواد و شجاع، از زمانی که امام خمینی(ره) را رژیم پهلوی دستگیر و تبعید کرد، قاطعانه از ایشان دفاع می‌کرد. خودش پیرو امام بود و سعی می‌کرد که دیگر عزیزان انقلابی هم پیرو امام باشند. از آن زمان ما در کنار آن شهید بودیم، حتی در نمازهای جماعت و درس و

۱. این مصاحبه در سال ۱۳۸۰ و در منزل فرزند ایشان، دکتر شریف لک‌زایی در شهر مقدس قم انجام شده است.

www.takbook.com

بحثی که در خدمت ایشان در مسجد حکیم شهرستان زابل داشتیم. مسائل گوناگونی در این مدت از ایشان مشاهده شد. یکی اینکه پایگاهی بود برای آقایانی که تبعید می‌شدند به منطقه سیستان، امثال آقایان طالقانی، کلانتری، میرمحمدی از رفسنجان، روشنی از خرم آباد و... اولین کسی که از اینها استقبال می‌کرد، شهید حسینی بود و در این کارها خیلی ممتاز و پیشتاز بود.

ـ در واقع به عنوان پایگاهی بود که حتی افرادی که به آنجا تبعید می‌شدند، ایشان آنها را به کارگیری و از آن‌ها استفاده می‌کرد.

بله! از آنها استفاده می‌کرد و در جلسات از آنها دعوت می‌کرد و آنها را به مردم معرفی می‌کرد. مردم را دعوت می‌کرد و می‌آمدند، آنها را می‌دیدند و می‌فهمیدند که رژیم دارد چه کار می‌کند. رهنمودهای حضرت امام را می‌گفتند و این که باید در مسیری حرکت کنیم که امام انتخاب کرده است و این راه هم بهای زیادی لازم دارد. چند روزی که می‌شد، رژیم می‌دید که پایگاهی قوی ایجاد کرده‌اند و در واقع می‌دید که راه امام دارد تأیید می‌شود و نهضت دامنه‌اش وسیع می‌شود. فکر می‌کردند اگر آنها را تبعید کنند، دیگر نمی‌توانند حرف بزنند، ولی در چنین پایگاهی مردم خدمتشان می‌آمدند و نسبت به مسائل آگاهی پیدا می‌کردند. رژیم که می‌دید با حضور این‌ها دچار شکست می‌شود، اینها را به جای دیگر تبعید می‌کرد.

ـ آیا کسانی که به زابل تبعید می شدند فعالیتی داشتند و موجب رشد و آگاهی مردم منطقه می‌شدند؟

بله! باعث می‌شد که مردم بیشتر با مسائل نهضت آشنا بشوند که می‌شدند و

www.takbook.com

در همان مسیر هم حرکت می‌کردند. یکی از ویژگی‌هایی که شهید حسینی داشتند، این بود که وقتی اینها را تبعید می‌کردند، از اینها استقبال می‌کرد و به هیچ قیمتی راضی نبود که تنها باشند، اینها را به منزلش می‌آورد. به هر حال پایگاهی قوی بود.

ـ رژیم در مورد اینکه از این افراد پذیرایی و برای آنان برنامه ریزی می‌کرد، چه عکس العملی نشان می‌داد؟ ایشان را محدود نمی‌کرد؟

رژیم همیشه مزاحم ایشان بود، تا سرانجام ایشان را زندان کرد و ایشان یک سال زندان بود. حتی وقتی از زندان برگشت، من از ایشان سؤال کردم که حاج آقا! چرا ریش شما یک مقدار کوتاهتر شده است؟ گفت: آنجا که ریش و عبا و قبا نمی‌گذارند، به خاطر اینکه شناخته نشوند. اگر آنجا ریش داشته باشند که شناخته می‌شوند و آنهایی که در زندان هستند، می‌آیند اطرافش را می‌گیرند و مسائل دینی می‌پرسند. بنابراین کاری می‌کنند که نفهمند این شخص روحانی است.

ـ نحوه زندان رفتن شهید حسینی به چه شکلی بود و علت دستگیری ایشان چه بود؟

نحوه زندان رفتن ایشان یک بهانه بیشتر نبود. این که از تبعیدی‌ها استقبال می‌کرد. در واقع پایگاهی برای آنها و پایگاه عظیم و قرص و محکمی برای انقلاب و سفارش‌های حضرت امام بود.

ـ چگونه ایشان را دستگیر کردند؟

چندین‌بار موقتاً ایشان را می‌بردند شهربانی، اما در یک بعد از ظهر، ما در

www.takbook.com

حوزه علمیه بودیم که مأموران ریختند در کتابخانه و کتاب‌هایی را جمع آوری کردند.

ـ منظور، حوزه علمیه مسجد حکیم است؟

بله! این حوزه آن زمان دارای ٦ حجره بود. در هر حجره یکی از رساله‌های حضرت امام خمینی بود. ما آن روز رساله‌ها را از پنجره یک اتاق دادیم به خانه‌ای که پشت مدرسه بود. در نتیجه مأموران هیچ کدام از رساله‌های امام خمینی را ندیدند و فقط کتاب‌های دیگری را جمع کردند. بعد ما با منزل شهید حسینی تماس گرفتیم، متوجه شدیم عده‌ای هم آنجا هجوم آورده‌اند. یک مقدار کتاب از آنجا و یک مقدار کتاب از اینجا جمع کردند. غروب که برای نماز تشریف آورد، دیدیم مأموران هم همراه شهید حسینی هستند. نماز مغرب و عشا را که در مسجد حکیم خواندیم، مأمورین گفتند: تا اداره همراه ما بیایید! ایشان گفت: بفرمایید. و از همان جا ایشان را به زاهدان و از آن جا به تهران و زندان قصر منتقل کردند.

ـ از دیگر فعالیت‌های ایشان بگویید.

فعالیت‌های ایشان مختلف و متفاوت بود. شب‌ها در منزل حاجی عارف[۱] همیشه جلسات قرائت قرآن دایر بود و بعد ایشان تفسیر می‌گفت. جوان‌ها خیلی شیفته و علاقه‌مند به ایشان بودند. اینکه رژیم ایشان را دستگیر کرد، علتش این بود که جوان‌ها اطراف ایشان جمع شده بودند، از خودش هم می‌پرسیدند که به چه علت جوان‌ها دور شما جمع می‌شوند؟ می‌گفت: ما

۱. از معتمدین و مذهبی‌های شهرستان زابل که جلسات مذهبی به ویژه جلسات قرآن و دعا در منزلش دایر بود.

www.takbook.com

باید تا جایی که از ما ساخته است مشکلات و مسائلشان را پاسخ دهیم و حل کنیم. ما مأمور همین کار هستیم.

ـ از نظر علمی در چه سطحی بود؟ می‌گویند تحصیلات ایشان در حدّ اجتهاد بوده است. نظر شما چیست؟

بله! ایشان تا جایی که خوانده بود خیلی حاضر جواب بود و خیلی هم خوب می‌فهمید. مجلس ایشان خیلی اثربخش بود و خیلی تأثیر داشت؛ اگر کسی در مجلس ایشان می‌آمد و یک یا دو جلسه شرکت می‌کرد، مسلماً تحت تأثیر قرار می‌گرفت. سید بزرگوار و با تقوایی بود. تقوای او انسان را شیفته می‌کرد و تحت تأثیر قرار می‌داد. فوق العاده به امام خمینی اعتقاد داشت. وقتی انسان دقت کند می‌بیند شیفته راه امام بود. هر چه امام می‌گفت با جان و دل قبول می‌کرد. این مسائل باعث می‌شد که بیشتر جوان‌ها اطراف ایشان جمع شوند و مسائل را از ایشان سؤال کنند. تا پیروزی انقلاب در منطقه سیستان و شهر زابل رهبری نهضت و انقلاب را در دست داشت.

ـ نحوه ارتباط به چه شکلی بود. به هر حال حضرت امام سخنرانی داشت و اعلامیه صادر می‌کرد، اینها به چه شکلی به سیستان می‌رسید؟

در زمانی که امام در ایران بود، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام به سبب دوستان، هم به صورت نوار و هم به صورت نوشته می‌رسید، اما وقتی امام در نجف بود دوستانی که از اینجا خدمت امام می‌رفتند، نوارها را می‌آوردند. اعلامیه‌ها که از نجف می‌آمد، در قم تکثیر و بین دوستان تقسیم شده و به شهرها فرستاده می‌شد و به این شکل مطالبی که آنها می‌آوردند شبها در منزل‌ها پخش می‌کردیم.

www.takbook.com

ـ این کار توسط چه کسانی انجام می‌شد و آیا طلاب حوزه علمیه نیز در این کار نقشی داشتند؟

بله! در اوج انقلاب طلبه‌ای به نام عباس دهباشی بود که رابط میان قم و زابل بود. اکثر این مطالب به واسطه ایشان می‌آمد. دو یا سه ماه مانده بود که انقلاب پیروز شود، ساواک قم او را دستگیر کرد و تقریباً دو ماه زندان بود. انقلاب که پیروز شد او هم آزاد شد. ایشان بعد وارد سپاه شد. جنگ افغانستان که شروع شد به مبارزان افغانستان ملحق شد. بعد جنگ ایران و عراق شروع شد و عباس دهباشی در جنگ ایران و عراق در گروه‌های تخریب و شناسایی همکاری داشت. بعضی مواقع بین نیروهای عراقی نفوذ می‌کرد و لباس آنها را می‌پوشید و حتی در یک مورد، یک یا دو شب ایشان را زندانی کرده بودند. دلیلش هم این بود که جلوتر از یک یا دو نفر رفته بود غذا بگیرد. گفته بودند شما نظم را به هم زده‌اید، به همین دلیل باید دو شب زندان بروید. به هر حال طلبه‌ای بسیار با شهامت و با جرأت بود که به شهادت رسید.

ـ افراد دیگری که از نزدیک با شهید حسینی ارتباط داشتند چه کسانی بودند؟

حاج ابراهیم کیخا، و حاج دوستی که خیلی شیفته شهید حسینی بودند و ملا محمد جان دلارامی که خیلی به شهید حسینی محبت داشت. امثال اینها زیاد بودند. گروهی از دکترها و مهندسین نیز بودند که در اوایل، دور شهید حسینی را گرفته و همراه شهید حسینی بودند تا آخر که انقلاب پیروز شد. افراد دیگری نیز بودند که یار و یاور شهید حسینی بودند.

www.takbook.com

ـ فرمودید که ایشان شیفته راه امام خمینی بود و اطاعت کاملی از فرامین ایشان انجام می‌داد. در سیستان رهبری نهضت را ایشان برعهده داشت. ارتباط نزدیک و مؤثری با قم داشت و از طریق اعلامیه و پیام‌هایی که از حضرت امام می‌رسید با مطالب آنها آشنا می‌شد و به مردم می‌رساند. راهپیمایی‌هایی که قبل از پیروزی انقلاب در سیستان و شهر زابل انجام می‌شد، توسط چه کسی رهبری می‌شد؟ ایشان در آن ایام چه می کرد و آیا نقش اساسی و مهمی داشت؟

بله! تمام این راهپیمایی‌ها توسط شهید حسینی راهنمایی و هدایت و سازمان‌دهی می‌شد و خود ایشان مستقیماً رهبری می‌کرد. اولین راهپیمایی که در شهرستان زابل راه افتاد از مسجد حکیم شروع شد تا میدان امام حسین(ع) و در همان خیابان آن روز نماز جماعت خوانده شد. با آن که تانک‌های ارتش و نیروهای شهربانی هم آن روز زیاد آمده بود.

ـ چه زمانی بود؟

اواخر سال ۱۳۵۷ بود.

ـ یعنی هم زمان با پیروزی و در اوج انقلاب؟

بله! اوج انقلاب بود، و از اینجا شروع شد. با همه این اوصاف و فعالیت‌ها ایشان شدیداً مواظب بود که در منطقه سیستان کسی شهید نشود. اگر تدبیر ایشان نمی‌بود، مسلماً خیلی شهید می‌شدند. تلفاتی هم که می‌داد به دلایلی خیلی خوشایند نبود. چون گروه‌گرایی و فامیل‌گرایی در منطقه بود و ایشان خیلی مواظب بود که این مسأله پیش نیاید.

www.takbook.com

ـ یعنی با توجه به قوم‌گرایی که حاکم بود، ایشان با تدابیر خود از بروز اتفاقات و حوادث ناگوار جلوگیری کرده بود و اجازه نداد کسی به شهادت برسد و احیاناً خللی در راه نهضت و کند شدن انقلاب در منطقه به وجود بیاید؟

بله! مثلاً رژیم برنامه‌ریزی کرده و گروهی از وابستگان خود را دعوت کرده بود که شما به نفع رژیم راهپیمایی کنید. اینها آمدند شیشه خیلی از مغازه‌ها را شکستند و اجناسشان را به غارت بردند. در آن روز، صاحبان مغازه‌ها را شهید حسینی در مسجد جامع مرحوم شریفی جمع کرد، اما مردمی که به مغازه‌هایشان دست برد زده بودند، قصد اعتراض داشتند. شهید حسینی فرمود که شما حق ندارید بروید بیرون. گفتند: اموال ما را برده‌اند. گفت: اگر اموال شما را برده‌اند همین مردمی که اینجا هستند آن‌ها را پس می‌دهند. اموال شما گم نمی‌شود ولی اگر جان شما از دست رفت چه می‌کنید، و نگذاشتند کسی بیرون برود. اگر بیرون می‌رفتند، صدها نفر آن روز کشته می‌شدند چرا که آماده بودند و برنامه‌ریزی کرده بودند که برویم مغازه‌ها را تاراج کنیم. خواه و ناخواه آنها می‌آیند دفاع می‌کنند؛ شما هم آن‌ها را به گلوله ببندید و بگویید خود مردم بودند که همدیگر را کشتند. شهید حسینی فرمود: نه! شما بیرون نروید که بهانه دست آنها می‌افتد.

ـ سخنرانی‌هایی که صورت می‌گرفت و اعلامیه‌هایی که در سطح شهر پخش می‌شد، اینها هم توسط ایشان هدایت و انجام می‌شد؟

همه اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها توسط ایشان هدایت و انجام می‌یافت. اما از

www.takbook.com

اول ایشان ممنوع المنبر بود. وقتی انقلاب به اوج خود رسید، دیگر خود ایشان سخنرانی می‌کرد، اعلامیه می‌داد و به قلم خود می‌نوشت.

ـ یعنی ممنوعیت منبری که داشت دیگر بی اعتبار شده بود و ایشان هم اعتنا نمی‌کرد؟

بله! وقتی انقلاب به اوج خود رسید، دیگر ایشان اعتنائی نکرد و سخنرانی می‌کرد. البته وقتی ممنوع المنبر بود، از سوی رژیم به ایشان پیشنهاد کردند منبر برود، گفت: من منبر نمی‌روم، منبری که شما بگویید برو یا نرو، نمی‌روم. ولی وقتی انقلاب به اوج خود رسید دیگر اعتنایی نکرد و سخنرانی می‌کرد. خود ایشان از ابتدای راهپیمایی‌ها حضور داشت و خیلی هم آگاه به مسائل بود.

ـ در راهپیمایی‌هایی که صورت می‌گرفت مردم چقدر شرکت می‌کردند؟

مردم وقتی فهمیدند که انقلاب دارد به اوج خود می‌رسد، همه شرکت می‌کردند.

ـ یعنی قریب به اتفاق مردم دور هم جمع می‌شدند و در مخالفت با رژیم در راهپیمایی‌ها حضور می‌یافتند؟

بله! اول، مردم خیلی شرکت نمی‌کردند اما بعداً حضور می‌یافتند؛ مغازه‌داران و حتی کارمندان دولت و سربازان هم مشارکت داشتند. البته دولت نیز ضعیف شده بود. وقتی هم حضرت امام در عراق بود و دولت عراق آب و برق منزل امام را قطع کرده بود، مردم مغازه‌هایشان را بستند؛ اما به زور عده‌ای را آوردند که نزدیک ظهر مغازه‌هایشان را باز کردند.

www.takbook.com

ـ راجع به ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی ایشان اگر مطلبی دارید بفرمایید.

اخلاق ایشان خیلی زیبا بود. یعنی اگر ایشان نبود، مشکلات فراوانی در آن منطقه به وجود می‌آمد. یکی از نکات مهم سیاسی او این بود که در جریان انقلاب حتی یک فشنگ هم از مراکز نظامی جابه‌جا نشد. و این خیلی مهم بود که انقلاب بشود و یک فشنگ جابه‌جا نشود. از نظر اجتماعی ایشان جنبه مردمی داشت. با مردم بود و مردم هم با او بودند. اگر مردمی نبود که نمی‌توانست در رأس انقلاب در سیستان قرار بگیرد و مردم از ایشان حمایت کنند. همه طبقات از ایشان حمایت می‌کردند و موفق هم شد.

ایشان در آن موقعیت نمازی نخوانده بود که گریه نکرده باشد. ناراحتی زیادی می‌کشید که می‌دید رژیم به مردم ظلم می‌کند. سعی می‌کرد به هر نحوی می‌شود مردم را آگاه کند و امام را معرفی کند تا مردم بیشتر، اعتقاد، دانش، ایثار، شجاعت و... امام را بشناسند.

انقلاب پیروز شد و ایشان نماینده مجلس شورای اسلامی شد، که در هفتم تیر به شهادت رسید. خصوصیات اخلاقی خوبی داشت. علم و دانش و شجاعتش خیلی خوب بود، عقیده‌اش خیلی محکم بود که اگر کسی با ایشان جلسه‌ای داشت، تحت تأثیر قرار می‌گرفت و این خیلی مهم بود. خیلی حاضر جواب بود و به هر نوع سؤالی فوراً پاسخ می‌داد. همّ و غمّ ایشان انقلاب و امام بود و خیلی در این راستا تلاش می‌کرد.

ـ رابطه ایشان با علمای منطقه چگونه بود؟

از نظر اخلاقی و مرام سیاسی که داشت، همه را در یک مسیر هدایت کرد؛

www.takbook.com

یعنی نهضت را طوری رهبری می‌کرد که با اتحاد و وحدت، همه طبقات مردم شرکت داشتند. هم روحانی و غیر روحانی، بازاری، اداری و... همه اینها شرکت داشتند. یکی از مرام‌های ایشان این بود که در مسیر وحدت خیلی تلاش می‌کرد.

ـ یعنی هم وحدت بین تشیع و تسنن منطقه و هم بین نیروهای انقلاب؟

در کل، در تمام منطقه بحثش این بود که یک اتحاد و وحدت و یک تشکل واحدی ایجاد کند.

ـ به نظر حضرت عالی رمز موفقیت شهید حسینی چه بود؟

ایشان واقعاً سعی می‌کرد جوان‌ها را تربیت کند و با جوان‌ها ارتباط داشته باشد؛ برای این منظور حوزه علمیه را تأسیس کرد و در آن زمان طلبه‌های زیادی تربیت کرد. یکی از عوامل موفقیت ایشان این است که با جوان‌ها بیشتر سر و کار داشت و به آن‌ها اهمیت می‌داد و علاقه داشت. او جوان‌ها را دوست داشت و جوان‌ها او را دوست داشتند. بنده رمز موفقیتش را در این راستا می‌بینم. دیگر اینکه خودش به سراغ مردم می‌رفت و منتظر نمی‌شد که مردم به سراغش بیایند. با فقرا همنشینی داشت و می‌گفت: من فلان روز به منزل شما می‌آیم. یعنی به یک شکل خیلی خودی برخورد می‌کرد. خودش به سراغ مردم می‌رفت، مردم را دعوت و آگاه می‌کرد. می‌گفت ما وظیفه داریم؛ زیرا ما مسلمانیم و از مسلمانی آن چه که باید داشته باشیم نداریم. بیایید دقت کنید چه کسی بر ما حکومت می‌کند. سعی می‌کرد که مردم، آگاه بار بیایند، هدف را بفهمند، اسلام را بشناسند، دین را بشناسند و با عقاید و ارزش‌های اسلامی بیشتر آشنا شوند.

www.takbook.com

ـ درباره فعالیت‌هایی که خود حضرت عالی در ایام انقلاب داشتید، اعم از سخنرانی، توزیع اعلامیه، شرکت در راهپیمایی و... توضیح بفرمایید.

در کنار همکاری با شهید حسینی یکی از فعالیت‌های من این بود که در راستای شناساندن حضرت امام خمینی به مردم، توضیح المسائل ایشان را توزیع می‌کردم و به کسانی که شهید حسینی می‌فرمود می‌رساندم. در اوج انقلاب نیز در راهپیمایی‌ها حضور داشتم. در سال ۱۳۵۷ ما در روستای ادیمی عزاداری امام حسین(ع) داشتیم، اما عده‌ای در بیرون مجلس عزاداری علیه ما شعار می‌دادند؛ البته ما در این فکر بودیم که وظیفه‌مان را انجام دهیم. یک عده‌ای هم می‌گفتند: باید این شیخ را کتک بزنیم که گول خورده است و به خاطر پول‌هایی که گرفته است، دارد اینجا تبلیغ می‌کند و مردم را تشویق به پیروی از [امام] خمینی می‌کند!

ـ یعنی تصور می‌کردند، پولی بوده و تقسیم شده و به شما هم رسیده و اکنون به خاطر آن پول‌ها تبلیغ می‌کنید!

بله! عده‌ای می‌گفتند ایشان هم پول گرفته است. البته ما هم می‌گفتیم او مرجع تقلید است و تشخیص داده که شاه آدم فاسدی است و لیاقت ندارد که رهبر این مردم و ملت ایران باشد و این آدم فاسد را باید بیرون کنیم. با سخنان مداوم و گفتگو با آنها، عده‌ای برگشته و قانع می‌شدند، ما هم به مردم رساله امام را می‌رساندیم. اعلامیه‌هایی که می‌آمد به آنان می‌دادیم و بعضی مواقع در منازل می‌انداختیم و یا یک سری مطالب آماده می‌کردیم و به جوان‌ها می‌دادیم که شبانه روی دیوارها بنویسند و یا در منزل‌ها بیاندازند. تا پیروزی انقلاب برنامه ما این بود؛ اما در هر حال از شهید حسینی خط می‌گرفتیم.

www.takbook.com

ـ در واقع رهبری را ایشان بر عهده داشت و سازماندهی می‌کرد و فعالیت‌ها انجام می‌شد. ظاهراً منزل حضرت عالی در همان روستای ادیمی تحت نظر بوده است؛ و مأمورها دائماً آن‌جا را تحت مراقبت داشته‌اند.

بله! مدت چند ماه، منزل ما به ویژه در شب‌ها در محاصره مأموران ژاندارمری روستای ادیمی بود اما در این مدت فعالیت را تعطیل نکردیم. وقتی می‌دیدیم اینها محاصره می‌کنند، جاهای دیگر، دوستانی داشتیم و اعلامیه‌ها را می‌دادیم و توزیع می‌شد. از جاهای دیگر کمک می‌گرفتیم و برنامه‌ها را اجرا می‌کردیم. به هر حال با لطف خدای متعال انقلاب پیروز شد و امام هم برگشت و همه سرافراز شدند.

ـ تا اینجا بحث‌ها راجع به انقلاب و به خصوص شهید حسینی بود که به هر حال ایشان زحمات فراوانی در سیستان کشید، هم در امر پیروزی انقلاب و هم در جنبه‌های مختلف اجتماعی – سیاسی. حضرت عالی بعد از انقلاب و قبل از جنگ چه فعالیت‌هایی داشتید؟

بعد از آن که انقلاب به پیروزی رسید، در مواردی از طرف ایشان، بنده نظارت داشتم به ویژه در انتخابات بنده ناظر بودم و نیز فعالیت‌های دیگری که پیش می‌آمد، مثلاً سخنرانی و نیز با مبلغینی که اعزام می‌شدند، همکاری داشتم. بعد جنگ شروع شد و ما بسیج شدیم و آموزش دیدیم. اولین کسی که در آن منطقه وارد شد بنده بودم، بعد بقیه روحانیت هم آمدند. پانزده روز آموزش دیدیم. بعد از پانزده روز گفتند هر کس در منطقه خودش بسیج تشکیل بدهد. بنده رفتم در روستای ادیمی ۶۰۰

www.takbook.com

نفر بسیجی دارای پرونده از جوان‌ها و نوجوان‌ها تشکیل و خودم آنها را آموزش دادم.

ـ بعد از شروع جنگ حضرت عالی چه فعالیت‌هایی داشتید و چند بار به جبهه رفتید؟

وقتی پشت جبهه بودم، همه جا با نیروهای بسیج مستضعفین و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای سخنرانی می‌رفتم. به یک دبیرستان در زهک رفتم سخنرانی کردم، وقتی صحبتم تمام شد، هشتاد نفر از جوان‌ها آمدند و گفتند ما آماده‌ایم برویم جبهه. بنده خودم به دفعات و مکرر در جبهه حضور پیدا می‌کردم. از طرف سازمان تبلیغات، گاهی از طرف بنیاد شهید، یک زمان از طرف جهاد سازندگی و چند دفعه هم از طرف بسیج بود و در مناطق مختلف مانند دهلران، ماهشهر، اندیمشک، دشت عباس، دشت آزادگان، شلمچه و... حضور داشتم.

ـ اگر خاطراتی از جنگ دارید برای ما بیان کنید.

خاطرات جنگ، خاطرات بسیار معجزه‌آسا و شیرینی است؛ اگر یاد همه ما باشد امام فرمودند: جنگ نعمت است. جنگ دانشگاه است. در واقع در جنگ همین جوان‌هایی که ما در کوچه و خیابان می‌بینیم، اینها هر کدام که جبهه می‌رفتند یک نیروی بسیار عظیم و پرقدرتی برای اسلام بودند، از جمله شب‌های عملیات که می‌شد، می‌گفتند: آقایان وصیت نامه‌هایتان را بنویسید. وقتی به چهره‌شان نگاه می‌کردیم، چهره‌هایی بود درخشان، خندان، نورانی که با یک عشق و شوق وصف ناشدنی وصیت نامه می‌نوشتند. همین بچه‌ها وقتی زیارت عاشورا می‌خواندند، به نحوی گریه می‌کردند

www.takbook.com

که بیهوش می‌شدند، دعای کمیل و توسل می‌خواندند. تمام اینها خاطرات عجیبی است.

یک روز یک بسیجی تقریباً سیزده ساله را دیدم که در چادری که ما بودیم داشت گریه می‌کرد. نام این بسیجی عبدالحسین بود. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: گریه می‌کنم که آمدم جبهه تا خط مقدم بروم و در عملیات شرکت کنم، گفتند تو را نمی‌بریم. گفتم. خوب شما پشت جبهه باشید و خدمت کنید. شما که نیت خیر داشتید به آن خیر رسیده‌اید. گفت: نه! من آمده‌ام که در عملیات شرکت کنم. گفتم: سن تو کم است و عملیات طول می‌کشد، خسته، گرسنه و تشنه می‌شوی. برایت سخت است. گفت: نه آقا! من همه اینها را می‌فهمم. گفتم: گلوله خمپاره هم‌قد تو است. گفت: مسأله‌ای نیست من آماده‌ام در عملیات شرکت کنم. بعد گفتم: اگر شهید شدی که هیچ، اگر اسیر شدی چی؟ عراق شما را در صحفه تلویزیون نشان می‌دهد. می‌گوید ایران نیرو ندارد که بچه‌ها را می‌آورد. این برای نظام ما نقطه ضعفی است.

بعد یکی از جوان‌های رزمنده را صدا زدم. یک کوله پشتی آورد. بستند به پشتش با تجهیزات کامل: هفت نارنجک، هشت خشاب پر، یک تفنگ ژ.ث. بعد کلاه سر گذاشت که تا روی لب او بود. گفتم در این تپه‌ها با این آقا بدو؛ ببینم می‌توانی یا نه. هر چه او دوید این هم دوید. خیلی دویدند. بعد برگشتند. گفتم: عبدالحسین، نمی‌توانی. گفت: آقا من کجا عقب ماندم؟ هر چه خواستم که او را منصرف کنم نتوانستم.

همان جا به دوستان عرض کردم، آقایان، ما نباید به این بگوییم بچه، اگر سن و سالش کم و کوچک است ولی قدرت شهامتش زیاد است. امیرالمؤمنین هم که وزیر پیغمبر شد، سن و سالش کم بود؛ اما یک عده ایراد گرفتند که این سن و سالش کم است. به سن و سال نگاه نکنید. واقعاً نیرو و انرژی

www.takbook.com

بگیریم. اینها رهبران ما هستند، همان طور که حضرت امام فرمود که حسین فهمیده رهبر ما است که نارنجک به کمرش بست و به زیر تانک دشمن رفت.

امثال اینها زیادند. می‌دیدند که دستشان قطع شده است، اما نمی‌گفتند آخ! بیایید به ما کمک کنید، می‌گفتند: شما بروید جلو، نمی‌گفتند: ما را جمع کنید. یکی ترکش خورده بود و از بدنش خون جاری بود و هنوز پانسمان نکرده بودند. به دکتر می‌گفت: کی تمام می‌شود من برگردم! گفت: تو صبر کن این خون‌ها بایستد. می‌گفت: نه! آنجا به وجود من نیاز است.

این طور ایثارگرانی بودند، این طور مردان شجاعی بودند. با جان و دل از دین و وطن دفاع کردند. در جنگ، عزیزان فداکار بسیار خوب این مملکت به شهادت رسیدند که نباید اینها فراموش بشوند. اگر اینها را فراموش کنیم، ما ضرر می‌کنیم. ضرری که جبران‌ناپذیر است. ما باید هر چه می‌توانیم راه شهدا، یاد شهدا، خاطره شهدا و وصیت نامه شهدا را فراموش نکنیم. حقیقتاً اگر دنیا خودش را کر و کور نمی‌گرفت، هر چه از انقلاب ایران و از جوان‌های ایران و جنگ ایران و عراق می‌گفت کم بود.

در اهواز شهرکی بود به نام سپنتا که بیمارستان ۱۲۰۰ تختخوابی داشت. بنده ۳۰ روز آنجا امام جماعت بودم و سخنرانی می‌کردم. بعضی مواقع این تخت‌ها از مجروحین شیمیایی پر می‌شد. بعضی‌ها را اعزام می‌کردند به خارج. بعضی را اعزام می‌کردند به شهرهای دیگر کشور، بعضی سرپایی معالجه می‌شدند و می‌رفتند؛ ولی عده‌ای حدود ٤٥ یا ٤٦ نفر ماندند. من یکی یکی بدن‌هایشان را نگاه می‌کردم. بعضی چشمشان را از دست داده بودند، بعضی از آنها گردنشان و شانه‌شان تا کمر مثل چوب خشک شده بود، پوست ترک خورده بود و...

www.takbook.com

آیا می‌شود چنین جنگی را فراموش کرد؟ چنین صحنه‌هایی را فراموش کرد؟ اگر ما کوتاهی کنیم، اینها روز قیامت از ما می‌پرسند که ما به شهادت رسیدیم و جنگیدیم و عزت آفریدیم؛ شما چه کردید؟ ما باید با جان و دل و با چنگ و دندان این انقلاب را نگه داریم. ما باید راه آنها، مسیر آنها، هدف آنها، رشادت‌های آنها، ایثارگری‌های آنها، وصیت نامه‌های آنها را فراموش نکنیم و درس بگیریم و به کار ببندیم.

ـ برگردیم به ابتدای صحبت؛ به ایامی که شهید حسینی در زندان بود، فعالیت‌هایی که آن ایام صورت می‌گرفت وقتی ایشان به زندان رفتند به چه شکل بود، آیا فعالیت‌ها متوقف شد یا روندش ادامه داشت؟ وضعیت حوزه علمیه به چه شکل بود؟

وقتی ایشان به زندان رفتند، طلبه‌های فاضلی از قم می‌آوردند ولی یک یا دو ماه بیشتر نمی‌ماندند و برمی‌گشتند. طلبه‌هایی که آنجا بودند، بیشترشان به قم و مشهد رفتند، منتها حوزه به طور کامل تعطیل نشد. نیمه جان بود. آنهایی که اطراف شهید حسینی بودند، بیشترشان را تبعید کردند. طلبه‌ها هم رفتند. بنده شخصاً آنجا بودم. گفتم اگر من هم بروم در مدرسه بسته می‌شود. تا آخر که شهید حسینی برگشت؛ اگر چه من هم دائم تحت تعقیب بودم و اذیت می‌کردند. خلاصه نگذاشتم در مدرسه بسته شود، تا ایشان برگشت.

ـ به عنوان حسن ختام اگر مطلبی دارید بفرمایید.

ـ راه این عزیزان و به طور کلی خاطرات، شجاعت، ایثارگری‌ها و تجربه‌های اینها باید در تاریخ ثبت شود تا نسل‌های بعد از ما هم بخوانند. ما امروز باید تلاش کنیم، آثار آنها را جمع آوری کنیم و در اختیار دیگران قرار دهیم. آنها

www.takbook.com

خون دادند و ما با سر قلم‌هایمان و با زبانمان باید این را به مردم برسانیم و خداوند هم به همه ما توفیق عنایت کند که ادامه دهنده راه آنها باشیم. خدا کمک کند که ما همیشه به فضل خدا و کرم خدا با معنویت و خلوص نیت و عقیده خالص حرکت کنیم.

ـ از این که در این گفتگو شرکت کردید سپاسگزارم.

www.takbook.com

گفتار دوم

هم‌رزم حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

بزرگ لشکر ۴۱ ثارالله بود

گفتگو با سردار حاج قاسم سلیمانی
پیرامون سردار شهید حاج قاسم میرحسینی[۱]

ـ در خدمت سردار سرتیپ پاسدار حاج قاسم سلیمانی از فرماندهان ارشد سپاه و یادگار دوران پر خاطره دفاع مقدس هستیم. کسی که مقام معظم رهبری (مدظله العالی) از ایشان تعبیر فرمودند به کسی که خود بارها در جبهه به شهادت رسیده و شهید زنده انقلاب است. ضمن تشکر از حضور ایشان با توجه به سالگرد شهادت سردار شهید «حاج قاسم میرحسینی» که به عنوان قائم مقام در لشکر ٤١ ثارالله مدت‌ها با ایشان همرزم بوده از محضر ایشان درخواست می‌کنیم قالبی از شخصیت شهید میرحسینی را بیان بفرمایند.

سردار رشید اسلام شهید میرحسینی بزرگ لشکر ٤١ ثارالله بود. که واقعاً من امروز در هر مأموریتی جای خالی او را می‌بینم. شهید میرحسینی در

---

۱. روزنامه جمهوری اسلامی

www.takbook.com

بعد خودش در تمام صحنه جنگ تک بود. در مورد شهید میرحسینی هرچه بگویم احساس می‌کنم اصلاً نمی‌توانم حق شهید او را ادا کنم. خیلی روح بزرگی داشت. یک مالک اشتر به تمام معنا بود. من نمی‌دانم مالک هم توی صحنه سخت محاصره جنگ مثل شهید میرحسینی بوده یا نبوده.

ـ با توجه به اینکه به دلیل مؤانست در روزهای جنگ رابطه نزدیکی با شهید داشتید لطفاً در مورد ابعاد شخصیت فردی و نظامی شهید صحبت بفرمائید.

شهید میرحسینی فرمانده‌ای بود که همه ابعاد یک فرمانده اسلامی را با تعاریف اصیل آقا امیرالمؤمنین (ع) دارا بود. با معنویت‌ترین شخصیت لشکر ثارالله بود. صدای دلنشین آوای قرآن شهید میرحسینی را هر کس می‌شنید از خود بی‌خود می‌شد.

او یک سخنور بود و وقتی شروع به صحبت می‌کرد به قول بچه‌ها سحر می‌کرد. تمام حرفهای خودش را با استناد به آیات و روایات نقل می‌کرد. من واقعاً احساس می‌کردم هیچ روحانی توی سن و سال خودش به پای ایشان نمی‌رسید. در بعد فرماندهی ما باید بگویم ایشان در جلسات همیشه صائب‌ترین نظرات را می‌داد. بهترین نظر، نظر شهید میرحسینی بود و در میدان عمل هم همان‌ها به وقوع می‌پیوست.

ـ لطفاً از حالات شهید میرحسینی در شرایط سخت جنگ بگوئید.

خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ وقت در چهره شهید میرحسینی در سخت‌ترین شرایط من هراسی ندیدم. انگار در وجود این مرد چیزی به عنوان ترس، هراس، دلهره و تردید وجود نداشت. اگر در محاصره بود همانطور صحبت

www.takbook.com

می‌کرد که در اردوگاه صحبت می‌کرد. در حالی که رگبار گلوله از همه طرف می‌بارید و همه خودشان را در پناهگاه‌ها پنهان می‌کردند، مانند پشت سنگری یا تپه خاکی ... که تیر نخورند، اما این شهید عالیقدر می‌ایستاد و ما همه مات و مبهوت حرکات او می‌شدیم. نگاه می‌کردم ایشان را مثل کسی که در جنگهای قدیمی جلو دشمن رجز می‌خواندند؛ بچه‌ها را بسیج می‌کرد، حرکت می‌داد و در آن صحنه شوخی می‌کرد.

ـ شهید میرحسینی را در جمیع ابعاد چگونه دیدید؟

خداوند این توفیق را به من داد که تقریباً از عملیات والفجر یک تا این اواخر که خیلی هم بود در خدمت ایشان باشم. من واقعاً این را می‌گویم که در همه شهدای جنگ تحمیلی خیلی دوستان بسیاری داشتم. در عملیات‌های مختلف هیچ کس را مانند ایشان ندیدم.

ـ گوشه‌ای از ابعاد معنوی و عرفانی شهید را اگر به خاطر دارید بیان فرمائید.

از زمانی که من در خدمت ایشان بودم هیچ وقت ندیدم که نافله شبش ترک بشود. یا هیچ نافله شبی ندیدم که از شهید میرحسینی بدون گریه تمام شود. و خدا شاهد است ما با گریه این شهید بزرگوار بیدار می‌شدیم. یک آدم عجیبی بود. دنیای بیکران معرفت بود.

ـ رابطه ایشان با نیروهای بسیج و تحت امر چگونه بود؟

می‌دیدم وقتی گردان دور ایشان حلقه می‌زد و ایشان می‌خواست سخنرانی کند از لحظه‌ای که بسم الله می‌گفت تا انتهای صحبتش واقعاً مثل یک

www.takbook.com

جوجه‌هایی که مادرشان غذا را در دهانشان می‌گذارد همه حواسشان متوجه دهن مادر است، همه گردان مسحور ایشان می‌شد! محو ایشان می‌شد.
او ناجی همه عملیات‌ها بود در صحنه جنگ وقتی عراقی‌ها پاتک می‌کردند و فشار می‌آمد همین قدر که در جبهه می‌پیچید که میرحسینی آمد والله قسم انگار یک لشکر می‌آمد. اینقدر در کل جبهه تأثیر داشت.
در عملیات بدر یادم است که وقتی عراقی‌ها پاتک کردند شهید میرحسینی رفت توی پاتک، توی اوج سختی آن لحظه‌ای که همه به فکر برگشتن بودند. شهید میرحسینی رفت و آخرین نفر برگشت. من قطعاً شهید میرحسینی را ناجی همه عملیات‌ها می‌دانم. نقش شهید میرحسینی در یک کفه ترازو و نقش مابقی گردان‌ها در کفه دیگر.
من هیچ جا ندیدم شهید از خودش تعریف کند که من ناجی فلان عملیات بودم و گمنام گمنام. امروز قبر شهید میرحسینی مثل یک قبر عادی در یک جای دور افتاده است. هیچ کس نمی‌داند که یک شخصیت به این بزرگی در زابل می‌زیست که این وصف روزش بود و آن شبش.

ـ حالات و روحیات ایشان قبل از شهادت چگونه بود؟

در عملیات کربلای ٤ بچه‌ها خیلی نگران ایشان بودند. هیچ عملیاتی شهید میرحسینی بدون زخم از صحنه خارج نشد. از تمام عملیات‌ها زخمی بر بدن داشت. به بچه‌ها گفته بود توی عملیات کربلای ٤ نترسید که من شهید نمی‌شوم.
قبل از عملیات کربلای ۵ شبی داخل سنگر نشسته بودیم و با هم صحبت می‌کردیم. گفت: تیر به اینجای من خواهد خورد. و انگشتش را روی پیشانی‌اش گذاشت و همین طور هم شد. و بی‌سیم‌های لشکر ثارالله تا پایان

www.takbook.com

جنگ دیگر صدای دلنشین و ارزشمند و پرمعرفت میرحسینی را نشنیدند. آن صدایی که برای همه بچه‌ها چه کرمانی، چه رفسنجانی، چه زرندی، چه سیرجانی، چه هرمزگانی و چه بلوچستانی امیدبخش بود. دلنواز بود و دوست داشتنی. آن صدا خاموش شد.

ـ چگونه خبر شهادت ایشان را به شما دادند در رابطه با آن حال و هوا بفرمائید.

البته نمی‌توانستم باور کنم. در مقطع اول هم بچه‌ها به من نگفتند و این خبر را خیلی با احتیاط به من دادند. هیچ وقت خبر شهادت ایشان را از یاد نمی‌برم. من در دو سه عملیات واقعاً از خدا می‌خواستم که پایان عمر من همین مقطع باشد. یکی همین عملیات کربلای ۵ بود. خصوصاً وقتی خبر شهادت شهید میرحسینی را شنیدم. احساس کردم که واقعاً لشکر ثارالله منهدم و منحل شد و از همه مهم‌تر فکر می‌کردم شهادت ایشان تأثیر بسیار عمیقی بر عدم موفقیت ما در عملیات کربلای ۵ بگذارد. هیچ خبری مانند این خبر در لشکر ثارالله نمی‌توانست غم ایجاد کند. تا آن مقطع هیچ حادثه‌ای به اندازه خبر شهادت حاج قاسم برای بچه‌های لشکر ثارالله سخت نبود. حتی آن کسی که در عملیات حضور داشت و برادرش را یا پسرش را از دست داده بود عزادار شهید میرحسینی بود.

ـ در انتها ضمن تشکر از حضرتعالی که وقتان را به ما دادید اگر صحبتی دارید بفرمائید.

معنای تهاجم فرهنگی این است که بچه‌های ما چنین شخصیت‌هایی را نشناسند. جوانان باید چنین شخصیتهایی را برای خودشان الگو کنند. این

www.takbook.com

یک الگوی ارزشمند و مجسم در عمر ماست این را باید همه بشناسند و به همه شناسانده شود که ایشان از یک خانواده محترمی بود و بعد هم برادرش شهید شد. آن شهید بزرگوار دانشجو که توی سنگر کمین ایستاد و مقاومت کرد تا به شهادت رسید. خدا را قسم می‌دهیم به محمد و آل محمد به همه ما معرفت کافی برای شناخت این شخصیتهای ارزشمند و ادامه دادن راه‌شان را عطا نماید.

www.takbook.com

گفتار سوم

گم شده حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

شهید هفده ساله‌ای که هفده سال مفقود الأثر بود

گفتگو با آیت الله بیانی
پدر شهید محمد کاظم بیانی

از حاج آقا وقت می‌گیرم برای مصاحبه راجع به فرزند شهیدشان «محمد کاظم بیانی». شهید هفده ساله‌ای که پیکرش هفده سال در رمل‌های «شرهانی» مفقود بود! بعد هم با تسبیحش شناسایی شد، تسبیحی با دانه‌هایی به رنگ بی‌رنگ آب و نخ سبز که بعد از این همه مدت سالمِ سالم بود و در جانماز «آیت الله بیانی» که در نجف شاگرد امام خمینی بوده و با حکم ایشان از سال شصت تا هشتادوسه امامت جمعه زابل را بر عهده داشته جا خوش کرده؛ تسبیحی که هنوز چند قطره از خون شهید را در خود به یادگار نگهداشته است!

ـ با تشکر از اینکه دعوت ما را قبول کردید، خواهش می‌کنم راجع به اخلاق و رفتار و اعتقاد شهید محمد کاظم برایمان بگویید.

www.takbook.com

با تشکر از شما که تشریف آوردید تا شمه‌ای از احوال شهیدم محمد کاظم بیانی را به عرضتان برسانم.

ایشان در سال ۱۳٤٥ که ما از عراق به عنوان دیدن آمده بودیم در زابل متولد شد. ما پس از مدتی دوباره راهی عراق شدیم. که در آن سال بنده و خانواده را ساواک خیلی اذیت کرد و اجازه رفتن نمی‌داد. ما که در سال ۵۱ از عراق آمدیم ایشان هم با بود. تا پیروزی انقلاب هم پیش خودم مقداری درسهای حوزوی را میخواند. در عراق ابتدایی را خواند و بعد هم که آمدیم ایران در زابل تحصیلش را ادامه داد.

گاهی اوقات ناراحت می‌شدم. و به شهید می‌گفتم من با تو قهرم. کاظم آن موقع هفت یا هشت ساله بود، چند قدم می‌رفت و برمی‌گشت و می‌گفت من که قهر نیستم بیا با من آشتی کن. با ما خوب رفتار می‌کرد. بسیار محبت آمیز. می‌توانم بگویم از طرف او محبت زیادتر بود.

بزرگ هم که شده بود؛ پانزده، شانزده ساله در طریق انقلاب بود و به هر کس که می‌توانست کمک کند، کمک می‌کرد. آدم دوست داشتنی بود. کمک خرجیهایی هم که به او می‌دادم به رفقایش می‌داد یا برای رفقایش از من می‌گرفت. بعد از شهادت ایشان افرادی به من مراجعه می‌کردند و می‌گفتند شهید این مبلغ را به ما قرض داده و من که در جریان بودم می‌گفتم نه داده برای خودتان.

از آن موقع که من او را شناختم کاملاً مقید به نماز و قرآن و نهج البلاغه بود. این نهج البلاغه قرمز رنگ را هم اوائل انقلاب به ایشان هدیه داده‌اند و من هنوز نگهداشته‌ام. نقل کرده‌اند که ایشان هنگاه حمله و یورش به دشمن تکبیرهای بلندی می‌گفته. یعنی شعار توحید؛ الله اکبر!

www.takbook.com

ـ به نظر شما خصوصیت بارز شهید کاظم چه بود؟

بی اعتنایی به دنیا. از همان اول نسبت به دنیا، علاقه‌ای را که دیگران ابراز می‌کردند، نداشت. در سفر سال ٦١ که جبهه می‌رفتیم صد نفری می‌شدیم. تمام هزینه مخارج سفر، تحویل یک نفر بود که او در یک ساک گذاشته بود. نزدیک اندیمشک مسئول پولها متوجه شده که ساک پولها گم شده است. هراسان شده بود و این طرف و آن طرف را شروع کرده بود به گشتن و از این و آن پرسیدن. از شهید هم پرسیده بود. شهید زده بود زیر خنده که اینها که تو برایشان نگرانی الاغ هم تحویل نمی‌گیرد. معلوم شد شهید ساک پول‌ها را گذاشته جلوی الاغ!

ـ خاطره دیگری هم از شهید کاظم در ذهن دارید؟

در نجف اشرف که بودیم نماز جماعت آیت الله خمینی می‌رفتیم در مدرسه آیت الله بروجردی. ایشان هم همراه من می‌آمد نماز. حضرت امام به نحو خیلی ساده‌ای و تک و تنها رفت و آمد می‌کرد و تنها می‌آمد و تنها می‌رفت. خیلی ساده.

یک روز که امام طرف منزل می‌رفت، منزل ما هم همان طرفها بود. دست شهید در دستم بود که دیدم دستش را از دستم رها کرد و چیزی را از روی زمین برداشت. دیدم ایشان یک، یک دیناری پیدا کرده، گفتم چرا برداشتی؟ حالا هم که برداشته‌ای مال تو نیست و باید به مجتهد بدهی. پرسید مجتهد کیست؟ حضرت امام چند قدمی از ما جلوتر بود، گفتم آن آقا که جلوتر از ماست مجتهد است. کمی قدمهایمان را تند کردیم و خودمان را به امام رساندیم. به امام ماجرا را گفتم و عرض کردم حالا پسرم می‌خواهد آن یک

www.takbook.com

دینار را خدمت شما تقدیم کند. حضرت امام هم یک دینار را گرفت و در جیبش گذاشت و دست کرد در جیب دیگرش و دو دینار داد به کاظم. این تشویق همواره در ذهن کاظم بود.

اولین سال پس از پیروزی انقلاب من و کاظم هم رفتیم جماران برای دیدار امام. ملاقات تمام شد و ما باید می‌رفتیم که دیدم کاظم ایستاده و به امام نگاه می‌کند، پرسیدم چرا ایستاده‌ای؟ برویم! رو کرد به من و گفت مگر این امام همان امام نیست که به من دو دینار را داد. گفتم چرا. با لبخند گفت پس چرا الان از آن پولهایی که کنار میزش هست به من نداد! علاقه‌اش به امام عجیب بود.

ـ چطور شد که رفت جبهه؟

جبهه و جنگ که شروع شد ایشان شوق عجیبی به جبهه داشت. سال ۱۳۶۰ هم که من با کاروانی راهی جبهه شدم ایشان هم با من بود. در سال ۱۳۶۰ که ما به جبهه رفتیم، طرف خوزستان، اندیمشک. فکر کنم عملیات فتح المبین بود و ایران اسرای زیادی هم گرفته بود که من هم در جمعشان صحبت کردم. از آنجا که برگشتیم ایشان همان موقع میل داشت بماند که من مانع شدم و گفتم حالا بیا بعد باز هم می‌توانی بیایی.

در سال ۱۳۶۱ هم باز ایشان همراهم به جبهه آمد و از طریق سپاه و بسیج هم مأموریت داشت. ایشان ظاهراً دو ماه مانده بود به نوروز ۱۳۶۲ با تعدادی از بسیجیان و پاسداران رفت جبهه. من هر چه سراغ می‌گرفتم خبری نمی‌شد تا اینکه اول اردیبهشت ۱۳۶۲ به من ظاهراً از اهواز زنگ زد. به من گفت دلم برای شما تنگ شده است و گفت جهت عرض ارادت زنگ زده‌ام و خداحافظی کرد. من هم گفتم بیا تا با هم جبهه برویم. این آخرین

www.takbook.com

صحبتش بود که ایشان چند روز بعد در عملیات و الفجر مقدماتی در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۲ به شهادت می‌رسد.

ـ شما کی خبر شهادت ایشان را شنیدید؟

اینجا اول از طریق سپاه خبر شهادتش به من رسید. بدنش را تحویل ندادند و گفتند شاید هم اسیر شده باشد. ظاهراً بدنش در محل شهادتش، شرهانی که شن‌زار است و شن‌های روانی هم دارد می‌ماند. منطقه و شرایط هم طوری بوده که کسی نمی‌توانسته برود و بدن شهید را بیاورد. باز از گوشه و کنار خبرهایی از شهادت یا اسارت ایشان می‌رسید. وقتی شهید شد ۱۷ سال سن داشت. ۱۷ سال هم زیر شن‌های شرهانی و خاک‌های میدان جنگ بود و بعد از ۱۷ سال خبر آوردند که بدن ایشان پیدا شده.

البته از بدنش چیزی نمانده بود و ایشان را از تسبیحی که در استخوان‌های دستش بوده و چند جای آن تسبیح هم خون آلود بوده شناسایی می‌کنند. الان من آن تسبیح را دارم و در جانمازم هست. زمانی هم که ایشان را دفن کردیم من گفتم خدایا این قربانی را از ما قبول کن.

ـ پس در واقع شما در طول این هفده سال نمی‌دانستید که ایشان شهید شده‌اند یا خیر، این مدت را چطور تحمل کردید؟

ما خیلی نگران بودیم. مخصوصاً مادرش. نصف شب کسی در می‌زد فکر می‌کردیم کاظم برگشته است. رادیوی عراق را گوش می‌دادیم که شاید اگر اسیر شده صدایش را بشنویم. این دل‌نگرانی یک طبع عرفی است و الا روحیه من، تسلیم در برابر رضای الهی بوده است. مثلاً به هر کسی که بگویند بچه‌تان گم شده نگران می‌شود، این طبع عرفی است.

www.takbook.com

امثال کاظم ما زیاد بودند. شهید ۱۳ ساله هم داشتیم. آقای هاشمی از بنجار سیزده ساله بود. شهید نصیری هم از همین شهر زابل سیزده ساله بود. آقای نصیری در زابل معروف بود. پسرش شهید شده بود. مراسم باشکوهی برگزار کرد. اما برخلاف رسم معمول آن موقع گفت شام یا نهار نمی‌دهم و چکش را داد به من و گفت بفرستید برای کمک به جبهه.

ـ عده‌ای می‌گویند کسانی که به جبهه رفته‌اند شانسی شهید شده‌اند؟ یا در وقایع تروریستی اخیر، مثل تاسوکی، دارزین، لار، شورآب، پیشین و ... عده‌ای اتفاقی و شانسی خونشان به زمین ریخته و در واقع شهید نشده‌اند؟

اولاً: ما عنوان شهید را به کسانی اطلاق می‌کنیم که آماده‌اند و برای مبارزه با دشمن پا به میدان مبارزه گذاشته‌اند، این افراد چه در میادین جنگ و جبهه و چه توسط تروریست‌ها در جایی دیگر مثلاً جلوی درب منزل خون سرخشان بر زمین بریزد، اینها همه عنوان شهید دارند.

ثانیاً: در روایات دارد که من مات علی حب آل محمد مات شهیداً ؛ این روایت را اهل سنت هم نقل کرده‌اند. لذا خیال نکنید که آنها نشسته بودند و تیر خوردند، خیر آنها در حقیقت در مقابله با دشمن شهید شده‌اند.

ثالثاً: هر کسی یک اجلی دارد، حالا کسانی که در جبهه هستند اگر اجلشان رسید در آنجا با تیر یا غیر تیر از دنیا می‌روند. کسانی هم که تیر خورده و باقی مانده‌اند، اجلشان به نحوی که از دنیا بروند نرسیده بوده.

من یادم هست که همان موقع جنگ، کسانی بودند که خیلی اصرار می‌کردند که فرزندانشان به جبهه نروند حتی افرادی برای جوانشان موتور و ماشین می‌خریدند که جبهه نروند. یکی از همان جوانها با همان موتوری که پدرش

www.takbook.com

برایش خریده بود در نزدیکی میدان امام حسین علیه السلام زابل تصادف کرد و کشته شد. اتفاقاً همسایه‌ای داشتند که او در جبهه به شهادت رسید و اتفاقاً تشییع هر دوشان هم یک روز بود. پدرش با تأسف و ناراحتی زیاد می‌گفت ای کاش او را فرستاده بودم جبهه.

من تا مدت‌ها اطلاع نداشتم که برخی از کسانی که رابطه کاری هم با آنها داشتم جانباز هستند. خدا خواسته که جانباز عزیز زنده بماند و خیرش به مردم برسد و شما می‌بینید که مقام معظم رهبری را یکی ترور می‌کنند و ایشان زنده می‌ماند اما شهید بهشتی، همراه تعداد زیادی از یاران انقلاب به شهادت می‌رسد. پس باید به وظیفه عمل کرد، چه در جبهه و چه در غیر جبهه.

ـ برخی هم می‌گویند چرا یاد شهدا را زنده نگه می‌دارید، کمی هم به فکر زنده‌ها باشید.

ببینید! از شهید کسی زنده‌تر نیست و تجلیل از شهید، قدر دانی از لحظه لحظه زندگی است. ما یاد شهدا را زنده نگه می‌داریم برای اینکه از روحیه آنها استمداد بگیریم. برای اینکه تکلیفمان را بدانیم. اینها زندگانی دنیا را در طاعت خدا سپری کردند و در همین راه جانشان را اهدا کردند. حال ما باید ببینیم چه نسبتی با آنها داریم. شهدا راهی را انتخاب کردند تا راهگشای مردم به سوی خدا باشد. و چون شهید برای یک زمان خاصی شهید نمی‌شود، خونش کهنه شدنی نیست و زنده بودنش نزد خدا به نحو خاصی است، قرآن میفرماید: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون؛ لذا آنها زنده خاص هستند و نه خونشان کهنه می‌شود و نه روشی را که در پیش داشتند، این از اول اسلام بوده و خواهد بود.

www.takbook.com

ـ با تشکر از شما که در این گفتگو شرکت کردید، صحبت پایانی شما را می‌شنویم.

صحبت اول و آخر من این است که همه مردم انقلاب را شناخته‌اند و راه شهدا را درک کرده‌اند و فهمیده‌اند. به خون شهدا و راه شهدا پایبند باشند. در انقلاب اسلامی از نظر مادی هم مردم خیلی بهره‌مند شده‌اند اینها را در نظر بیاورند و در راه انقلاب تلاش کنند و خودشان را از برخی آلودگی‌ها تطهیر کنند و راه آخرت را در پیش بگیرند که دنیا پل است و باید از روی آن عبور کرد.

www.takbook.com

مرگ در راه خدا حجله دامادی ماست

وصیتنامه شهید محمد کاظم بیانی

«شهید محمد کاظم بیانی» دو وصیتنامه یکی در تاریخ ۲۱ /۱۳٦۱/۱۱ و دیگری در تاریخ ۱۳٦۰/۱۲/۹ نوشته است، در اینجا متن این دو وصیتنامه آمده است.

وصیتنامه اول شهید «محمد کاظم بیانی»

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فى سَبيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُون

قرآن کریم

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

سلام بر امام امت که رهبری وی چون پیامبر است برای این ملت، درود بر حسین ابن علی یکه تاز میدان جهاد و شهادت و اسوه شهامت و شجاعت و

www.takbook.com

سلام بر یاران صدیقش که چون پروانه‌وار به دور شمع وجود حسین جمع شدند و پروانه‌وار سوختند.

درود بر تمام شهیدان راه حق و آزادی، سلام بر پدر و مادر عزیزم که فرزندی را به این سن رساندند و روانه جبهه ساختند و سلام بر ملت شهید پرور و قهرمان زابل.

چند کلمه به عنوان وصیتنامه می‌نویسم.

قبل از هر چیز بگویم که اگر روحانیون نبودند تا چندین سال دیگر آمریکا و ابرقدرتها بر گرده ما سوار بودند و از ما به عنوان یک برده استفاده می‌کردند، پس قدر روحانیون را بدانید و به هر قیمتی شده از آنان پشتیبانی کنید تا میتوانید از ارگانهای انقلابی پشتیبانی کنید، چون ضد انقلاب میخواهد شما را از یکدیگر جدا کند.

تنها چیزی که شما را به پیروزی رسانده حفظ وحدت بوده و هست پس دست از تفرقه و جدایی بردارید. در این زمان که زمان جنگ است ممکن است در جامعه کمبودهایی وجود داشته باشد از این کمبودها ناراحت نشوید که خداوند در هر لحظه شما را آزمایش می‌کند.

امت گرامی! به فرموده‌های امام خمینی عزیز گوش فرا دهید که پیروزی شما در اطاعت از فرموده‌های این مرد کبیر است. و به مجالس عمومی خصوصاً مجالس دعا و قرآن توجه زیاد کنید و همیشه امام را دعا کنید.

برادران و خوهران! سعی کنید دست به دست یکدیگر دهید و منافقین را از صحنه بدر کنید و هیچ فرصتی به آنها ندهید که بخواهند فعالیت خود ادامه بدهند.

برادران و خواهران سعی کنید هر چه زودتر به یاری رزمندگان در جبهه‌ها بشتابند زیرا بعد از جنگ با عراق جنگ با اسرائیل صهیونیزم است.

www.takbook.com

خواهران عزیزم! سعی کنید در ظاهر و کارهای مفید به رزمندگان کمک کنید و پشتیبانی محکم برای رزمندگان در جبهه‌ها باشید.

برادران عزیزم! این راهی که رفته‌ام هر چند پیروزی است و آرزویم شهادت است اگر پیروز شدیم به جای خود و اگر به آرزویم رسید شما باید راهم را ادامه دهید و آن چنان مشت محکمی بر دهان این منافقین بزنید که دیگر با ملت طرف نشوند.

خواهران عزیزم! وقتی به آرزویم رسیدم شما باید راهم را زینب‌وار ادامه دهید.

خواهران و برادران عزیزم! وظیفه شما است که رزمندگان که در جبهه هستند کمک کنید و برای آنها نیرو و یا امکانات مورد نیاز بفرستید و شما هستید که پشتیبان رزمنده‌ها باشید و نگذارید منافقین در داخل به کار و راه خود ادامه دهند.

پدر و مادر عزیزم! من در زندگی شما را خیلی ناراحت کرده‌ام و اکنون که عازم جبهه جنگ هستم قدر شما را فهمیده‌ام.

پدر و مادر عزیزم! می‌دانیم که سخت است ولی اگر من کشته شدم از شما می‌خواهم که برای من گریه نکنید برای حسین گریه کنید چون اگر خدا قبول کند شهید هستم و کسی که شهید می‌شود تازه اول زندگی خود را شروع کرده است آن هم نزد خدا.

پدر و مادر عزیز! من در زندگی به شما خیلی زجر رسانده‌ام، مرا ببخشید و از شما می‌خواهم که برای من از تمام دوستان و خویشان و آشنایان رضایت طلب کنید.

پدر و مادر عزیزم! وقتی شهید شدم شما باید خوشحال باشید، حوصله به خرج دهید و استقامت داشته باشید و هیچ نگران نباشید و برای حسین گریه

www.takbook.com

کنید. از مردم دعوت کنید در تشییع جنازه‌ام شرکت کنند و اگر امکان دارد مرا در مشهد دفن نمایید.

در پایان چند وصیت دارم که برایتان می‌نویسم:

۱. از پدر و مادر و خواهران و برادرانم که اگر من شهید شدم و به آرزویم رسیدم در میان مردم برایم گریه نکنید زیرا اگر گریه کنید این منافقین خوشحال خواهند شد و روح من آزرده خواهد شد.

۲. از تمام خواهران و برادران زابل می‌خواهم که امام را تنها نگذارند و دعا کنند که طول عمر امام تا ظهور حضرت مهدی (ع) ادامه داشته باشد و برای رزمندگان هم دعا کنند که به پیروزی برسند هر چند پیروزی نزدیک است، انشاء الله.

۳. از پدر و مادرم می‌خواهم که مرا در مشهد در کنار قبر دیگر شهیدان بخاکم سپارند.

٤. از برادرم محمدرضا می‌خواهم که اگر شهید شدم در شب جمعه برای من دعای کمیل بخواند و برایم دعا کند تا گناهانم آمرزیده شود.

۵. دلم می‌خواهد در تشییع جنازه‌ام کسی برایم گریه نکند تا این منافقین نفهمند و با کشته شدن جوان هفده ساله به خود آیند و به راه اسلام برگردند.

٦. تنها خواهشی که از شما مردم زابل دارم این است که برای رزمندگان در جبهه دعا کنید تا پیروز شوید.

۲. از تمام مردم حزب الله می‌خواهم که رابطه خود را با سپاه و با فرمانداری و روحانیون و ارگانهای انقلابی قطع نکنند و جوانان داوطلبانه به جبهه بروند سنگرهای شهیدان را پر کنند.

مرگ در راه خدا حجله دامادی ما است

www.takbook.com

ای خدا حجله به آیین ده و دامادم کن
خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار
محمد کاظم بیانی
۱۳٦۱/۱۱/ ۲۱

وصیتنامه دوم شهید «محمدکاظم بیانی»

باسمه تعالی

وصیت‌نامه کاظم بیانی

مبارک باد بر کشور عزیز ایران و بر ملت شریف، رزمندگانی چنین قدرتمند و عاشقانی چنین محو جمال ازلی و سربازانی چنین دلباخته که شهادت را آرزوی نهایی خود و جانبازی در راه محبوب را آرمان اصیل خویش می‌دانند. افتخار بر رزمندگانی که جبهه‌های نبرد را با مناجات خویش و راز و نیاز با محبوب خود عطرآگین نموده‌اند. (امام خمینی)

صفحات تاریخ شکوهمند انقلاب خونبار اسلامی ملت قهرمان و مسلملن ایران چنان به سرعت ورق می‌خورد که که تحلیل‌گران و وقایع‌نگاران فرصت تأمل و تحلیل و تفکر در ماهیت وقایع و کنه حوادث شگرف (چند کلمه ناخوانا) از دیگری اتفاق می‌افتد نمی‌دهد. هر ورقی از این دفتر خونبار لبریز از شهادت‌ها (ناخوانا) ایثارها و از خودگذشتگی‌ها و حماسه آفرین‌های بزرگی است که در مبارزه حق با باطل خبر از فتح بزرگی می‌دهد که این فتح بزرگ به دست توانای دلیر حماسه آفرینان خط خون در برابر چشمان حیرت‌زده و بهت‌زده جهانیان به نمایش درخواهد آمد، چرا که این قرن، قرن غلبه مستضعفان بر تمامی مستکبران و سرکرده‌های ظلم و ستم و کفر و نفاق خواهد بود.

www.takbook.com

هان! ای مستضعفان دنیا! نظر افکنید بر نظامی نوپا و مظلوم که چگونه مورد حمله تمام دشمنان، دشمنان خارجی و دشمنان داخلی (منافقان) قرار گرفته. هان! نظر افکنید بر قرآن و اسلام که به قول امام مظلوم قرار گرفته. اما بدانید که این مظلومیت دیری نخواهد پایید چرا که فرزندان ایران اسلامی به صلابت «طور» [و] «احد» به مقاومت ایستاده‌اند و دلیرانه به پیشروی خویش در مبارزه بی‌امان خود با چپاولگران آدوخوار ادامه خواهند داد. و روزی فراخواهد رسید که تمامی دنیا در لوای پرچم الله اکبر مجتمع خواهند شد.

این نکته را می‌خواهم اضافه کنم که به خاطر احساس وظیفه و مسؤولیت شرعی، من دست از کلاس درس کشیدم و با رغبت و رضای خاطر به جبهه می‌روم، چرا که گوشه‌ای از وطن اسلامی‌ام در چنگال خصم می‌سوزد چرا که باید خاکی باشد که بر صحنش بنشینیم و درس بخوانیم. می‌رویم به جبهه تا در مدرسه‌ای دیگر به بزرگی تمام ایران از خونین شهر تا بلندای الله اکبر و از آنجا تا چزابه و گیلان غرب درس معرفت، درس عشق، ایثار و شجاعت بیاموزیم. می‌روم تا فرداها را زیباتر سازیم تا اینکه فردا کودک خوزستانی بی‌دغدغه و بدون ترس از آتش خمپاره و تانک در کلاس درس بیاموزد آنچه را که به آن نیازمندیم. به جبهه می‌رویم تا به دنیای به خواب رفته اعلام کنیم که تنها ارتش ایران نیست که می‌جنگد که هر ایرانی و هر دانش‌آموز، جنگجو و تکاور دلیری هست که در راه استقلال و حیثیت اسلامی‌اش تا پای جان خواهد جنگید. در خاتمه سلامتی همه را از خدا خواهانم و چند نکته را که مربوط به زندگی خصوصی خودم می‌شود شرح می‌دهم و از بازماندگان بالاخص پدرم می‌خواهم که به آنها عمل نماید.

۱. اگر توفیق شهادت یافتیم و شهادت نصیب ما شد، از خانواده‌ام می‌خواهم

www.takbook.com

که مرا در مشهد در جوار سایر اقوام و دوستان شهیدم دفن نمایند.

۲. از پدرم می‌خواهم که برای آمرزش روحم دعا کند و نماز برایم بخواند و قرآن تلاوت نماید.

محمد کاظم بیانی

۱۳۶۰/۱۲/۹

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار چهارم

حبیب قرآن

www.takbook.com

www.takbook.com

شهادت با گلوله‌ای که به قرآن متبرک شده بود[1]

بیست سال پیش از این، جوانی بیست و یک ساله، همراه دوستانش مظلومانه و غریبانه سربرسنگ‌های داغ کوهستان، عاشقانه دعوت معبود را لبیک گفت و ساغر شهادت را سر کشید و از این دار فانی به سوی دیار باقی پر کشید. یاد شهید، شور آفرین است و شعور آور و همچنان‌که شور و شعور، زمان و مکان نمی‌شناسد، یاد شهید نیز زمان و مکان نمی‌شناسد، اگر چه «پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند.» آنچه می‌خوانید مصاحبهٔ خبرگزاری ابنا با برادر این شهید سعید، جناب آقای سرهنگ «محمد ناظری» فرمانده سپاه شهرستان زابل است.

ـ لطفاً از «شهید اکبر ناظری» و خانواده‌ای که وی در آن نشو نما یافته برایمان بگویید.

بسم الله الرحمن الرحیم. این شهید بزرگوار، ششمین فرزند خانواده بود،

۱. این مصاحبه در تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۹ انجام شده است.

www.takbook.com

خانواده‌ای کشاورز، با چهار برادر و پنج خواهر. با پدر و مادری بی‌سواد، اما عاشق اهل بیت.

پدرم تعریف می‌کرد که یک وقت احساس می‌کند که محیطی که در آن زندگی می‌کنند، از لحاظ اخلاقی سالم نیست و ممکن است در تربیت ما بچه‌ها، که گه گاهی ماجراهای دل‌آزار کوچه و بازار و خیابان را هم به ایشان می‌گفتیم، تأثیر منفی داشته باشد، علی‌رغم مشکلات اقتصادی فراوان از آنجا مهاجرت می‌کند.

یکی از برادرهایم «حسین» آقا فرماندهٔ بسیج یکی از ادارات استان است. برادر دوم هم «اصغر» آقا، از جانبازان دوران هشت سال دفاع مقدس است. ایشان برخی شب‌ها از درد نمی‌تواند بخوابد، کم‌کم آب می‌شود. من هم مخلص بسیجی‌ها هستم. فوق لیسانس مدیریت دولتی دارم و در دانشگاه تدریس می‌کنم.

اما «شهید اکبر»؛ وی در سال ۱۳٤٥ در روستای حسین‌آباد بخش شیب آب زابل به دنیا آمد. ابتدایی را در روستای حسین آباد گذراند و برای ادامهٔ تحصیل در مقطع راهنمایی به لوتک رفت. لوتک در چهار کیلومتری حسین آباد قرار داشت، که این شهید عزیز با عزمی راسخ در سرما و گرما و خیلی وقت‌ها پیاده این چهار کیلومتر را می‌رفت و می‌آمد.

ـ یعنی روزی هشت کیلومتر؟

بله، بعد هم در شهرستان زاهدان در دبیرستان امام خمینی دیپلم گرفت، بسیجی بود و خیلی علاقه داشت پاسدار شود. لذا در قسمت عملیات سپاه پاسداران شهرستان زاهدان مشغول فعالیت شد و الحمدلله در برقراری امنیت و دفع تهدیدات اشرار نقش مهمی در سپاه داشت.

www.takbook.com

ـ روی سنگ قبر این شهید عزیز نوشته شده که ایشان در رودماهی به شهادت رسیده‌اند، می‌خواستم بدانم رودماهی کجاست؟

رودماهی منطقه‌ای بین بم و زاهدان است. منطقه‌ای کوهستانی و صعب‌العبور و خشن. که از نظر اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر منطقه‌ای غیرقابل نفوذ محسوب می‌شد.

ـ جریان اعزام این عزیز و دوستانشان به رودماهی چه بود؟

سال ۱۳٦٦ خبر آمد که یک گروه از اشرار در رودماهی مستقر هستند. یک گروه حدوداً چهل نفری به فرماندهی «شهید قاسمی» جهت قلع و قمع اشرار عازم رودماهی می‌شوند.

البته قبل از اینکه آنها برسند، در راه پیکی از طرف اشرار برای شهید قاسمی پیغام می‌آورد که ما نهارمان آماده است، شما هم بیایید و نهار را با ما بخورید، بعد هم برگردید و بروید، و الا همانطور که می‌دانید این منطقه، منطقهٔ ماست و ما هم همهٔ شما را می‌کشیم. یعنی تهدید و تطمیع با هم. شهید قاسمی حاضر به تسلیم و سازش با دشمنان نظام نمی‌شود و با صلابت پاسخ می‌دهد یا تسلیم می‌شوید و یا با شما می‌جنگیم. در نهایت هم به مصاف اشرار می‌روند و می‌جنگند و همه شهید می‌شوند. سه روز بدن مطهرشان در کوهستان و زیر آفتاب داغ تابستان مثل بدن مطهر امام حسین و یاران باوفای ایشان ماند.

بررسی‌های بعدی نشان می‌داد که بچه‌ها خوب جنگیده بودند؛ تا آخرین فشنگ و تا آخرین قطرهٔ خون. در حالی که بچه‌ها از نصف بیشتر کوه هم عبور کرده بودند، تیرهایشان تمام می‌شود و در حالی که بیشترشان هم

www.takbook.com

زخمی شده بودند، اشرار جرأت پیدا می‌کنند، که از مخفی‌گاهشان بیرون بیایند و بچه‌ها را تیر خلاص بزنند. حتی برخی بچه‌ها اسلحه‌هایشان را زیر سنگ‌ها پنهان کرده بودند که دست دشمن نیفتد.

این موارد را می‌توانم بگویم اصلاً در عملیات‌ها نداشته‌ایم. این گروه، گروه خاصی هستند. به نظر من باید راجع به این عزیزان فیلم و بلکه فیلم‌ها ساخته می‌شد. هیچ جنازه‌ای نبوده که از پشت تیر خورده باشد، و هیچ‌کدام از شهدا دور از معرکهٔ نبرد به شهادت نرسیدند. همه همدلانه و متحدانه تا آخرین قطرهٔ خون و تا آخرین فشنگ جنگیدند. خیلی‌ها که زخمی شدند، با چفیه زخمشان را می‌بسته و به مبارزه و پیشروی به سمت قلهٔ کوه ادامه می‌داده‌اند. صحنهٔ جنگ کاملاً مشخص بوده.

ـ شما طوری صحبت می‌کنید که انگار خودتان جزء اولین کسانی بوده‌اید که بر بالین شهدا حاضر شدند، آیا اینگونه است؟

نه متأسفانه، این مطالب را بچه‌های اطلاعات که آنجا رفته بودند برای من تعریف کردند و من بی‌واسطه از زبان آنها برای شما نقل می‌کنم.

ـ اشرار چند نفر بوده‌اند؟

اشرار حداقل دو برابر این گروه بودند. منطقه، منطقهٔ آنها بوده و آنها اصلاً احتمال نمی‌دادند کسی جرأت کند و آنجا سراغشان برود. ظاهراً اول هم فکر کرده بودند که حضور این گروه، یک حضور صوری است، لذا گفته بودند نهارتان را بخورید و بروید.

ـ بچه‌ها چقدر جنگیده بودند؟ چند ساعت؟

www.takbook.com

حداقل نصف روز را بچه‌ها با توجه به دوری منطقه از مراکز نظامی و انتظامی و کوهستانی و عدم امکان کمک‌رسانی به آنها، مقاومت کرده بودند. به عبارتی همچون امام حسین و اصحاب و انصار حضرت، از ظهر تا غروب، که این خود دوباره ما را به یاد کربلا و عاشورا و حضرت سیدالشهدا می‌اندازد.

ـ «شهید اکبر» به چه صورت به شهادت می‌رسد؟

ظاهراً اول تیر به پای این شهید می‌خورد، بعد ایشان با چفیه پایش را می‌بندد و پیش‌روی‌اش را به طرف قلهٔ کوه ادامه می‌دهد. تیر دوم می‌خورد به پهلوی سمت راست شهید اکبر، ایشان دوباره پهلویش را می‌بندد و با توجه به اینکه بیسیم‌چی بوده، مجدداً تلاش می‌کند پابه‌پای فرمانده‌اش حرکت کند. بعد که تیرهایشان تمام می‌شود و اشرار جرأت می‌کنند از مخفی‌گاهشان بیرون بیاند، ایشان بی‌سیم را زیر سنگ‌ها پنهان می‌کند که دست دشمن نیفتد. تیر خلاصی که به شهید اکبر می‌زنند، به قلبشان می‌خورد و باعث سوراخ شدن قرآن کوچکی که همیشه همراه شهید بوده می‌شود.

ـ الان این قرآن کجاست؟

الان این قرآن در موزه شهدای استان در شهرستان زاهدان قرار دارد، که این خود برای ما آرامش بخش بود.

ـ چرا؟

چون قرآن روی قلب شهید بود، قلبی که مملو از عشق به خدا و اسلام و ائمه و انقلاب و امام بود، از طرف دیگر قرآن به خون مطهر این شهید آغشته

www.takbook.com

شده بود و در واقع ایشان با گلوله‌ای که با قرآن متبرک شده بود، به شهادت رسیدند. من از این جریان احساس رضایت می‌کردم تا ناراحتی؛ تا جایی که برخی به اعتراض می‌گفتند که فلانی شما چرا احساس ناراحتی نمی‌کنید؟ که آن وقت هم من همین دلایل را برشمردم.

ـ آیا خاطره‌ای هم از این شهید عزیز به یاد دارید؟

از خاطراتی که برایم جالب است و همیشه هم در ذهنم هست، مربوط به مکان خاکسپاری این شهید عزیز است. من، پدر و مادر شهید زابل بودیم. شهدا را از رودماهی به زاهدان و از زاهدان به شهرهای خودشان فرستادند و این شهید هم به زابل منتقل شد. وقتی هم پیکرشان در سردخانهٔ زابل بود، من به دیدارشان رفتم.

شهید مجرد بود و باید در کنار پدر و مادرش در روستای حسین آباد زابل دفن می‌شد و فردایش قرار بود شهید در روستا دفن شود. برادر بزرگم بی‌مقدمه گفت حالا اگر شهید را در زاهدان دفن کنیم بهتر نیست. بعد هم پیکر شهیدی که به شهر خودش و کنار خانواده‌اش آمده برگشت به یک شهر غریب. ما اصلاً نفهمیدیم که چه شد! من فکر می‌کنم شهید خودش دوست داشت کنار دوستانش دفن شود، مثلاً ایشان با «شهید برفی» خیلی رفیق بود. اصلاً شهید در خانواده نمونه بود. یک دوستی و مهربانی خاصی داشت که او را از ما سه برادر که از او بزرگ‌تر هم بودیم متمایز می‌کرد. زود صمیمی می‌شد و زود هم تأثیر می‌گذاشت.

ـ انعکاس شهادت این عزیزان در منطقه چگونه بود؟

درست است که بچه‌ها در ظاهر شکست خوردند، اما خون آنها همچون

www.takbook.com

خون امام حسین(ع) و یارانش اثرات زیادی در استان داشت و باعث شد سپاه در آن منطقه با اقتدار بیشتری حضور پیدا کند و در نتیجه منطقه برای اشرار ناامن شود. از طرفی باعث اتحاد و انسجام بیشتر مردم و در واقع تثبیت انقلاب اسلامی در این منطقه شد.

ـ سرانجام این اشرار و تروریست‌ها چه شد؟

برخی از آنها و از جمله سرکردهٔ آنها توسط نیروهای سپاه به درک واصل شدند.

ـ با تشکر از شما که در این گفگو شرکت کردید، سخن پایانی شما را می‌شنویم.

خوشا به حال آنها که رفتند. ان‌شاءالله که آنها برای ما شفاعت کنند که عاقبت به خیر بشویم که دنیا محل گذر است. الحمدلله الان هم جوانان خیلی خوبی داریم که با همان روحیه، آمادهٔ دفاع از انقلاب و ارزش‌های اسلام هستند. حتی کسانی که ممکن است در ظاهر با نظام همخوانی نداشته باشند، به وقتش به بهترین عناصر دفاع از آب و خاک و دین و ناموس این مرز و بوم تبدیل خواهند شد.

وصیتنامه شهید اکبر ناظری

هر کس امام را قبول نداشته باشد حق ندارد سر قبر من بیاید

بسم الله الرحمن الرحیم

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد خدا روزی می‌خورند.

www.takbook.com

من اکبر ناظری فرزند عباس وصیتنامه خود را بنام خدا و راه تداوم انقلاب اسلامی به رهبری زعیم عالی قدر امام امت خمینی روح خدا شروع می‌کنم. ای مردم مسلمان و مستضعف ایران به خصوص مردم خوب سیستان و بلوچستان، این انقلاب را به رهبری امام امت ادامه دهید. ما ملت ایران خیلی خون داده‌ایم که این انقلاب به پیروزی برسد، نکند که از رهنمودهای امام عزیزمان سرپیچی کنید و امام را تنها بگذارید؛ او نائب امام زمان (عج) است. نگذارید خون این شهیدان پایمال شود. ما هر چه خون بدهیم انقلابمان پایدارتر می‌شود. این آمریکای خائن با کمک منافقین دارند شاخ و برگ این نهال انقلاب را می‌ریزند. ما نباید بگذاریم که این ابر قدرت‌ها و واسطه‌های داخلی آن‌ها به این انقلاب ضرر و زیان برسانند اگر چه همه را بکشند ما باید تا آخرین قطره خونمان را به پای این نهال بریزیم و آن را آبیاری کرده و رشدش بدهیم. در زمان امام حسین (ع) امام را تنها گذاشتند حالا که امام خمینی راه او را می‌رود ما نباید او را تنها بگذاریم.

از خانواده‌ام می‌خواهم که خط امام را ادامه دهند و از برادرانم می‌خواهم در صحنه‌های انقلاب و بسیج شرکت داشته باشند. اگر روزی به شهادت رسیدم ادامه دهنده راه من باشند. از برادران و دوستانم می‌خواهم که بعد از من اسلحه را به دوش بگیرند و خون خودشان را به پای درخت اسلام بریزند تا درخت اسلام بارورتر گردد. هر کس امام را قبول نداشته باشد حق ندارد سر قبر من بیاید و الا به خون تمام شهیدان خیانت کرده است.

پدر و مادرم! ما امروز در زمان امتحان هستیم و باید چه در جبهه و چه در پشت جبهه در سنگر مبارزه با ضد انقلاب و اشرار، حسین‌گونه مقاومت کنیم. حسین امروز، خمینی است. در وجود امام عزیزمان دقت کنید و با شناخت کامل، پیرو او باشید.

www.takbook.com

خواهرانم از شما می‌خواهم که در حفظ حجاب کوشا باشید. در پایان از پدرم و مادرم که زحمات بسیار زیادی را برای من کشیده‌اند تشکر می‌کنم و خود را مدیون شما می‌دانم.

از برادران، خواهران و دوستانم درخواست حلالیت دارم. خدا همه ما را ببخشاید اگر شهادت نصیبم شد برایم گریه نکنید تا دشمن شاد نشود.

درود بر خمینی

اکبر ناظری

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتار پنجم

یاور حبیب

www.takbook.com

www.takbook.com

جایی بهتر از خاش

گفتگو با برادر شهید «حجت الاسلام و المسلمین علی عبادی»[۱]

«حجت الاسلام و المسلمین علی عبادی» روحانی شهید سی و شش ساله‌ای است که مسؤولیت مجتمع مدارس قدس رستگاران را در سه مقطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان در شهرستان خاش به عهده داشت، شانزدهم فروردین ماه ۱۳۸٦، در خاش، ترور و به شهادت رسید. آنچه می‌خوانید گفتگو با برادر این شهید سعید است، کسی که خودش را نه با تاریخ تولد و نه با مدارج علمی، که با رفتن به جبهه معرفی می‌کند.

ـ لطفاً خودتان را معرفی کنید و کمی از شهید و خانواده‌ای که وی در آن نشو و نما کرده، بگویید.

با تقدیر و تشکر از شما که به شهید، شهادت و فرهنگ شهادت اهمیت می‌دهید. ما سه برادر هستیم که در خانواده‌ای کشاورز و متوسط از لحاظ

۱. این مصاحبه در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ در شهر مقدس قم با ایشان انجام شده است.

www.takbook.com

اقتصادی، در چهار محال و بختیاری، منطقه فلارد متولد شده‌ایم. اخوی بزرگم دبیر است. او وقتی هفده ساله بود، همزمان با شروع جنگ رهسپار جبهه شد و در مجموع افتخار داشت که بیش از سی ماه جبهه باشد.
بعد از ایشان هم من چندین بار اعزام شدم که از وسط راه من را برمی‌گرداندند. تا اینکه بالاخره در سال ٦٦ موفق شدم به جبهه پا بگذارم و در عملیات «والفجر ده» شرکت کنم.
من در سال ۱۳٦۷ بعد از تمام شدن جنگ وارد حوزه شدم. حدود پنج سال در نقاط مختلف خوزستان به عنوان روحانی و مربی عقیدتی در سپاه مشغول فعالیت بوده‌ام. بعد از آن هم در نقده، سردشت، قله‌های آلواتان و ... در سپاه توفیق انجام کارهای فرهنگی و عقیدتی را داشته‌ام، بعد هم مجدداً برای ادامه تحصیل به حوزه بروجن برگشتم و سال ۷٦ هم به حوزه علمیه قم آمدم. الان هم ایام تبلیغ به استان چهار محال و بختیاری می‌روم.
اخوی کوچکم «علی آقا» متولد ۱۳۵۲ بود. ایشان اول ابتدایی که بود، یک معلم طاغوتی داشت که ایشان را خیلی کتک می‌زد و حتی یک بار ایشان را از مدرسه بیرون کرد.

ـ چرا؟

خود آن معلم به شهید گفته بود من نمی‌گذارم تو درس بخوانی و به جایی برسی. ایشان هم استعدادش خوب بود. بعد یکی دیگر از معلم‌ها واسطه شده بود و ایشان را دوباره به مدرسه برگردانده بود. ایشان در همین سن بود که یکی از همسایه‌ها به امام خمینی جسارت کرده بود، ایشان همان وقت با آن شخص به شدت برخورد کرده بود.
بله، ایشان هم خیلی علاقه داشت به جبهه برود. وقتی که می‌فهمد کم

www.takbook.com

بودن سن، مانع رفتنشان به جبهه است، تاریخ تولدش را در شناسنامه دو سال افزایش می‌دهد، که فقط با اینکار زحمت گرفتن یک شناسنامه المثنی نصیبش می‌شود. الان هم شناسنامه‌شان المثنی است. شهید دیپلم که گرفت، سال ۱۳۷۲ به حوزه شهرستان بروجن رفتند. ایشان در کارهای فرهنگی و امر به معروف و نهی از منکر پیش‌قدم بود. چند سالی هم در مدرسه علمیه فیضیه قم درس خواند. سال ۱۳۷٤ ازدواج کردند و بعد از اینکه پسرشان به دنیا آمد، به شهرستان خاش رفت.

ـ شهید عبادی همین یک فرزند را دارد؟

نه، از شهید دو یادگار باقی‌مانده است. اسم پسرشان «محمد مهدی» است و الان کلاس اول است. من به ایشان «شیخ محمد مهدی» می‌گویم؛ چون معتقدم جای پدرش را می‌گیرد.

دخترشان، «فاطمه خانم» هم که متولد شهرستان خاش است، هنوز سه سالش تمام نشده است. الان دختر کوچکشان صدای ترقه که می‌شنود شروع می‌کند به گریه کردن و بابایش را صدا می‌زند و می‌گوید: «بابام».

ـ چه شد که شهید به خاش رفتند؟

نمی‌دانم، ایشان یک علاقه‌ای به آنجا پیدا کرده بود. آن اوایل به من گفت می‌خواهم به خاش بروم، کار کردن در جاهای سخت بهتر است.

ـ خانمشان با رفتن به خاش مخالفت نکردند؟

نه، ایشان مخالفتی نداشت.

www.takbook.com

ـ شهید عبادی در خاش به چه کاری اشتغال داشتند؟

شهید، مسؤولیت مجتمع مدارس غیر انتفاعی قدس رستگاران را در سه مقطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان به عهده داشت. ایشان در انجام کارهای فرهنگی، ورزشی، برگزاری جلسات دعا و ... بسیار جدی و کوشا بود. شاید یکی از عوامل دشمنی با ایشان ارتباط گرم و صمیمانه و تأثیر گذاری عمیق گفتار و رفتار ایشان روی کسانی بود که با ایشان ارتباط داشتند.

ـ اخلاق و رفتار شهید چطور بود؟

ایشان به درد هر کاری می‌خورد. کشاورزی، بنایی، سخنرانی، تدریس، روضه خوانی و مداحی، ورزش. ایشان رزمی کار هم بود و خط چهارم کونگ فو هم داشت. از حوزه هم که به روستا می‌آمد گندم درو می‌کرد. عید هم که می‌آمد به همه سر می‌زد. اگر پول داشت به بستگانی که نیاز داشتند می‌داد. مثلاً به حساب یکی از اقوام که مریض بود، از خاش پول واریز کرده بود که خرج درمانش کند. که این را آن اقوام ما که شهید به حسابش پول واریز کرده بود، همین چند روز قبل، بعد از شهادت ایشان برای من تعریف کرد. البته بعد از حساب و کتاب‌ها روشن شد ایشان شش میلیون تومان وام هم بدهکارند، اما به دیگران کمک می‌کردند. حتی گاهی اوقات در پرداخت اجاره خانه به من هم کمک می‌کرد. عشق عجیبی به رهبری داشت. عاشق رهبر انقلاب بود.

دو ماه پدرم بیمارستان بستری بود. ایشان در تمام این مدت با کمال عطوفت و مهربانی، از پدرم پرستاری کرد. تمام سختی‌ها و شب نخوابیدن‌ها و مراقبت‌ها را تنهایی به دوش کشید. نسبت به مادرم هم همین طور بودند.

www.takbook.com

هم از لحاظ عاطفی و اخلاقی و هم از لحاظ مادی و اقتصادی به مادرم کمک می‌کرد. به ما هم که برادر بزرگش بودیم احترام می‌گذاشت. چند بار اتفاق افتاد که من مریض شدم و ایشان وقتی فهمید، شبانه از خاش حرکت کرد و به عیادت من آمد و گاهی هم مرا به بیمارستان می‌برد. اغراق نیست اگر بگویم ما بعد از ایشان احساس تنهایی می‌کنیم.

ـ حال پدرتان که خوب شد؟

متأسفانه خیر و آن بیماری منجر به فوت ایشان شد.

ـ خدا رحمتشان کند.

در مراسم ختم پدرم ایشان هم سخنرانی می‌کرد و هم اشک می‌ریخت. می‌گفت پدرم وصیت کرده که فقط من برایش گریه کنم.

ـ شهید خیلی به شما سر می‌زد؟

کم می‌آمد، بیشتر خاش بود. یا ایام عید و تابستان هم که می‌آمد چند روزی بیشتر پیش ما نبود. وقتی برمی‌گشت از خوبی‌های مردم استان سیستان و بلوچستان می‌گفت.

ـ ما شنیده‌ایم ایشان تهدید هم شده بودند؟

بله، نامه انداخته بودند داخل حیاط منزلشان. نوشته بودند که از اینجا برو و گرنه می‌کشیمت. به علاوه ایشان چند نفر دیگر را هم تهدید کرده بودند.

ـ از شهادت برادرتان «علی آقا» چطور با خبر شدید؟

www.takbook.com

اول که با من تماس گرفتند، گفتند ایشان تصادف کرده، بعد هم زنگ زدند که ایشان را ترور کرده‌اند و به شهادت رسیده‌اند.

چند شب پیش شهید را خواب دیدم. شهید به من گفت به شما دروغ گفته‌اند که من مرده‌ام، من فقط در یک مسابقه شرکت کرده‌ام و اول شده‌ام. بعد من رفتم که تحقیق کنم. به جایی وارد شدم. دیدم همه در حرکتند و هیچ کس نیست که یک جا ایستاده باشد، به کسی گفتم برادرم به من گفته که در مسابقه شرکت کرده و اول شده! آن شخص وقتی حرف مرا شنید، نگاهی به برگه‌هایی که در دستش بود انداخت و رو به من کرد و گفت بله، اسم برادر شما هم در لیست ما هست.

ـ اگر چه برایتان ناراحت کننده است، ممکن است که نحوه شهادت ایشان را بگویید.

شهید حدود نیم ساعت قبل از شهادتش با ما تماس گرفته بود و صحبت کرده بود، به مادرم هم زنگ زده بود، و همین طور به چند نفر دیگر از اقواممان.

ایشان ماشینشان را مقابل یک سوپر مارکت نگه می‌دارند و پیاده می‌شوند و برای خرید وارد سوپر مارکت می‌شوند، از مغازه که بیرون می‌آیند، از دو نفری که سوار موتور بوده، یکی‌شان پیاده می‌شود و با کلت چهار تیر به طرف ایشان شلیک می‌کند که یکی از این تیرها خطا می‌رود و به یخچال همان مغازه می‌خورد، بعد هم همان تروریست به ایشان نزدیک می‌شود و تیر پنجم و در واقع تیر خلاصی را به قلب ایشان شلیک می‌کند و بعد هم متواری می‌شود. من با شناختی که از ایشان دارم مطمئنم اگر ایشان و یا خانمشان مسلح بود، می‌توانستند از خودشان دفاع کنند و آن وقت کسی که کشته می‌شد آن تروریست بود.

www.takbook.com

ـ آیا خاطره‌ای از ایشان در ذهن دارید؟

بله، چند روز پیش یکی از دوستان و همکاران ایشان می‌گفت: قبل از عید به کسانی که تقاضای انتقالی داشتند، فرم می‌دادم، به شهید گفتم شما فرم نمی‌خواهید؟ ایشان هم یکی از فرم‌ها را از من گرفت. بعد که مشغول بررسی فرم‌ها بودیم، دیدیم که ایشان در مکان درخواستی‌شان برای انتقال نوشته‌اند «جایی بهتر از خاش». ما فقط سه تا علامت سؤال گذاشتیم جلوی این درخواست ایشان که ما نمی‌دانیم منظور شما از این عبارت چیست.

ـ از شهید، نوشته‌ای، مقاله‌ای، یادداشتی هم به یادگار مانده است؟

بله، ایشان کارش نوشتن بود. در دبیرستان هم که بود، مقاله می‌نوشت و حتی سخنرانی می‌کرد.

ـ خانواده شهید از بنیاد شهید و مراسماتی که در بزرگداشت شهید برگزار شده، راضی هستند؟

نمی‌دانم چه بگویم. من از بنیاد شهید و تمام دوستان در خاش، زاهدان، قم و لردگان تشکر می‌کنم، اما فکر می‌کنم می‌شد بهتر اطلاع رسانی بشود و بهتر برگزار بشود. حتی بعضی از سایت‌ها و خبرگزاری‌ها که انتظار می‌رفت حضور پررنگی داشته باشند، اصلاً حضور نداشتند.

ما از اینکه ایشان شهید شده ناراحت نیستیم. خوشحالیم. ما به برکت انقلاب و شهدا رشد کرده‌ایم. اگر انقلاب نبود، شاید ما الان یک کشاورز و یا دامدار ساده بودیم. ناراحت نیستیم که یکی از ما سه برادر در راه انقلاب خون سرخش بر زمین ریخته و به شهادت رسیده است.

www.takbook.com

ـ چه انتظاری از مسؤولین دارید؟

ما مدیون انقلاب هستیم و انتظاری نداریم. انقلاب به گردن ما حق دارد؛ اما باید بتوانیم فردا که بچه‌های این نسل از پدرشان و یا آشنایشان که برای انقلاب خون داده‌اند، جان داده‌اند و یا زندان رفته‌اند و شکنجه شده‌اند و رنج دیده‌اند، پرسیدند این نظام اسلامی که شما برایش فداکاری کرده‌اید برای شما چه کرده است؟ جواب خوبی به آنها بدهیم، تا احساس رضایت کنند و افتخار کنند که در کشوری زندگی می‌کنند که فداکاری در آن یک ارزش است. از طرف دیگر آنها هم تشویق بشوند که راه پدرانشان را ادامه بدهند. به قول استاد مطهری، ما تمام افتخارمان عبا و عمامه است. یکی از اهالی روستایمان یک بار به من می‌گفت فلانی خان بود و خانی کرد، پدر تو هم چوپان بود و چوبانی. شما روحانی شده‌اید و آنها هم جزو کودتاچی‌های نوژه.

ـ نظر شما راجع به امنیت استان سیستان و بلوچستان چیست؟ یعنی شما انتظار ندارید مسؤولین در این استان امنیت را برقرار کنند؟

از مختصات یک کشور پیشرفته امنیت است. شب قدر سال ۱۳۸۵ در نزدیکی خاش حجت الاسلام توکلی را به شهادت رساندند. امسال هم ایشان را، متأسفانه اگر برخورد و عکس العمل جدی نشان داده نشود، ممکن است کس دیگری هم مقابل دیدگان زن و فرزندش به طرز دلخراشی به شهادت برسد.

من خودم هم اگر تشخیص بدهم که می‌توانم جای ایشان را بگیرم، بدون هیچ ترس و نگرانی و هراسی به خاش می‌روم. امیدوارم با عاملان این

www.takbook.com

جنایت تروریستی برخورد قاطعی صورت بگیرد تا موجب دلگرمی دوستانی که آنجا کار می‌کنند هم بشود.

ـ با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

www.takbook.com

www.takbook.com

پیوست‌ها

www.takbook.com

www.takbook.com

پیوست ۱

فراخوان همایش حبیب دلها

www.takbook.com

www.takbook.com

فراخوان نخستین همایش «حبیب دلها»

یادواره اولین سالگرد شهادت سردار سرتیپ پاسدار حاج حبیب لک‌زایی

ابوالشهید، سردار رشید سپاه اسلام؛ سرتیپ شهید حاج حبیب لک‌زایی، بیش از سی سال در استان سیستان و بلوچستان به خدمت اشتغال داشت. وی کارش را از نخستین رده‌های سپاه آغاز کرد و تا فرماندهی سپاه سلمان پیش رفت در حالی که بیش از بیست و چهار سال جراحت‌های دفاع مقدس را با خود به یادگار داشت.
حضور فعال در قامت استادی دانشگاه، مؤسس و رئیس هیأت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) شهر ادیمی، مدیر عامل بنیاد حضرت مهدی موعود(عج)، دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، رئیس هیأت مدیره مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا در استان سیستان و بلوچستان، عضو هیأت رزمندگان اسلام، نماینده ایثارگران استان سیستان و بلوچستان در مجلس ایثارگران کشور در شمار فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آن عزیز است.
با توجه به آرمان‌های بلند و قدسی این سردار والامقام، نسل کنونی و نسل‌های آینده از ما انتظار دارند ابعاد شخصیتی این عزیز را معرفی نماییم. ما بر این باوریم که سردار لک‌زایی در شمار شهدایی است که دارای شخصیت بسیار نافذ و تاثیرگذار در استان سیستان و بلوچستان ـ چه در بعد معنوی و چه در بعد ولایی، اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی ـ بود و از این رو می‌توان برای معرفی ایشان، آثار مختلفی به نگارش درآورد.

www.takbook.com

الف) اهداف همایش

رسالت اصلی «همایش حبیب دلها» انتقال فرهنگ و تفکر بسیجی و ولایی، انتقال فرهنگ ایثار و جهاد، انتقال فرهنگ وحدت، خدمت و امنیت و پراکندن عطر شهادت در جامعه و ارزش‌های دفاع مقدس، معرفی سردار حاج حبیب لک‌زایی به عنوان الگوی تمام عیار یک پاسدار پیرو اهل‌بیت(ع)، و نیز تعیین و مشخص نمودن ابعاد وجودی و نقش این شهید سرافراز در دفاع مقدس و در استان سیستان و بلوچستان است. از این رو همراهان سردار مصمم هستند تا همایش با شکوهی را در نخستین سالگشت شهادت آن عزیز برگزار نمایند.

ب) محورهای همایش

همایش حبیب دلها بر آن است تا به بازکاوی نقش، جایگاه و فعالیت‌های سردار حاج حبیب لک‌زایی در محورهای زیر بپردازد:

۱. زندگی، شرح حال، کارنامه و فعالیت ها

ـ عملکرد و فعالیت‌های سردار لک‌زایی قبل از انقلاب اسلامی؛

ـ کارنامه و فعالیت‌های علمی و آموزشی سردار لک‌زایی (تحصیل و تدریس)؛

ـ کارنامه و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی سردار لک‌زایی (ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، بنیاد حضرت مهدی موعود(عج)، مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا، گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) شهر ادیمی)؛

ـ کارنامه و فعالیتهای نظامی سردار لک‌زایی (سپاه زابل، دوران دفاع مقدس، سپاه سلمان)؛

ـ سردار لک‌زایی و اردوی راهیان نور، کاروان سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)، کاروان ۲۸ صفر و ... ؛

ـ سردار لک‌زایی و بسیج سازندگی؛

ـ سردار لک‌زایی و رسیدگی به خانواده معظم شهدا و ایثارگران؛

ـ سردار لک‌زایی و قرارگاه محرومیت‌زدایی؛

www.takbook.com

ـ سردار لک‌زایی و مجلس ایثارگران کشور؛
ـ نقش و عملکرد سردار لک‌زایی در حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.

۲. سیره اعتقادی، بینشی و ولایی سردار لک‌زایی

ـ تأثیر عنصر ولایت‌مداری در شکل‌گیری شیوه فرماندهی و مدیریتی سردار لک‌زایی؛
ـ سردار لک‌زایی، ولایت محوری و تکلیف‌گرایی؛
ـ ویژگی‌های اعتقادی انتصاب فرماندهان و مدیران از نگاه سردار لک‌زایی؛
ـ نقش سردار لک‌زایی در نهادینه‌کردن باورهای اسلامی؛
ـ اعتماد به نفس و خودباوری سردار لک‌زایی در طرح‌ریزی و هدایت نیروها؛
ـ سردار لک‌زایی، توسعه مادی و تعالی‌گرایی معنوی و اخلاقی؛
ـ سردار لک‌زایی، ساده زیستی و پرهیز از تشریفات.

۳. سیره اخلاقی و تربیتی سردار لک‌زایی

ـ سیره و الگوی اخلاقی سردار لک‌زایی؛
ـ سیره و الگوی تربیتی سردار لک‌زایی؛
ـ نقش سردار لک‌زایی در نهادینه‌کردن اخلاق اسلامی؛
ـ ویژگی‌های اخلاقی انتصاب فرماندهان و مدیران از نگاه سردار لک‌زایی.

٤. سیره رفتاری و عملی سردار لک‌زایی

ـ نگاه راهبردی سردار لک‌زایی در جذب، آموزش، سازماندهی و بکارگیری منابع انسانی؛
ـ اهمیت نظم و برنامه‌ریزی از نگاه سردار لک‌زایی؛
ـ بررسی توانمندی‌های سردار لک‌زایی در مدیریت بحران؛
ـ بررسی سیره فرماندهی و مدیریتی سردار لک‌زایی؛
ـ تعامل سردار لک‌زایی با سازمان‌ها و نهادهای انقلابی (آموزش و پرورش، جهاد

www.takbook.com

سازندگی، بنیاد شهید و ...)؛
ـ جایگاه تفکر بسیجی در اندیشه و عمل سردار لک‌زایی؛
ـ راه‌کارها و شیوه‌های افزایش روحیه نیروها در اندیشه و عمل سردار لک‌زایی؛
ـ سبک و الگوی مدیریتی و فرماندهی سردار لک‌زایی؛
ـ سردار لک‌زایی و احقاق حقوق محرومان و مستضعفان؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی اصلاح به جای اخراج؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی تربیت کادر و نیروی متخصص؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی تعامل با اهل‌سنت؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی تعامل با دانشگاه؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی تعامل با طوایف، معتمدین و ریش سفیدان؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی تعامل با علما؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی تعامل با مردم؛
ـ سردار لک‌زایی و الگوی کار جمعی؛
ـ سردار لک‌زایی و شهدا؛
ـ سردار لک‌زایی و نسل جدید (جوانان)؛
ـ سردار لک‌زایی، صبر، استقامت و پایداری؛
ـ سردار لک‌زایی، عدالتگرایی و ظلم ستیزی؛
ـ سردار لک‌زایی، قانونگرایی و نظم محوری؛
ـ سردار لک‌زایی، کرامت و آزادمنشی؛
ـ سردار لک‌زایی، مردمداری و مردمگرایی؛
ـ سردار لک‌زایی، وجدان کاری و شایسته‌سالاری؛
ـ علما و روحانیت از نگاه سردار لک‌زایی و رابطه وی با روحانیت، با تأکید بر نقش روحانیت در ارتقای توان روحی و معنوی بسیجیان؛
ـ الگوی تصمیم‌گیری سردار لک‌زایی؛
ـ نقش سردار لک‌زایی در ترغیب نیروهای مردمی جهت حضور در جبهه‌ها؛
ـ نقش سردار لک‌زایی در تعالی فرهنگ و تفکر بسیجی؛

www.takbook.com

ـ نقش سردار لک‌زایی در جهت شناسایی، جذب و پرورش استعدادهای خلاق در هشت سال دفاع مقدس؛
ـ نقش سردار لک‌زایی در نهادینه کردن رفتار اسلامی؛
ـ نقش سردار لک‌زایی در نهادینه‌کردن ارزش‌ها؛
ـ نقش و جایگاه سردار لک‌زایی در تحکیم وحدت و همبستگی اقوام و طوایف؛
ـ نقش و جایگاه سردار لک‌زایی در نهادینه‌کردن همکاری رده‌های نظامی و انتظامی مستقر در سیستان و بلوچستان؛
ـ وحدت میان نیروهای نظامی و انتظامی از نگاه سردار لک‌زایی و نقش وی در تحقق آن؛
ـ ویژگی‌های رفتاری انتصاب فرماندهان و مدیران از نگاه سردار لک‌زایی.

ج) قالب‌های ارائه اثر

از همه علاقمندان، همکاران و دوستان آن شهید سعید دعوت به عمل می‌آید با ارائه بحث در یکی از محورهای مذکور و یا دیگر مباحث مرتبط با سردار شهید بر غنای همایش بیفزایند.
افزون بر نگارش مقاله در موضوعات فوق‌الذکر، علاقه‌مندان می‌توانند در قالب‌های شعر، خاطره، متن ادبی، عکس، فیلم، وبلاگ، دلنوشته، یادداشت، فیلمنامه، نمایشنامه، طراحی تندیس، تم‌سازی برای گوشی تلفن همراه، طراحی نرم افزار چندرسانه‌ای و ... آثار خود را تهیه و ارسال نمایند. همچنین دبیرخانه همایش از تحقیقات میدانی، مصاحبه و گفتگو استقبال می‌کند.

د) قدردانی از آثار برگزیده

به مقالات، اشعار و طرح های برگزیده جوایزی اهدا می‌گردد.
مقالات و طرح‌های برگزیده در مجموعه‌های ویژه ای منتشر خواهد شد.
همچنین دبیرخانه همایش «حبیب دلها» از همه علاقمندان درخواست می‌نماید هر گونه عکس، خاطره، فیلم و یا دست نوشته ای از این شهید گرانقدر در اختیار

www.takbook.com

دارند برای دبیرخانه ارسال کنند و یا با دبیرخانه همایش تماس حاصل فرمایند تا علاوه بر اجر اخروی در مسابقه‌ای که به این منظور جهت اهدای جایزه به بهترین اثر ارسالی ترتیب داده شده است شرکت کنند.

هـ) مهلت ارائه آثار

همایش در نخستین سالگرد شهادت سردار حاج حبیب لک‌زایی در مهرماه ۱۳۹۲ برگزار خواهد شد.

زمان ارسال چکیده مقالات یا طرح اولیه آثار هنری: پایان تیر ۱۳۹۲

زمان ارسال اصل مقالات و آثار: پایان مرداد ۱۳۹۲

و) شیوه آماده سازی و ارسال

چکیده مقاله بایستی حداکثر دارای ۳۰۰ واژه و دارای عنوان، موضوع، روش تحقیق، مهم ترین نتایج و فهرست واژگان کلیدی باشد.

اصل مقاله در کاغذ **A٤** با رعایت فضای مناسب در میان سطرها تهیه و ترجیحاً از طریق پست الکترونیک ارسال شود. حجم مقاله حداقل سه هزار کلمه و حداکثر پنج هزار کلمه باشد.

ارجاع منابع و مآخذ به شیوه پاورقی در هر صفحه به این شکل آورده شود: نام و نام خانوادگی مؤلف، عنوان، جلد، محل نشر، سال نشر، صفحه.

در پایان مقاله فهرست منابع و مآخذ به صورت الفبایی آورده شود.

در مواردی که منبع، مصاحبه است، تاریخ مصاحبه و مشخصات مصاحبه کننده و مصاحبه شونده به دقت ذکر شود.

درباره آثار هنری دیگر نیز لازم است که استانداردهای لازم در رشته مورد نظر را داشته باشد.

ز) درخواست

در پایان از همه سازمانها، نهادها، افراد حقیقی و حقوقی درخواست می‌شود ما را از نظرات و پیشنهادات خود از طریق دبیرخانه همایش بهره‌مند سازند.

www.takbook.com

ح) تماس با دبیرخانه همایش

نشانی پستی: زاهدان، صندوق پستی: ۱۱۹۱-۹۸۱۵۵

آدرس سایت: www.arshiyankavir.ir

آدرس پست الکترونیک:

arshiyankavir@gmail.com

فکس: ۰۲۵۱۲۸۵۶۹۰۳ تلفن تماس: ۰۹۱۰۹۶۱۶۱۵۲

نشانی در زاهدان، تقاطع خیابان آیت‌الله کفعمی و آیت‌الله مصطفی خمینی، ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر و بنیاد حضرت مهدی موعود(عج)

تلفن و فکس: ۰۵۴۱۳۲۵۰۷۷۰

نشانی در زابل: خیابان بعثت، جنب دبیرستان نمونه امام علی بن ابی طالب امیرالمومنین، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) ـ تلفن و فکس زابل: ۰۵۴۲۲۲۴۱۳۱۸

ط) برگزار کنندگان، حامیان و همکاران همایش

ـ مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

ـ بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) استان سیستان و بلوچستان

ـ ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان

ـ خبرگزاری اهل‌بیت(ع) ـ ابنا

ـ گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) ادیمی

ـ مجتمع فرهنگی سردار شهید حاج حبیب لک زایی

ـ اداره کل دفتر شهری و شوراهای استانداری استان سیستان و بلوچستان

ـ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان

ـ استانداری سیستان و بلوچستان

ـ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان سیستان و بلوچستان

ـ بنیاد شهید و امور ایثارگران استان سیستان و بلوچستان

www.takbook.com

ـ پردیس رسالت دانشگاه فرهنگیان سیستان و بلوچستان
ـ تیپ تکاور ۱۱۰ سلمان فارسی
ـ دانشکده علوم قرآنی زاهدان
ـ دانشگاه آزاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان
ـ دانشگاه بین المللی دریانوردی چابهار
ـ دانشگاه زابل
ـ دانشگاه سیستان و بلوچستان
ـ دانشگاه فرهنگیان، پردیس رسالت استان سیستان و بلوچستان
ـ دانشگاه ولایت ایرانشهر
ـ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (شعبه جنوب شرق کشور)
ـ سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان
ـ سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان سیستان و بلوچستان
ـ سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان
ـ شهرداری پیشین
ـ شهرداری زابل
ـ شهرداری زاهدان
ـ شهرداری نیمروز
ـ صدا و سیمای استان سیستان و بلوچستان
ـ مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول(ص) تهران
ـ مؤسسه مطالعاتی و تحقیقاتی شهید قلنبر
ـ هیأت رزمندگان اسلام استان سیستان و بلوچستان

www.takbook.com

پیوست ۲

حبیب
در قاب خاطره‌ها

www.takbook.com

www.takbook.com

سردار حبیب لک‌زایی

سردار حبیب لک‌زایی در کنار «سردار نقدی» فرمانده سازمان بسیج

www.takbook.com

از سمت چپ: حاج علی پیغان، سردار باغبانی، سردارحبیب لک‌زایی و دکتر محمد الله بخش به همراه جمعی دیگر در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) شهرستان نیمروز (ادیمی)

سردار حبیب لک‌زایی و سردار مولوی

www.takbook.com

نماز ظهر عاشورا در گلزار شهدای حضرت ر سول اکرم(ص) شهرستان نیمروز (ادیمی)

سردار حبیب لک‌زایی، سردار جاهد و بزرگان اهل سنت

www.takbook.com

سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در حال سخنرانی در جمع برادران اهل تسنن

سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در حال سخنرانی در جمع برادران اهل تسنن

www.takbook.com

مراسم عزاداری روز عاشورا در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) شهرستان نیمروز (ادیمی)

سردار حبیب لک‌زایی در مراسم بزرگداشت شهدای تاسوکی و شهدای شهرستان نیمروز (ادیمی)

www.takbook.com

بوسه سردار سید حسن مرتضوی، فرمانده سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان، بر مزار سردار حبیب لک‌زایی ۱۳۹۱/۱۲/۲٤

تشییع با شکوه پیکر سردار حبیب لک‌زایی در مصلی المهدی شهرستان زابل ۱۳۹۱/۷/۲۷

www.takbook.com

دیدار برادر شهید لک‌زایی با آیت الله العظمی علوی گرگانی (شرح در صفحه ۸۷)

آیت الله بیانی، امام جمعه پیشین شهرستان زابل و پدر شهید محمد کاظم بیانی

www.takbook.com

آیت الله شهید سید محمد تقی حسینی طباطبایی

سرلشکر شهید حاج قاسم میرحسینی

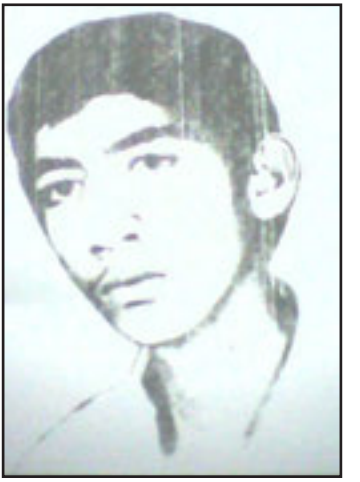

شهید محمد کاظم بیانی

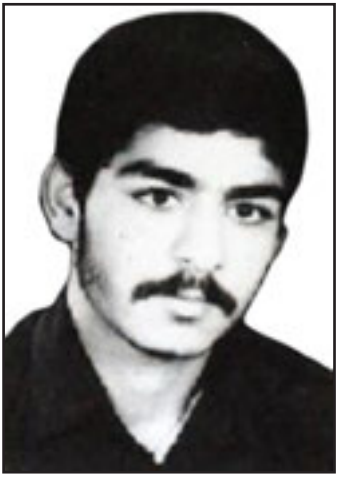

شهید اکبر ناظری

www.takbook.com

www.takbook.com

از همین ناشر منتشر شده است:

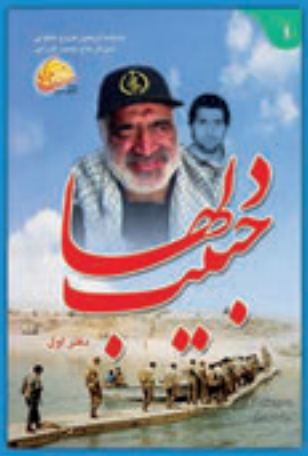

حبیب دلها

دفتر اول

ترجمان عترت

گزیده‌ی سخنان امام و رهبری درباره اهل بیت(ع)

حبیب دلها

دفتر سوم

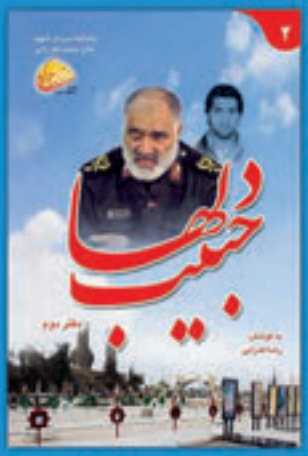

حبیب دلها

دفتر دوم

انتشارات
مؤسسه فرهنگی هنری
انبیاء الرسول (ص)

شابک: ۱-۷۱۸-۵۲۹-۹۶۴-۹۷۸